VeryPDF Demo

VeryPDF Demo

19

Narāyan Kaul "ʿĀjiz" (fl. 1122/1710-11): Tārīkh-i Kashmīr. A history of Kashmir, with the continuation to 1262/1846. Kashmiri nīm-shikastah, 14 lines to the page. 7¼ x 3⅜ in. 19th century. Leather binding.
Storey p. 681-2, no. 877.

P

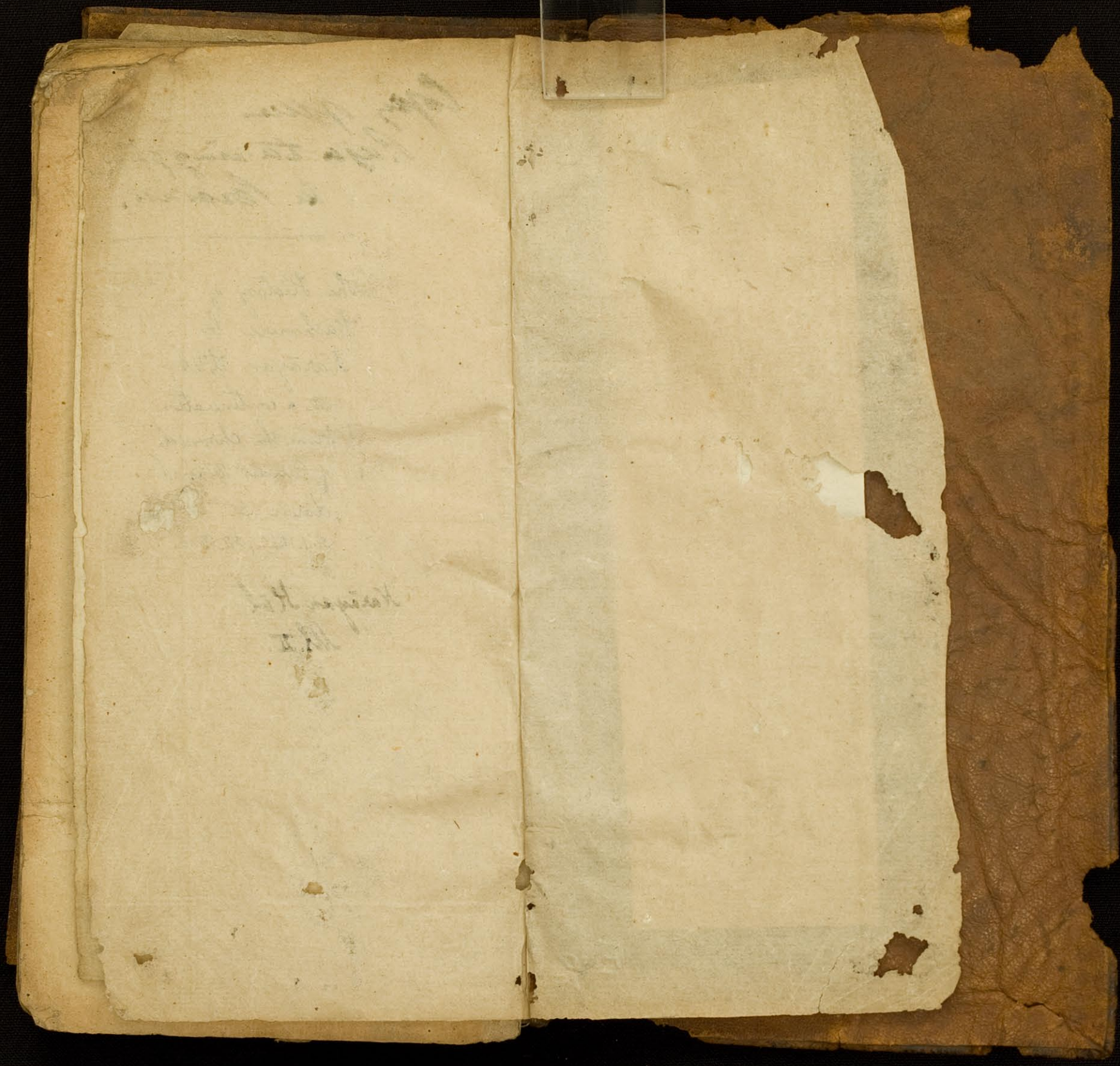

VeryPDF Demo

Copy of the
Raja tarangini
in Persian.

The History of
Kashmire by
Narāyan Kūl,
with a continuation
from the chronicle
of Pandit Bīrbal.
down to
A.H. 1262, A.D. 1846.

Narāyan Kūl
MS. II.

A. J. Ellis
12.7.09.

22

E 17

VeryPDF Demo

سپاس بیرون از قیاس قیاس سزاوار پادشاهی که
پادشاهی بخش پادشاهان فلک رخش است که بحکم
تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء ساحت
مملکت گردون و سقف کشور را با وجود قلاع جبال
آسمان مثال و مرغ اوهام از فراز آن بال پرواز نتواند
گشاد و بجهت روشنائی دیده امید متوطنین این دیار
نزهت قرین و صفلگری آینه جمال سکنه این سرزمین

الکرای

مهیا ساز آنچه جویند برتر از مدح آنچه گویند سریر
افروز انجمن جهان پردازی ابو النصر سید قطب الدین
محمد شاه عالم پادشاه غازی آن به بزرگی
ز بزرگان سترگ کز گهر اوست بزرگی بزرگ
تخت طرازنده شاهنشهی چتر فرازنده ظل الهی
جوهر کل گوهر دیهیم او دور فلک بر خط اقلیم او
سر الهی دل ربانیش خطبه شاهی خط پیشانیش
صد دل اندیشه رصد بست او رنج الهی رقم دست او
تاج و کمر را به نسب خاندان تخت و نگین را بحسب دودمان
خلق بان عنصر والا درون عنبر سارا است بدریا درون
روز شرف طلعت غرای او صبح ظفر جبهه طغرای او
خلق سبک دل ز گرانباریش فتنه گران خواب ز بیداریش
امید که سایه این پادشاه آنمودج رحمت الله تا
انقراض رشته زمان بر مفارق اصناف امم کافه بنی آدم

مخلد و ممدود باد بعد بر مرآة خواطر متبعان آثار
سلف و اخبار خلف و مستخبران نقوش منطبع میگرداند
که چون روزگاری دراز این مقید سلسله حرص و آز کهن
ناسوری زخم خنجر دست عدم تیر مدعا گشته شمشیر تغافل
اقبال رسا دهقان مزرع بیحاصلی جلای سنجاب جاهلی
متکی و ساده مذلت و خودری ساغر زن باده اشک
گلناری مرغ بسمل صیاد پریشانی سرمایه دار متاع
عجز و ناتوانی از صرصر خزان بی برگی در هول مسکین
ضعیف نزاین کول المستخلص بعاجز عفی عنه در تتبع
احوال و مآثر اقوال اسلاف روزگار و اخلاف
ذوی الاقتدار گذرانیده از انجا که پرورده کنار و
بر تعهد و تربیت سرزمین جنت قرین کشمیر است بنابر
کثرت استماع اخبار از روی تواریخ کشمیر تر احوال
راجهای ایالت نشان سلاطین عالی مکان انحطه

بیشتر وقوف

بیشتر وقوف داشته گاهی که در مجالس اکابر
رافت مآثر ایندیار نزهت آثار بتقریب و تقریب
ازین راجها و سلاطین رعیت پرور معدلت گستر
ذکری بمیان می آمد اشاره میشد که اگر بمشاطگی
این قلیل البضاعت گرفتار محبس بیکاری از حلیه
دانش عاری عرایس واقعات این طبقه ذی رتبه
زیور تالیفی موجز پوشیده بجلوه گری در آید و جمال
بمنظران نماید بر ذمه مطالع کنندگان مآثر حالات
و واقعات حقی ثابت کرده باشد بنده مامور نظر
بجهل و هیچمدانی چون در خود استعداد تالیف نمیدید
همواره سالک مسالک ابا و امتناع میگردید
تا آنکه درین ایام سعادت انجام که چهارم سال
فرخنده فال اعلیحضرت ظل الهی مطابق سنه
هزار و یکصد و بیست و دو هجریست خان ذی شان
عارف خان نایب دیوان صوبه کتب تواریخ کشمیر

مولف بزبان سهسکرت که مورخان بذکر
وجه تسمیه و احوال آغاز عمارت و زراعت
و مدت حکومت سلاطین کشمیر پرداختند جمع
کرد بشنیدن واقعات رغبت نمود بکتابت
تاریخ قدیم مولف بزبان سهسکرت پر
به آبیاری این خبر سامعه پرور از زمین خاطر کدورت
ماثر این هیچمدان مضحکه دانشوران دانه سیر
کرده اکابر سر کشید و در جست و جوی ترجمه
ملک حیدر که بنابر مبالغه و طول کلام بسند طباع
خاص و عام نبود افتاده واقعات ترجمه مذکور
باتفاق دانش پژوهان هند با تاریخ کلهن پندت
مورخان دیگر که اعتماد را شایانست مقابله نمود
مبالغه‌ایکه طبیعت ارباب بصیرت بدان اقبال
نمی نمود در ترجمه مزبور مثبت بود متروک ساخته
واقعات را بفارسی لج خالی از تکلف مرسلانه

در غایت

در غایت اختصار و ایجاز بقلم عجز رقم آورد تا طبع
مطالعه کنندگان ملال نیارد و زنگ کلفت نپذیرد هیهات
هیهات هرزه سرای یاوه درای من که این ناقل سخن
با وجود عدم دانش چه مقدار خود را مضحکه و دستکار
تمسخر متبعان فصاحت نشان ساخت بهر حال هرچه کرد
بر خود کرد رجا بکرم عمیم و خلق جسیم صاحب طبعان
دانشور هنرپرور آنست که اگر احیاناً بمقتضای استطلاع
بر طور و طرز و رسم و آیین سلاطین کشمیر برین مختصر که
برنگ نسخه وجود عدیم المنفعت این ناقص خلقت نظر است
نظری افتد قبایح بمستحسنات اصلاح پیرایه یابد **مقدمه در ذکر**
وجه تسمیه آغاز عمارت و زراعت مورخان کشمیر که این مختصر
ترجمه روایت آنهاست چنین بقلم آوردند که پیش از
عمارت و زراعت نام کشمیر ستی سر بود وجه تسمیه آنست
که پاربتی زن مهادیو ستی هم نام دارد از کوه همانجل بعرصه
ظهور آمده کوه همانجل عبارت از کوهیست که پیوسته مملو
از برف باشد سر تالاب را گویند چون آب برف و باران

منشیان

لایق نسخ

بمستحسنات

در میان جبل جمع می آمد محل انفجار نداشت کل زمین کشمر
بمثابه تالابی می نمود سستی اکبر و اغلب در آن تالاب
سیر میکردند با برین نسبت بسبتی سر موسوم کردید آورده اند
که در میان آن تالاب غریب خلقی مسکین طبیعت
جلدیو نام مسکن کرده بود چون از آب بیرون می آمد
بمقتضای جبلت اصلی که بفطور بر سبیل دوام و تناول لحوم
حیوانات بود دست اذیت باطراف خلایق اطراف
اکناف دراز می نمود تاثیرش منوتر که هر منوتری
هفتاد و یک دور چهار جوک است ست جوک
ترتیا جوک دوابر جوک کلجوک یعنی چون این چهار جوک
که مجموع آن چهل و سه لک و دوازده هزار سال است بدین مقصد
ست جوک هفده لکهه و بیست هزار سال است و ترتیا جوک
دوازده لکهه نود و شش هزار سال دوابر جوک هشت لکهه و
چهار هزار سال کلجوک چهار لکهه و سی و دو هزار سال این چهار دور
هفتاد و یک بار میکردد یک منوتر میشود منوتر عبارتست از دوال
سلطنت پادشاه بهشت اتفاق میافتد بهمن منوال که چهارده منوتر

یتقرر که

منقضی کردد دیکر دور از عمر بر هما باخر میرسد و الشوش
هندسب این روزکار را کلپ نیت می نامند این دو
تمام ریو بنا بر دعای اجابت اثنای بر هما که در آب
ممکن باشد هلاک نشود کسی بر دو طفر نیابد در آن
تالاب مربوط تا انکه در آغاز هفتم منوتر کشف رکشمر
پسر زاده بر هما در آن حین که بزیارت صوامع و معابد
میرفت در هنیزنام مسکنی رسید عمارت آنمکان
ویران دید از سکنه نواحی متفحص سبب خرابی کردید
معلوم کرد که از جلدیو باعث باینهمه خرابیست بمقتضای
التفقت علی خلق الله وقت منزل کشمر
از استماع این خبر بدبو آمده در موضع نوبندن که نزدیک
هیزلور واقع است تا هزار سال بدعا و زاری از حضرت جانبار
باری جلب عظمته دفع شر جلدیو مسالت نمود بعد انقضای
مدت معهود مزبور بر دعا بهدف اجابت رسید یزدان
خالق ارض و سما مهادیو و بشن و بر هما همت رفاه بهمت
بدفع اسیب جلدیو کماشتند هر چند بر هما تا صد سال
بمبارعت و مدافعت پرداخت کاریش نساخت

دیرو دست نیافت چه هنگام غلبه بر همه او پناه باب
میبرد ازین راه دفع او متعذر و متعسر میبود بیش ازین
برای تاقب واندیشه صاحب ملاحظه فرموده است که
تا آب مخرجی پیدا نکند در رود در تناقص نیارد و استیصال
نهال فساد جلد تر از محالات خواهد بود بنابرین اندیشه
صواب شعار بنوای بارهمولا آمده کوهی که سد راه اجرای
ممر آب بود و بسود رشن چکرنام سلاح که مخصوص اوست
از میان برداشت و آب مخرجی پیدا کرده در اندک فرصتی
زمین مسطح قابل زراعت و عمارت بهم رسید چون آبها برفت
پس بسرانجام کار جلد پرداخت کشف کشمیر بسبب این
موهبت پروجهه و همت بر تعمیر کشور کمکی راست موطوف ساخته
برلیمه مهذب الاخلاق از اطراف و اکناف آفاق برگزیده
در نیقام منو نظام مسکون گردانیدند بعد ازان سر بکشف مر
موسوم گردیده بمرور زمانه و تغیر السنه کشف مر کشمیر شد اکنون
اکنون کشمیر زبان زد ساکنان ربع مسکون است بزعم دانشوران
اهل هندوستان مقام منوتهر بیت و هشت دور گذشته چهل و سه دور
باقی ماند العلم عند الله تعالی

ذکر در آغاز سلطنت و حکومت راجهای صغیر و کبیر

چون ولایت دلپذیر کشمیر بعمارت و زراعت
رسید در میان اولاد بر

برابر کمتر و از دحام پیدا آمد و طبایع لذجاد انصاف انحراف کرد
بمقتضای فحوای لولا السلطان لیاکل بعضهم بعضا حاکم محل گردیده
ارباب جور و اعتساف از کرسان ضعفا و ملهوفین کوتاه و کشیده دارد و
قوم رحمه در خورت حاکم تردد راجه بموزن رشد راجه متقدم اعیان رعایا غزار و اکرام
نموده لدا مجدد حکومت کشمیر نامزد نمود اهالی ملک بحمله اجرای
ششم حصه از حاصل مملکت برای راجه مقرر کردند مدت
حکومت کشمیر میان اولاد راجه جیبهون بود و هر که حلت کوران و
القای اهالی دوران میکرد حاکم کشمیر بر خشم برازیاد آمد چون زوال
منقطع گردید نشئه لبان لولدی ناکامی از بتیوع خالوده دیگر
بجاه و جلال راجه جیبهون مدار المهام کشمیر و امید بر و حسد ازان جمله احوال
سی و پنج راجه بحلقه نیوشنده موجبان رقم در مدت حکومت راجهای مذکور
اختلاف ثبت زمره از موجبان لایت این راجها چهار هزار و چهارده سال
شمرده اند و جمعی دو هزار و دویست و نه سال محرر داشته اند کلهن مدت که

VeryPDF Demo

که هندی مولف تاریخ کشمیر است و تحقیقات لدور نعیس مدار این طبقه اعصار
تمام دوازده زمان فرمان فرمای این سلاله و بیع راجه تلهار اردو بهصد و نوزده سال
ملوک طوایف متقلد امور سلطنت گردیدند بودند طبقه اصفار نام
واقعات سابق درمیان خلایق نماند اخبار سلطنت ارغوان دولت راجه
نوشته اند چون از سلسله راجه گون راجه زاد فاضل فرمانروی و
نماند از طبقه دیگر راجه اوکره اقبال مند بیاوزیای احسان
راجگی فایز گردید و در تمهید مبانی عدل و داد و نظام امور کوشید و فساد
بغدر مغدور و مبهور گوشید در زمان سلطنت و دولتش الحه مکوت
جراسند و سری کرشن که از مشاهیر محاج بغ و توصیف مبتلا ارباب
وحشت و تراجع پدید آمد راجه اوکره کشمیر بلوک جراسند رفته بود بکمار
آب جمنا پدید آمد راجه را در سری کرشن گریبان شد مدت حکومت او
هفده سال بود راجه دموداس اوکره کشمیر عازم معابد کاخ دولت و حکومت گردید
امتداد زمان حکومتش بادک نمی کشید گویند که در مجلس عروسی
راجه کندا بدست اقوام سری کرشن کشته شد راجه دامودر دراین وقت
دارثی مدینه سری کرشن حکومت ملک کشمیر یافت خونی زن راجه دمودر که حامله بود
در زایی دختر ابانی خونی بعد انقضای مدت حمل راجه دمال کندا نام پسری آورد چون
راجه دمال کندا نام بحد بلوغ رسید بسبب وکشالا امور مملکت داری متعلق رای و
گردید راجه دیال کنده دست نوال سدل نگردد اموال برکت دور اس عرصه
و سعدت گستری بروفق مرام خواطر نهاد در زمان حکومتش اندک فرصتی بود
راجه نوار فیلسوف در میدان دولت تک و دو نمود کوی حکومت گاه ربود
ازمیان ربود راجه نوت خوش خلق و دولت کربود و سمر دولت او
منکی و سایه کامرانی بود راجه نوا طراف کشمیر را مسخر ساخته و خاطر از همه
پرداخته در لوکسمت کامرانی بعمارت شهری موفق گردید کویند در ایام
دران شهر هنا لک خانه معمور شد راجه کهندا ای راجه نو بحوت جشم دهم
کهنه دنو از زور دست قوی پای خسروی بر سر کدانت دهمت بر تسخیر و
مواضع کهانت و کاکا پور و کنه موه از اعمال اوست راجه بوندا ای راجه کهندا

صاحب تاج و نگین گردید راجه رعیت پرور و داد گر بود بسی از مواضع و
مزارع وقف محتاجان نمود منع سوندو خورد از اعمال اوست راجه بهوج در عراد
یک و خزینه کیاتون نام که در عالم حسن و جمال همتا نبود فرزند دلبند داشت
نقل است که ماهری جواهر زواهر امید بود بای دیار آورد چون راجه بقوفی
در جواهر شناسی نداشت معلوم نکرد تا جر فرنگی حرمان و یاس برگشت چون این
کیاتون رسید تاجر را طلبید و قیمت جواهر اضعاف مضاعف داد تاجر
چون این خبر شنید بغرب بلاد شتافت و بهوج سعید باز در جمال
کمال کیاتون بسمع آورده بمشاطگی آن دل بهوج از جا برد بهوج حاکم را
بجوار سکاری کیاتون با تحف و هدایای شاهانه نزد راجه گوندر ارسال داشت
هر چند راجه را از ازدواج بهوج رغبتی عظیم و رزید فرصد فرصت حاکم
کرده بود اما کیاتون نگذشت راجه را راضی کرد او را با عراق و یاهان
ت بسته ایلچیهای مصحوب حاکم و معتمدان خود فرستاد راجه گوندر که از بسکه دیگر بود
منعقد فلک تاج و افسر گردید عروس مملکت بکام خاطر در کنار کشید و

یکی گونه لور و دوم السهل از معمورهای آن راجه بوراس راجه گوندی
جهانبانی نشست و بر الواح خود طراحی سیف و قلم و اضافی نمود
نقش مراد بر وفق آرزو صورت بست راجه از راه دور نهری خوش نموده آورد
و مزارع و مستغلات بر کنه آن بدان مزروع ساخت چون راجه بورول از
مملکت برداشت بسرش راجه جنسک بجز هیس هرک بای دولت بر اورنگ
سلطنت آورده خوان نعمت و مودت بغرجی گسترد و در موضع در کام راج که
هر دو یکجا تور مشهور از اعمال اوست راجه بهی بر ولد راجه حکه
عروس مملکت
در کشید در رفع بورو اعتساف از اطراف و اکناف حاکم و آب
کوشید در زمان دولتش احدی بر امجال تعرض حکم او نبود در کنه کوتهار
و در کنه وهی قریه شهرار از آثار اوست راجه انوک او را داده مالک راج داد گستر بود راجه بهی بر
و آثار ظلم و طغیان از ساحت مملکت فرو شست بسعی مراد در موضع
قلعه مراد و شهر و رباط فسیح و وسیع عمارت کرده آورده آباد
نشیمن ملک خانه مشمول دران شهر معمور بود و هنوز بعضی خانه و آثار آن باقی

راجه جلوک ابن راجه انوک

کلاه راجگی بر فرق دولت نهاد در قلع و قمع اهل
فساد و دقیقه نامرعی نگذاشت و همت بر فاه احوال رعایا و برایا مصروف
و معطوف داشت در علوم غریبه و نیرنجات خصوصاً کیمیا ماهر بود لعل داشت که
جنی از منجر ساخته بود و آن جن بصورت جنیه عظیم الجثه متمثل می شد و به راجه
و الکب آن همیگردید و هر روز زیارت جملوامع و معابد لار و باره بوله
که مسافتی بعید است میرسید راجه جلوک بعزم تسخیر ممالک هندوستان
راست عزیمت برافراشت نامفتوح بگوزه اطراف در اورد اضافه مجوزه
بنوازش تمام از انجا اورده ساکنان سمرخت محال را هفت قسم مقرر کرد اول
برای ضبط و ربط امور ملکی دوم برای جمع خزانه سیوم برای مهمات اسلحه و
ادوات حرب چهارم برای سپاه پنجم برای طلب مشاورت
ششم برای تقسیم و خزانت و رسانیدن خرات و مبرات هفتم برای
سرانجام لشکر روز جنگ راجه دمودر از اولاد راجه انوک مسالک امور جهانبانی و
ارباب وفق مرام لوام سلوک نمود بمقتضی عدل و رافت مراعات خواطر اصاغر و

کابر از ستم ظلم و بدعت زدود و موزخان کشمیر در باب او حکایتی
غریب نوشته اند العهدة علیهم آورده اند که راجه برای ترویج بضاعه
بدر طعامی ترتیب داده بود معهود جنس بود تا راجه در اثنا بهت که از دیگ بیرون
تا انجا مقداری مسافت بود عمل عمده اثمار طعام و انواع لذیذه
بنش از صدور این عمل دو برهمن وارد شدند و از راجه تمنای طعام کردند
راجه فرمود تا الوان عمل عمده لقمه مطبوخ صورت بندند و بهمان
از فرط کرسنگی که بر انها مستولی شده لقمها چون راجه کردند همان ساعت
منسخ شدند صورت باری بر اندکوسند در اورد و در که نسبت ما قبل طبوخ

از شهر هستوران تا رزیده راجه بنک و راجه یک و راجه کنک
بران راجه دمودر
با بازی مشغول عشرت بودی و عدل پرداری کردندی
بنام خود شهری عمارت کردند و ولی معمل گردیدند بنک ساخته و الکه
الجبل بر کنیه است که تودوه بعت موضع معلی آن ورشنک زیر
و تنک طالقان بوران دو برهمن لقمه در آنجا خورده راجه او به امن

براجی نامدار رسن کردید و در عهد دولت او وضع و شریف مهیب
اهل و امالی رسیدند به پورنام قصبه در رکه مالکش برای القاص کن
چی ص الات حت در زمان او چندر نام برهمنی دانا و رحل مکلت لولا
که در صنایع بسیار در علوم غریبه دانست از هند امد بر دار السرور اهل این دیار
به رحبت و مناظره وحج و براهین غالب آمد مورخان از زمان راجه دمودر این راجه
تا انقضای حکومت راجه او به من که چهارده راجه اند مدت سلطنت
راجه کوامند بعقلاده دارای و رحت ارای ارجمند گردید راجه دانا دل عادل
بود بمن سر رفاه طوبت اوازدای مدرجه جهانگ رسید و خلایق اسوده کی کنار
دیدند مدت سلطنتش سی و نجسال بود راجه بهکس ای کوامند پایه سلطنت
ارجمند گردید چهل طالم ارجمین مملکت فرو جمید مدت حیاه و سه سال
حکومت راند راجه امدرجت بهکس از لمعان طلوع حکومت
جهان ارونش کرد هند و در کردن و نمش رسن مذلت و خواری کشید و مدت
سی و شش سال در تعمیر سای عدل و داد کوشید راجه بهداوماس امدرجت

افسر دولت بر فرق عزت گذاشت و راجت غریمیت به نسخر ممالک
برافراشت و سی از قلاع بهندوستان گشت و خلق خشمت از ان نسبت
انعطاف داد و سی سال بحمایی و کامرانی و الحاح اهل و اهالی محلوظ
گذراند راجه بهکس ای راجه او اورنگ حکومت الحلوس سلطنت
مزین کرد راجه نوازد اعدا سکل گردید چون علم موسیقی خوب ورزیده بود
با صطلاح اهل هند او را کتیر یعنی شاعر مصنف میگفته اند بسر و بحال اعمال
کار پردازی و جهان سازی خلایق اشتغال ورزید راجه اندر ای راجه بهکس
بظلام افعال قبیحه و اعمال شنیعه رنگ اقرای امنیه خاطر مردمان گردید
از عواقب مستقبح او نقل کردند که بورعه طلسمی میدرست بخاطر مردم
و لوازم با خطاطی مرعی میشد چون انجر براجه بر برادرش رسید او را از میان
صف راحلی برون کشید برادرزاده راجه اندر راجه چون تاج و سر گردید
معماری بهمنش جگدر نام قصبه بسمت مراح لعمارت رسید و بهمان مکان از مسقر
دولت خود ساخت حکایت کنند که در عهد او برهمنی راضت کشش در لنور

بشاک نام روزی از دور ایام بقصد بر آوردن غسل بر کنار دریای بهت
رفت آواز خلخال بسمعش رسید بر اثر آواز قدم بر داشت مشاهده نمود که
دو مه پاره ناگره که برق خرمن صبر و خرد ناظره بودند بغایت شوخ و شنگ بلبس
بلباس آسمانی رنگ به تناول اسمار نارسیده فاسد بپای اشجار میوه دار افتاده بود
میل تمام دارند و برغبت صادق میخورند بشاک پر ادراک را رویت اینحالت بتعجب آورده
استفسار کیفیت نمود ابکار پرکار لب بجواب و سوال برگشاده فرمودند اگر قصد
استعلام احوال ما باشد آخر ماه سرطان در موضع زبون که قریب زعفران زار است
بالای چشمه از زنان پدر ما که شیشرم نام دارد و علامت او چنین و چنان است معلوم باید کرد
همین قدر گفته از نظرش غایب شدند بشاک شیفته و شیدا گردیده و منتظر وقت بود
تا در رسید خود را بالای چشمه رسانید و آن شخص را بدان نشان که خورشید و شان
داده بودند شناخت از وی وجه تناول اسمار خام ناتمام که بپای درخت
ریخته شده ابکار پرسید او چنین نمود که شش سال که اینک زیر فلان درخت
نشسته است موکل و محافظ غله است تا وی از این غله و میوه نارسیده علی الغفله

بی صدور ایثار فقرا تناول نکند

بی صدور ایثار فقرا تناول نکند ما را دست به نعمت دیگر نرسد
اگر بدستیاری و معاونت تو بر حال شش سال غفلت طاری شود
و از خیرات باز مانده غله تناول کند ما از خوان نعمت وافر محظی
خواهیم گشت از آن دو دختر بهر کدام که میل تو بیشتر باشد با طاعت
و مناکحت تو در می آید بشاک بی باک بمقتضای دلبستگی کمر تعهد
این کار بمیان جان بسته بر وفق مرام او بعمل می آورد بمجرد وقوع آن کار دشوار
چندان تگرگ بارید که محصول رسیده بعدم رسید شیشرم بوعده وفا
نموده دختر خود را که چندر لیکها نام داشت بعقد برهمن در آورد و چند روز بر خود
نگاه داشته با اموال وافره و جهات متکاثره رخصت انصراف بوطن
مالوف ارزانی داشت بشاک از گردش افلاک مالدارترین اهل
آن سرزمین شد چون آواز حسن و جمال خاتون بشاک براجه نرنکیت ابر
رسید وی را تکلیف نمود که زن را خلع کند و الا بقهر و عنف از وی بگیرد
بشاک سینه چاک پیش پدر خاتون شکایت راجه نربیداد گر برد

شنیدم از غضب رفیعه بصورت ماری متمثل شده نفسی چند اهرا لود
بر شهر و راجه دمیده اگر شهر را بغارا جه و مغانیش مأوی کرد
بتاک را بر یک خود برآورده با دختر یکساله خود بر دو محل سکونت او
در لهی نور محل تا امروز در سمت دهن ماری از اهل کام گذشته جسمه داماد
بالای جسمه شنیدم موجود است اب هر دو چشمه پلید میرسد بوای
حکومت راجه ترنسی و دو سال مرتفع بود راجه سداسی راجه نر
بنش ارو وج حادثه النش حرن لعوس ماموس ان ماموس دانه بنش
بقصه تحاره برده بود بسبب مانده مقصد امور را حلی کرده جراحاتی
که از بیداد بدرگیت انرش ما صنف ام رسیده بود بهم مرحمت و لطف
رو با تمام اورد سال لب و گ دامور دای ج مرام جمهور بر داخته
از مسان حلالی ناپدید گردید ادت بلاس ای راجه بنید بدست خود ج خروی
بر سر گدائت به نشید مبالی عدل و احسان همت گماشت سی سال بوای
حکومت برافرانت را جه ه ج ای آول بلاسی بلاس حکومت خود را با نکو و

طی مملکت

گلش مملکت را از رخس و خار طغیان اهل تمرد و عصیان به پیراست و
هرن نور بام شهری که امروز بموضع رهمل نهال را دکشا مرست اعمارت کرد
سی سال و بعما ه بحکومت گذرانید راجه هرن طای ای راجه ه ج
سراج وهاج سلطنت الممعان خورشید جهانبانی داد ابواب عدل و
احسان بر روی روزگار اصاغر و اکابر گشاد هرن نور بام شهری
اکنون بگروجن مشهور است نهایک بقصه موج عمارت نمود سر سال
با مور جهانبانی باستقلال پرداخت راجه مهر مل ای هرن ه ج
معتبر خالی از لل
قرمان قرای شهر و حل کرد بحیاری و خونخواری منصوف بود بصدور
ناموجه خون بسیار ریختی روزی بمکدنت که در افنا و اعدام مکنهای حید
بهت مصروف ندانستی مرا مون خاطر بداد مایش اصلا رحم
سباع و درندگان در موکس مرصد وار لحم و شحم معمولان محطی
مسکر و مدمنان مغول است حون نهر حمدر کول خونمود سیلی عظیم
سد راه جریان اب گردید بهیچ مدبر و ع ان صورت نبست بنای درجوز

VeryPDF Demo

که زن صاحب عصمتی و بیت بران حجر بگذارد از هیکدر اب مرتفع بشود
چون سمدار شد نفرموده او چوخوفا به اندیشه حسد دست بسنگ مرمر سپید
فایده مترتب نشد زن را بهمت رباه و رجال را بلعب و لولی اطفال را
و لدالزنای سه مع مدرع مسکور سمد چون عدد مفعول آنش بسی صد هزار آدم سید
زن کوره گری چه صد و یک اول بروان حرم سلطنت با مسحان مرسید
و بال اهمه یک دیا بزور کار را جه عابد نمشد بعد و وضع اسمال در عصمت اثر
مان حجر رسیده آران محمد بروز شب روزی رالی راجه ملبس بلباس اسمالی
که صورت حاکم کلنی بران لعبه منقش بود بحلوه درامد راجه بمداد حصال از سید
ان بسمال مسعر شد قسم باکره که باستمهال دست راجب تصرف در نیارد
بمهام و مکار ندارد بدین عزیمت های نفیس در رکاب حرکت آورده
رسید از انجه آن ابر مکدارت اسباب و اموال و خیول و افیال بدست آورده
باستعجال از دریای نربدا بگشتی عبور نموده ستمهال دست را تصرف نموده حاکم کلنی را
با مسافه بسیار رسید و فرار داد که بعد ازین بجای صورت راجه صورت افتی باشد

نقش مسکوک باشد

نقش مسکوک باشد چون بهنگام معاودت بگجرات رسید فیلی از بالا علم سید
صدای غریب کرد که راجه بمداد کرا الصدا خوش آمد فرمود یک فیل را
از بالا بزیر بیاورند چون عدد افیال بصد رسید ازان وقت باز نام ان
کت مره بهنی ویج معارف شد راجه با صطلاح اهل هند بسی جمع فیل را ویج
رفیل را نامند چون حال ظالم را عاقبت وخیم دارد مرضی که اطبا از علاج ان
و بال اهمه یک دیا بزور کار را جه عابد نمشد بعد وضع اسمال در عصمت اثر
مان حجر رسیده آران محمد بروز شب روزی رالی راجه ملبس بلباس اسمالی
که صورت حاکم کلنی بران لعبه منقش بود بحلوه درامد راجه بمداد حصال از سید
ان بسمال مسعر شد قسم باکره که باستمهال دست راجب تصرف در نیارد
بمهام و مکار ندارد بدین عزیمت های نفیس در رکاب حرکت آورده
رسید از انجه آن ابر مکدارت اسباب و اموال و خیول و افیال بدست آورده
باستعجال از دریای نربدا بگشتی عبور نموده ستمهال دست را تصرف نموده حاکم کلنی را
با مسافه بسیار رسید و فرار داد که بعد ازین بجای صورت راجه صورت افتی باشد

VeryPDF Demo

معاندین راجه را از جاده دولت گشت از روی غربت بسر کرد بعد از فوت پدر نولد کرد

نماند ایام حکومت او شش و شش سال برشمردند ااه مدکیب این ااه ک

مرتفی مرقات سلطنت گردید و احوال عجز و ضعفا نربان عدل و رافت

بپرسید حکومتش را سی سال تعداد کردند ااه روسل این ااه مدکیت

شمع فرمانده‌ی در شبستان مملکت افروخت و غرب ظلم را دیده بر دوخت

در علم نهلکت دانای کمال درآمد و دانشوران از کرامت و عزت مدد

مدت حکومتش سی و دو سال محصور ااه نرانی این راجه روش

نبی سلطنت یکلش مملکت را نیک دلیل ساخت و کوچه و برزن

را بجاروب معدلت از خس و خاشاک جور پرداخت سی سال مدکر

ایام سلطنتش گردیدند ااه اح این راجه آاکل سماج و لشکر بیت اقرای

سریر سلطنت قرار گردید و به نسم رافت و معدلتش کلس مملکت لکام خاطر

خندید بعهد دولتش شصت سال لعلم آوردند ااه کوهمدان ااه اح

صاحب کلاه والا درگاه حکومت گردید به پیچ عدل و داد پرداخت

اهل طهمان دربدر و بی‌سر معاند وی به بسیار پرداخت سحابه که مالایی

کوه سلیمان مشهور است امروز هزار سال و کمری گذشته که برجای

آن اشتر او بست حساب حکومتش شصت سال کردند ااه لوکون این

ااه کوهمد ماهچه نوای سلطنتش افراشتند در لمعان او دوشه بیضا صبای

عدل و احسان در ساحت مملکت افکند مدت حکومتش سی و چهار سال لکه مرانی او

جهانیان گذراندند ااه اهمد این راجه کوان رخش شبرنگ سلطنت کردند

ایام و اعانی مشحون از بان کامرانی بعد از اصاخر و اکابر بسید ایام دولتش

سی و سه سال محسوب شد ااه اندهدشتر این ااه برسید مکمل بجواهر زواهر

کلکون برند سلطنت ممکن گردید و در اعاد سلطنت بنشست مبالی

عدل و رافت کوشید آخر ما که با صحبت فجره و اشرار مرتکب افعال

قبیحه و اعمال مستوجبه شده و صفع و سرقت روی اطاعت و انقیاد از او

برگردانیدند مدتی در سلطنه حکام اطراف و اکناف چشم طمع در ملک او

دوخته دست تصرف بموجی و تعطاول دراز کردن گرفتند ارکان دولت و

اعیان مملکت چون حال بدین منوال دیدند تخلع او بهندوستان گزیدند حون

راجه اندجدشهر بدین حال اطلاع یافت چاره کار منحصر در ترک سلطنت دانست

دانست با دوشیزن از خواص راه هندوستان پیش گرفت در راه یکی

از راجها او را شناخت و محبوس ساخت حون بهندوستان حکومت کرد این راجه

نار راجه اندجدشهر دیگر راجه اند مدت سلطنت این دو تن راجه سوادی

حکومت راجه اندهر او در راجه نرکه امام سلطنس بعض نگزوند در تعداد راجهای

نهصد و حون بهندوستان حون راجه اندجه شهر رهگذاری وادی او ایک گردید

و مملکت او ویران و بای ضابطه ای نماند ارکان دولت و اعیان سلطنت

سایر صغیر و کبیر و برنا و پیر راجه برنا نام یکی از اجداد راجه ما خت

راجه مشهور ملک مالوه از هندوستان آورده بسلطنت بنشست و کوهر العلا

حکم او ماس العباد بعدل راجه برناب او نت منهج عدل و رافت مسلوک

داشت و همت بر معموری مملکت گماشت و خراس از لام بعطای مال الکلام

اثبات مدت سی و دو سال مالی مراسم جهانبانی بود راجه جیوک این راجه برناب

بشروع طلوع بر سلطنت مملکت را افتخار درخشانی داد

و دنیای کامرانی بر وفق امال و امانی وضع و شرایع کشاد و مدت سی و دو سال

باشتغال ملک و مال بر داخت و سر بر دولت انگیخته کاه سر والا در ساخت راجه سحر

این راجه جیوک در سلک بعداد ملوک انخراط یافت و دفتر مواریث

راجهای ماضی بگفت و ما اموال و بعود اند و حمه خود الفاظ فخواد

در زمان او جهان مجملی بوقوع پیوست که بدر از بسر مضایقه ماکول و مشروب

مسکرد و از عدم ادراک اطعمه هر روز حوریها واقع مسد حون

از بذل دینار و درم و ابتیاع اجناس و لباس خالی ماند مصمم کرد که خود را

که پیش از این طاقت دیدن حال کسان ندارد لسانوانی خاموشش را صلاح

و پرهیزکاری و کمال عفت از اسه بود ملکدانت که این راجه ایمن حیف

صدور ماند در خدمت راجه الماس نمود که عادل نفس و نیک دانس

هر دعای که بخلوص نیت و صفای عقیدت نماید در حال مستجاب

مطلق و منعم بر حق بکمه متعول است اگر این بنده باس انفاس شام

کشید ندی الوداع ممن عمل و حاشش جلالی فراغت یافتند سال

به نشید فواحد سلطنت کوشید و دهم و افسر به بر بخشد **راجه بکرماجیت**

راجه بکرماجیت بعد برآمدن نام حل و عقد امور سلطنت در قبضه اقتدار خود

آورد و بساط کامرانی بکام خاطر اصاغر و اکابر گسترد وزیری در نهایت حذاقت

و کفایت شعار رسد مت نام جوان اسعدال وزیر مدبر قضوی رشید حساب را

حوض کردند و مراج راجه ازوی نوعی متغیر شنید که راجه تمامت اموال و جهاز

مصادره نمود و بحبس مؤبد و بعد از چند روزی مدار کشندوش خون ناحق

مرضی مهلک بر راجه طاری شد و بهمان مرض در گذشت ایام حکومتش

سی و هفت سال کصد جون از اوج دولت نسل راجه بکرماجیت کوکبی

با ضمارت نرسید ارکان دولت و اعیان مملکت یکی از اولاد

نصف نهار سدمت و زبر که راجه بجید. اورا بدار کشیده بود **راجه**

آری رای پهم انتخاب نموده اصدار و کل امور جمهور دادند و

تاج سلطنت بر سرش نهادند ازی رای حاکم دل بر کار جهانگیری و

کرده و نمود یکین که ابواب اجابت بر روی روزگارش گشوده

راجه و خاقوی دیده های پر خون شب همه شب تضرع و زاری مدعای

عزت و بزرگواری بر دار خشید هتور صبح صادق تیر آلود در کاسه جهان

که رزاق بیچون و قادر کن فیکون از شبلان کرم تر دهر فردی از افراد بشر

مهیا بود بهمه صفای طوب راجه سراپا کرامت و عفت آلی عجم المالی در

بر خلق گشاده گردید چون بمقام ارلاغ فراز و مستعد رسید بر کنی در حاص

مدد اند و مناهم کلی تخلیص منوط حص گردید از اسندر جات او مشهور است که

در موضعی از مواضع معلقه بر کنه کامراج بوسطه شومت و شورستی اهالی زمین

درخت و کیاه هیچ نشس نمی شند درخت سایه نمیدهد و سبز نشده و بار آورد مدس

سی و شش سال حکومت کرد چون از کلس نسل راجه بیجا نیشه سلک انتشار

کلی که مشام عالمیان بروایح معدلت و حسن معطر کند نماند آمان و اما

این دبار راجه بحی پال نامی از اولاد راجهای سالی انسند والی دارالسلطنت

بر سرش گرد رسدند و غاشیه هواخواهی و فرمان برداری او در دوش عقیدت

لوده وخود به اظهار شفقت و مرحمت رندگانی می نمود در اواخر عمر او
وضاوبدرا جمع کرده فرمود که تا حال مهمات مملکت را به رای حکیم بیس می بردهم
و مهما امکن در قطع طمع حسن سلوک که خال حمال رشد و سلوک است کوتاهی
منمائید و مهمات مملکت را بی مشورت حکیم بیس انجام ندهید و
منصوب نمود مسکواهن پسر افلاسی که در تمام عمر کلاهی بلند بر
لباسی نداشت ناگاه هوس مصاحبت کردید سی غایت از ای پسر مسکواهن
سایه نشر نشد از اغاظ مصاحبت موصوف نمود و همین نسبت مسکواهن شد
چه باصطلاح اهل هند میک ایس را گویند و اهن نگهدارنده را خوانند
و حد راجه خطا حوالی این حال مشاهده نمود و کلکل سکفت و غفلت که علامت
قبول است حمال کردن مسکواهن نمود و اندک فرصتی نگذشت حاکم
نیز مهر و ای مملکت مورونی قاصر گردید پسر نوزده ساله راجه اندهشر
میرسد راجه مسکواهن نوفلی نمر نفاق و فصاحت و فریبی ورس
لبیار فت چون خدر سی و مهر گاری بدرجه اتم تر طبع مسکواهن بود
که صیاد ان طیور و وحوش که اوقات گذران ایشان از وجه شکار و نصید حیوانات بود

نوز سکار و مرخر راجه خطا که در حسن و جمال همتا نبود متوجه شده بودند
راجه مسکواهن که در ان وقت اوزده و نه کرب و عزب بود اراده
تماشا مدانجا نب میل نموده بر سر جمع راجهای مورها جهای مکلل بلعل و جواهر
منصوب بود مسکواهن پسر افلاسی که در تمام عمر کلاهی بلند بر
لباسی نداشت ناگاه هوس مصاحبت کردید سی غایت از ای پسر مسکواهن
سایه نشر نشد از اغاظ مصاحبت موصوف نمود و همین نسبت مسکواهن شد
چه باصطلاح اهل هند میک ایس را گویند و اهن نگهدارنده را خوانند
و حد راجه خطا حوالی این حال مشاهده نمود و کلکل سکفت و غفلت که علامت
قبول است حمال کردن مسکواهن نمود و اندک فرصتی نگذشت حاکم
نیز مهر و ای مملکت مورونی قاصر گردید پسر نوزده ساله راجه اندهشر
میرسد راجه مسکواهن نوفلی نمر نفاق و فصاحت و فریبی ورس
لبیار فت چون خدر سی و مهر گاری بدرجه اتم تر طبع مسکواهن بود
که صیاد ان طیور و وحوش که اوقات گذران ایشان از وجه شکار و نصید حیوانات بود

وظیفه مادر رادات وافی معین نمود شبها نخوابیدی داده در مسکن خانه طاق

مساعی جمیله بظهور میرسید و بواسطه منع شکار طیور و وحوش بزه و جرم

راه جهانگیری بر او گشت بهر نهر و کنور میرسید اگر حکام ای عایشه اطاعت

بر دوش میکشیدند دیگر منوص احوال نمی شد و الا نخور و عفت بسیر کنور میکرد

با وجود عدوان حاکم ما بساری عدل و احسان کامل مزارع متوطنین ان سرزمین

سراب امید میساخت و کلشن ان بخت را مالکین از خس و خاشاک خوف و اعتساف

مه بر درخت بهمن و ستور بکنار دریای نور رسیده از فرط حرارت هوا و ماء الاصباب

عالم را استقلال و خشت نار نموده و با وزای روشن زای صاحب مرزبان

کدخدایان او دیار و منجر کردن جزایر برای مزروعه او آوازی بسمعتین رسید که در زمان

عدالت راجه میسکوا هس مرابنا و جب مقبول میباشد از استماع این اخبار

زمانی دراز نشد هوس کسب عون ما فات امد بر ابر او رسانید و یک شخصی را

بسنه اندوخ نش ئن قوی هیکل عظیم جثه نوانا و برای تعرف میکشیدند

راجه پرسید که شما که هستید و این شخص را کجا میبرید در جواب گفتند که ما روساء صیادانیم

که لنگار را هوا شغال دارد همراه گفتند ما کارد لسکی نام بازداریم بخورد

و نزدیک بساحت رسیده در جوابش گفت که ساکن این دیار کی از

بیش جان هرچه بر ما کل منوط شغال از دو محو بهم از ساکن این آب رسیدم

چنین نمود که عوض عمار اکرادم و کر بعد ها بیشتر امکان دارد والا

زیادکاری وی از ممکنات است از اتفاقات حسنه عمدی بود ان

حباب فرزند دلبند این اصل رسیده بمکان رسیده فدای قره العین

خواهم کرد راجه بعرض عالم مالک سرزد ای طالبان وای بر سما میکرد

نمی رسید منم مسکوا هس در زمان من کرد بار که قصد استهلاک جانداری

نماید بگذارند والا سزای لایق در کنار شما هم مجموع منعوق الکلمه بخورد ازی

معروض داشتند ای راجه جانور نه درد بر درد زنجور جز نور جمع دود ان

صد جان ز اگر بود صراحل ارباشند جراح حیات همه فرد مرد راجه

از فرط استکباری و فرط جرات و بغروری این عزایم بفرار نشده فرمود که

رنجن خوش بکشاه و مناصل کنش نهال وجود مسکن در بکنش و مال تام دارد

در صورت معنی عدالت چنان است که مرا فدای فرزند کنید از استماع
این کلمه لرزه و حیرت ارکان و مزاج هر همراه مقدم صیاد ان بعرض مبارت
نمود ای راجه اگرچه سفقت و رحمت تو حسبت اما در رای
و روشت تو بعضی کلیت هر کار بعرض اصغی که وجود دس و محض معقل
بکسه شدن اقدام نمیاید تو که مدار عالم آب و گل و مسطم امور جزوی
و کلی حکمه تو در اینست که نرا مستهلک سازیم بجهه وقایه نفس دن و لبید
و فرزند اجمعند در معرض اتلاف و اندازند تو که بحکمه جان گدای
بی نام و نشان بهلاکت خود راضی نشوی از هر عجب عجب تر آنست
راجه فرمود چون این من اصطای نمایند آخر بعوض فیا خواهد
اگر بجای من صرف نمودن نبی بود وجود همان بهتر که مرا فدیه در بیاورند
و دست از سکناه بدارند این بگفت و نشتر از غلاف بر آورد
خواست که خود را فدای نماید در خلال احوال محلی از غیب
در اسید دست اله که اورا فدیه بازداشت چون اگاه گردید یکی از اله که بوده
خرحارس بندید

خرحارس بندید منجب گردید و محافظت گفت ای راجه بنفقت ان امنحان
رافت نوبر خلق خدر و صید بود زیاد از انچه در اصور ایدمشاهده نموده اید
ساکن عالم بالا مطلع و معاگو گردند و در ایصال منافع و ازالل مضرات
و دفع بلایا و محن رفع شدایدر مرا موکل گردند راجه مسکوه این ارن
بشارت مستبشر گردید بسپاس الهی پرداخت اگر چه از ایر مسخر گردد فدای نمودکه
جانوران را نیازارید بهکام مراجعت از خزایر از سیند و راجه مارو وار
که بکشش حیوانات مبادرت نمایند در اول سرطان در ان سر حدگر
نکم ای مشهور است به فصول افکند لشکریان از ان آبا عزم شکار
راجه مصرح و زاری بسی اسکسار گردید چندان مدعای او ما را ایند
که تمام حشم و خدم کهه سراسیمه شده ذخیرها برد و شدند راجه مارو وار چون
این احوال مشاهد نمود حلقه اطاعت و فرمان برداری در گوش انصار
کسید و ذیل استعفار منمسک گردند راجه مسکوه این حاکم مارو وار اندم
رکاب نصرت بنود از سمت کنج و سوب رو دهی مرام خاط جمع نموده شتال
غزمت

لصوب تهته وبهکر معطف کرد اسلان نوابی بجیه لقب آورده
هنگام بر بکهال مسوطه گشتر شد چون بر سر معبر اب سند رسید در با
طغیان دولت ونفس ایام بود لشکریان وحشه فال از وقوع ای حال
عزم لحه قلی واضطراب کرد مدد راجه مسکورهس همه را به اشارت
عیسی وعبور از ان دریای قهار سهل وهی فوی دل ساخته بمحرس
که دران ماهر بود متعول گردید بنیع حال بصورت حبابت متمثل گشته
راجه را با موکب ستاره عدد از ان دریای بی پایان بسهولت گذرانید سدر
چون ملک گشتر رسید راجهای اطراف را بالغاء ما واقع وجلایل
فاخره سر بسر فرموده رخصت انصراف اوطان مالوفه ارزانی داشت
لعد او سلطنت او سی وچهار سال گردید راجه سرب سی ابن راجه مسکورهس
بحلوس تخت وی ولوازم صعفان وکوماه وارتش دست فوی
نهاده رحل گردید مما لکی که بدر داوگر عشر بروی مصروف آورده بود بازرا
لوحه احسن ضبط نمود بحایه با مدهس که نام مرور آثار ان باقیست ما را اعمال آنرا

مدت سی سال باشتغال ملک ومال گذرانید راجه سرسی ابن وبیکرد
بکی هرن ودیگر بورمان راجه هرن گلشن سلطنت را با بهاری
حکومت وسحاب تصرف خضری وقت بخشید وبورمان بورزنت
ملک ومال اشتغال فرزبد مدتی بدیدمس برادران حال وقوف
القاء مرعی بود در اخر ها که دولت بورمان بورنگ راجح گذاشت فرمود
نا بنام او وجوه دراهم ودنانیر بهار اسند راجه هرن از وقوع این مسارعت
اسقصا خاطر گردید بورمان را بحبس فرستاد ازین بورمان ازدام هرآن در حاله
کوزه گری مختفی گردید چون حامد بود روز سی ام بسری آورد که ادرد
از حس او معلوم بود تولد شد متفحص خاطرها جبل نمود که بروز سی کوزه گر
اماوی ازراه نجابت فانی واصالت فطرت بکار کوزه گاسه گی کرد
حمال وبرکوسه خود را معول بکار سخت با طفال هم سال باری خصال
مناصب ومراتب مفوضه نمود واطفال جا گرسال گذرانیده اطاعت والعاء
برسان حال بسته سر موی از فرمان او نگاورجا نمیدانستند چون

تمر رسید مرافقت مادر و اجداد خانوادگی مانع اخبار موحش بغض خلاهر و
خواهرزاده از موطن خود به گجرات آمده بود در زیارت صوامع و معابد
سومنات سال گذشته عمر احوالش لعدالش لکهرس خواهر مادر راجه هری
بدست سیصد سال و دو ماه قرس عز و جاه گذرانیده حون از مانع سلطنت نهال
نسل برهمنی برسید اکابر و اعیان کشمیر بخدمت راجه مادر که در ایام
فرمان فرمای ممالک هندوستان بود بهره در خورت حاکمی رفته راجه مادر
مهور ایالت کشمیر مادر گشت نام برهمن کشمیری که مشن اران را برای تحصیل عطا
و مبرات مادر گاه مکرمت رفته بود در روضه صلصه موی او در خلال ان
احوال موضع دانت مرجعت نموده مادر گشمیر آمده اعیان ملک قابلیت
و اصلح مملکت داری مخلص دانسته عنایت فرمای گردانید و بر دوش اطاعت
گشیده و از سایر امرای کشمیر ممتاز گردانید راجه مادر گشت بدارالعدل و داد رجع
دل ضعیف و کمر بر نامور بدام محبت در آورده و بک طلم ابدعت از میراث
خواطر تصفیل حساب اموال کل سنوات مادر گشت ناحیص حساب راجه مادر گشت

متمکن و سامان لایق بود حون پروریس برادرزاده راجه مرحوم که در خانه
خود که پرورش یافته الطاف احسان او و در زیارت صوامع و معابد همراه بود
و از ملک مادر سید ماسند و الطاف و امداد حال و حدیقه مال استعداد سلطنت
بهم رسانیده مکرکوس دان لوحی از صرف در آورده در بیت عزت تحکم اساس و اجداد
برافراخت و در تخت سلطنت مادی دولت ماسعلال العراد گذشت
بر چند مادر گشت را بدستور حکومت گشمیر عرض کرد قبول نفرمود ملک عباس
سپاسی گشته روانه مادر گشت گردید و اینجا معکف گشته مادر گشت هر چه از
محصولات گشمیر جمع میشد انفاق و مساکین مینمود سی سال و نه ماه
به ایالت گذرانید چون پروریس ای لوحان حبه سلطنت بر فرق دولت گذاشت
غنان عزیمت بقصد تسخیر ممالک بصوب هندوستان منعطف گشت
معروف داشت اگر بلاد بجوزه تصرف در آورد بمالوه که دار الملک راجه بدا
بود سایه وصول افکند در ان وقت راجه بسلاوت اسلام مادر گشت منصوب

اعدا کشته منحصر بود راجه پرو بس با وی مبارزت نموده عاقبت آمد
راجه بشلاوت از معرکه جست و بدستور ولایت ما وارزانی داشته بگشت معاودت نمود
از معموره دولت آرام گرفته خاطرش معطوف بنای عمارت شهری عالی شد در ولایتی
اشنی مکان طراف و جوانب سیر مسکرد هیچ جای مرغوب خاطرش نیامد
شبی در اندیشه اشنجال بگذرانید ولوایدی جدول سیر مسکرد در اثنای ان حال
یکی از ابدال رجال لوی ما رخورد جون راجه پرو بس را غرق فکر دید
کمال رافت فرمود در مکانی صبح فرود رنگ رنجه مشاهده نمای
شهر قیام نماکه دلالت بطول مدت دارد راجه بدین نوید مسرور و مبتهج گردید
بنای جون شهر عالی طرح انشعه در جهار طرف اقطار و اکناف
رجعت راجه پرو بس سرا بالی خوابگاه برد انشه جب و جوی
قدم بجنبش اورده جب و جار سو مسدد دران ملاحظه نافت که بطرحی
رجحه اینکه کوه ما دان در میان ان واقع شده اذا روقوع این موهبت

نساس الهی پرداخته بعمارت ان شهر رفعت شهر اشتغال فرمود مسموع
که سی و شش لک خانه مرتفع و زخارف تکلف و تزیین تعمیر کرده مرتبه اعلی شهر
معمور بود که در ممالک هندوستان مثلش کم کسان میدانند مالا نکه بحوادث
الشن جاکسر شد تا حال که و سه هزار و سی صد سال شد که از طوفان کوه
و کوه ما دان سر بفلک بر کشیده بتمام بتوده و اب دران وقت متصل کوه ما دان
مرتفع و نهال دل و نشی بود خالی از اب متوضع سورد مسعده بهاسک از اعمال
سورا شک و نیز راجه پرو بس شی که مسکهال دست بکار بش مشغول بود جلوت
راجه پرو بس سی سال امتداد یافت راجه جدنتر بعد از ایشان
صاحب تاج و افسر کردید و در اکه عدل احسان او تمام و صلح و سلم
سی و سه سال و سه ماه فرمان دولت و جاه کذارند راجه لچمی الی راجه جدنتر
بطلبت سلطنت مملکت را جون بعان مرفه خاطر و مسرور کردانید و علاوی
ارباب عزیمت حکمرانی بر ان اقالیم و لایات سی و سه سال طلال معدلت
و رعیت پروری کسترده ملاح و رحمت را به برادر خود سپرد

راجه رام دیو

چون رای کیکس سلطنت بگردید و زوال نصف و عداش
نزاع حسک بین نام بروفق مرام رسید راجه ارخص مدد داد و در ولایت
غیور بود اگر ممالک هندوستان بسخر نمود گوید ظهور حضرت در عهد سلطنت او بود
راجه دارالشفای ساخته بود که فقرا و غربا سرت و دولت طبی و الحواه الهی
بعد الفصال سیصد سال عمر که بدان مخصص گردید ادراک فرمادهی کرد در بهار
ارای رای راجه در بوده زوه که سوداگر بافت با لشکر عظیم در اندگ زمان
بهداشند موجهان مدت سلطنتش تعیین نکردند راجه بکرماجیت این بادشاه
بدولت تاج و تخت فائز گردید بر کافه بنی آدم شفقت و مرحمت راجه
حسنه سیم بنش از لطف مدرسه لبریز بود راجه بمخض صفای سیب و حسن طوی
از جناب محب الدعوات مدعا خواسته بود که ارایام سلطنت وی
هیچکس را وفات نرسد چه بمصلحت خلق مصلحت الله مدت سال حکومتش
بیمان شد که مسافتی بود حوض اصلی راجه رسیدی دران بهر دو بعد حساب کردند راجه
از بهت حزن و ملال آتشی عظیم اشتعال آورد خود را دران آتش افکند و فنا

وجود برکند

۱۳۱ 23

وجود برکند راجه بکرماجیت این بادشاه جبر سلطنت و مهیم دولت
بر بر گذارنت و مبذل لعود و اموال خراسی از وحرص نساد حال انکه مقولات
دران وقت که بقوم نیخبر ممالک هندوستان و هایت غربت او را به برک
که از معابد مشهور بهبود رسید نود و نهصد و نود و نهصد و نود و نهصد
بیرا نهصد عطا کرد بر لوح سیمین منقوش فرمود که هر جوا وی را صد هزار
نام او را در لوح سیمین محو سازد در همان محل موس لشکر ملتفت گردد
سیصد و شصت و چهار اسوار جرار و بیست و چهار اسب کمیل با زین و لجام مکمل
بجواهر گران بها و ده هزار با کمی بشمار کانیان حساب دان اندر خلال این
احوال لعوج عجایب و غرایب نهفته بود و دیدن حسن راجه انی که
مراض و الوان معدلت گسترده بود از باطنش سر بر زد خدم و حشم و فوج در فوج
در هجوم کدار نشه نیز لباس دا وه بپوشیده و همان اخلاق عالیت
بدان صوب معطوف و در بعد از طی مسافت بدان بهر رسیده در بحاه
سوادم کارنگ که یکی از بحاه های مشهور عالم بود مرور نش افتاد الفقه

راجه للمادت بعد از تصرف هند و ستان بصوب کشمیر راجعت نمود
برادرش که با کشمیر بود کام زن عصیان و طغیان گردید بالاخره بدست او
بدترین حالی گرفته شد و کشمیر بدستور بحوزه تصرف راجه غور در آمد ایام
سی و نه سال شمار کردند در سال سیصد و نه از هجرت محمود وفات یافت
دولت ذهبی اولاد للمادت یعنی داوری کنک وزیر رولی افزای تخت و بر گردید
و سمی اعدای هوای معدلتش میوه نهال امن و صفا و کمال بحکمی رسید بمان
سلطنت او سی و نه سال امتداد یافت در سال نود و دو
پسر زاده او در لب ذهبی سکه زن دراهم و دنانیر گردید بسمت مرابع نهری نام
عمارت کرد همان شهر را مستقر اورنگ حکومت ساخت و ارکان
دولتش نیز اساس ابنیه رفیعه بر داشتند آوردند که در زمان دولت او
سوداگری آزاد کهن ابده بود دلوی نام بسی نوادر و تحف و لباس عالم را جهد
راجه بشتی صحب علم کامه متعقد آن سوای قوال و ارباب ساز دولت
مغنیه یعنی اشعال داشتند و دلوی سوداگر هم از راه مهر بانی در مجلس طلبید

رقاصه که با صطلاح اهل هند باری میگویند در حسن و جمال بی نظیر بود
دران مجلس بازی میکرد چون راجه و همه حاضران قبول بود تحفها از حصه دولتمند
خورد خشت راجه بالماس و الماس تحفها مهیا ساختند چون راجه شنیده بود که سری
خوبخوار از فلان قلعه بیرون آمده بطلان راه میرود و هر که او را میدید
مبارزه هر چند راجه بسیار و ایران کوشیدند و ان شیر با مردی کرد صبح
بران مرتبه خلقی کثیر هلاک شدند و راه او شد مردم مقطع
گردید عرق حمیت راجه للمادت در حرکت آمده بقصد عزیمت
بر ان شیر معطوف داشت و نعره بر وی بر زد شیر با و از نعره او هلاک راجه کرد
راجه بدست بالماس شیر کرده بدست دیگر خنجر بر او زد شیر از هلاک
دران کمر و در خاتمی منقوش مثل بود اما راجه حسب حوصله
اطلاع یافت مضمون احوال راجه للمادت گردید در خانه بجملا ماری
با تمام حشم و خدم بدیدن راجه بشکر قدوم مشی برداخت و بحال و تعظیم
برده بلوازم مبارکباد مقید شد کمال دوستی و حضرت کسر خود بتعدد او

دود تیمور و مشاغل بدماغ سودا کر صعود نمود طبیعش از منهاج اعتدال منحرف گردید

و خود را از میان مجلس بیرون کشید راجه از ادراک دماغ سودا کر تعجب

و دست و دلوں بر احوال و وقوف یافته بعد از چند روز بخدمت راجه التماس صحبت

نمود راجه چون این سخن شنید فرمود تا اسباب تجملات او چنان ترتیب

هر کرد منجمله آتش مکدر نیز بود از آن جمله گوهرهای بسیار لایعد و لاحصی در آن

مجلس رخشنده بود که شب تا روز راجه آرزوی خورشید و ماه انها را در

هر حد لوں آن جمله را مکنس نمود راجه در بادل همت و زرید قبول نمود

اما بعد از چند حال از ادای حاره گردید تا وجود ذوق عقل او را از سلک

و دور پوشند از انتهای آن کارش بجنبش کشید سودا کر چون کیفیت و بسکی

راجه معلوم کرد حاره را بخدمت فرستاد راجه با وجود استیلای غم

تصرف نکرد که ملک او لوں کسر مزور را در ریاضه و ریاضت نمود راجه

انهاس کرده که الحال از تصرف من برائده است بعد از ان بزوال راجه کمر را

بحرم سرا او رند از موانست و مجالست او احوال راجه بصحت گراید و از همان حاره

جهار پسر تولد یافت حکومت سی سال در اندرون ورت در سال یکصد و چهل و هفت

راجه جیدرا به بطلان سپرد سلطنت پرورت بر اسلام راجه علاءالدین

ساخت مملکت را رشک خلد برین ساخت در عهد عدل و داد و حکمرانی

ازو نقل میکنند چون این خبر مخصر کجای انها ندارد و بر یکی اختصار رفت نویسی

عورتی از عورات راجه را دخواهی کرد که شوهرش کشته اند اگر قاتل آن بهم رسد او بر خود زار

بعد بسیار نام هلاک سازد راجه فرمود تا طلب نمودند اقدام قتل نمود

مضمون معروض داشت که شوهر من از ان قبل بود که با کسی معاوده نماید

نا بوی کمان برد می لیکن در هنگام تحصیل علم با یکی از اقران خصومت و مشاجره نموده

در میان سخنان و مذاکره اگر چنان بخن بدرستی میکفتند معاودت را که

فطانت طبعی بران داشت که او را مقتول ساخته هر چند شخص مضمون را

در اسنکت فان فهم الوان تدبیر بکار برد فایده نبخشید در

کمال حزن و اندوه بخواب فرو رفت در عالم رویا میدید که راجه

کسی خطاب میکند که در فلان صوبه که ساحه معاودت است بفرما

تا اردبی از موج برنخیزد لکان لکان ابرا نیاکه بر آن آرد قدم رنجه
چون مصلی از لعل قدم و کس طاهر خود قابل مقبول همان آن زیرا که مقبول
با قابل نامرافقه تصبه بر وزن حراد دوش مدوش آمد رابعه همان دستور له رود عالم
رویا باد نمود ا بودند کار سد گشته همین که شخص مطلوب بر دل لعقدم نهاد الحال
لکان کسان علامت لعش قدم چو کس دیدند رابعه قابل لسلام سار سید
لام سلطنت هشتسال و هشت ماه بود در سال یکصد و شصت و یک ماه و چند روز
در فلک اجه رامدیر اورا حمد اسلم سلطنت رسید بر خلق و برادر
لشور و شر و ابصال انواع فرر رزق بشیر اشعال و زید در زمان حکم
افاقم خرابی بلاد امد خاطرها بلابت مجروح گردید کافه برامد عای
صبح و سار فع ای ا مجواسند چون مدت سه و بیم سال از ایالت ای ال
کذشته بماری صعب بر بدنش مستولی کشته بهچند اطبا معالجه نمودند
فایده مترتب نکشت بهمان مرض خود را و خلق را زار عذاب ریاند اجه برادر للسادت
دیکر چون خورشید خاور بر تخت سلطنت جلوه کر گردید سلسله

شکستکیها خواط بمباشی تفقت او با لنسام رسید خبر بهمای
بنای عمارت امد و جلاشکان او طان را بر ساختن
وطن مالوف بشارت قبض اثار رسانید چون خاطر از خبر
شکستکیها جمع شد بقصد تسخیر ممالک رکاب جهانکشای
بر افراخت نخاب و قنوج و بهار بکاله و دکن و مالوه و اودر
در قبضه تصرف در اورده متوجه بنکاله کردید و ارنجاب عنان
غربت بصوب کابل و بخارا معطوف ساخت با موس خان حاکم
بخارا حمار کرت اتفاق مسافرت افتاد هر چهار مرتبه بر
بر و اقع شد چون مجال مقاومت از خیره طاقت بروی دید
از راجه للسادت لان طلبید نام و لایت ما در انهر و رکسان را
متصرف کشته مرایا طفر بر ایخت خطا نهضت داد ارالفلس
و نواد ران دیار هر چه نوالست کرده از راه خشت و کاشغر
و نیت بنای نخت معاودت نمود بنای معابد و صوامع بر داخت

در موضع پرشتور بنیاد بزرگ عمارت کرد دستوری بلندی
سیاه و چهار گز از یک سنگ در آن جا که منصوص بود بالمرور
آثار آن عمارت یافت هر ولایتی که ممکن و مصاحب آن دوره کار
انجا را با لعمارات متواتره و مکارمه نواخته یکسر موسنا
حکمی نام دولتوری که در فن کیمیا و علوم غریبه ماهر بود در اثنای
تسخیر ممالک در سلک ملازمان راجه للهادی منسلک گردید حون راجه
بر علم و دانش او وقوف یافت او را مدیح بمراتب در ارت
تمه قبی فرمود و عقده های بالا انجی ناخن در حکمی مسکود معقول
که در موکه ادر معارک غنیم عنید در فرار بر قرار حرص مصلحت دولت بود
در راه سهلکس ادنوار کدار مانع عبور گردید حکمی در جوهر آبی انفس
سروں اورد و در آب انداخت و آب متن شد و مبهر سد
بعد از عبور لشکر غیور حکمی صاحب جوهری و مکرمت نمود که جوهر سابق
بالا الابی گردید و آب بدستور روان شد و در خلال ان احوال سحصی

متقطع الالف

منقطع الالف والذون والیدسر راه راجه للهادت موید
بطریق داد خواهان اسلام العلم نمود که فرمانروای ملک مالوه کامگار
را لسعادات اطاعت راجه رهنمونی کرده بود م سالکم مذکور
بمظاهر ملک روان که بر امون مملکتش واقع آب و لسبت ان
در امای راه اصلا ابادی و زرع نیست منور کشته در عصر شد
مرا با نواع تخصیص و تخطیط منبلاس ختنه باین رورش نشد فرصت
یافته خود را بدرگاه رسانیدم با مس معدلت راجه زمان
بنوازی که در خور اوست رسید راجه فرمود که اطبا بمعالجه او
بر داخند لعد از اتمام جراحات منعت بار دیگر معروض داد
که شبه آن سرکش ضرور دارد لوازم امور داد راجه فرمود
طرق از و پرسند عرض کرد که آن ملک دو راه دارد یکی همکاه
قطع منود و هم مانده لور طی میکردد اما در راه اول عنف
و حطب معدوم است راجه براق داد نه رعیت داده طرق ثانی
اختیار نمود

از در سکه ۲

و لوزم استیصال انجنس آمد چون مسافت معهود طی کردید و
از ذوق باتهار رسید راجه ارداد خواه اسفار نمود و جواب داد
که من یکی از دو نیخواهان والی و ولایت شما نو کاشمیر هم جمله بر انگیخم
که در سر حدات و عنف انجیش لشکری را تلف کردم لعذار سر کوهها
سر همچو تو دشمنی قوی از اسماع این کلام
ناوجام تمام لسکر دست از حیات شسته دل بارتد کانی کرد
و مضطرب و مجور گردیدند راجه ان جمله را مهربانی و عاطفت
سایی مستظهر ساخته روی بمدرکاه کاشمیر آورده
در سکاری و فرح از ان محنت و شدت مسلت نمودن موید
تایبدات ایزدی بود از علیهم غیب بجوانان نصرت یافت
با لشکریان مدبل ارقیام نموده متابع قصد ایزدی حرکت کرد
و لشکر و دواب بسراب امید کردند از ان عبور جایز
و خرما بردند و بعد از طی ادک مسافتی میدان سرحد

از ذاقی تمیر

از ذوق نهب و غارت و فصل و تمیز امری نگذاشتند مولف
تاریخ کشمیر میکوید که اگر کارهای راجه للیادت جنبش بود اما بد وصفت و سمه
انصاف در کی در مسنی حکمهای میکرد که در حالت بغض و اسیاه
از صدور ان تجاوزی میکشید و دیگر انکه نقض عهد و پیمان نمیبود از عهده
عهد کمر بر میاندخته راجه بکماله را بغلبط شدید کشمیر اورد و لعلس اولالم
نمود چون خبر فصل او تردد منوبانش رسید از مکاله کمر اسقام بکشمیر آمدند
شتی فرصت یافته علی التعقب راجه للیادت رسیدند اکثر خزاین را از
نهب گذاشتند و العذر خواهی که نوشتند کردند راجه للیادت در لقاء حرب سلطنت
لشکر سخاب ولایت شتابی کشید و در یکی از بلاد ان ولایت ا
خوش اب و هوا بود رحل اقامت انداخت و باعیان ملک کشمیر اعلام نمود
که از جمله حد سرش هر کرا تابع سلطنت و انقیاد نخواهد بود ان اصار نمانه
و کروهی از موزخان بران رفتند که راجه للیادت تمام حشم و حدم در بست شمال
میان کوه زیر رفته منفعی غیر از ان مخرج ندید بر بلندی و

مدت حکومت راجه للیادت سی و شش سال و سه ماه ثمر دند راجه کولداس

راجه للیادت جانشین او شد مدت بازده روز باشتغال حکومت پرداخت

و تخت سلطنت را که یگانه برادر داشت راجه بهرادت برادر راجه کولداس

بمقتضای عدل و داد و نصفت و احسان هفت سال بدولت و اقبال حکومت کرد

راجه برهانیت کلاه چتر وی بسر نهاد و بذل بعود و اموال پرداخت مدت چهار سال

معهد احوال عجزه و ضعفا پرداخت راجه للیاس برادر راجه برهانیت

بحکومت رسید شب و روز بازهای مغیره اوقات میگذرانید لشکر

و سپاهی و سایر ارباب طلب چنری نمیداد لهذا ضایع روزگار و شغبه بود

مدت دوازده سال آن مکوهیده اعمال سلطنت گذرانید و در سال دوم راجه سلام

برادر راجه للیادت صبت کوس صاحب کلاهی باطراف و جوانب افکند

در پرورش طوطی و طیور رغبت بلیغ بظهور رسانید مدت سی سال بتعداد کردند

راجه عبادت بسلطنت فایز گردید آوازه سخاوت و مروت بر روی کس

خاف و ناخاف افاق رسید اطراف کسم کماحقه و سعی مبذول نمود

مدت حکومتش سی سال بود راجه جی سلیم زاده عبادت در حدود سن نخستین

رسید اگرچه خالوهای او که از قوم تمران فروشان بودند در امور ملکی

دخل تمام یافته اطراف و اکناف را بتحت تصرف آورده بودند احسن

ضبط نمودند از همی که طبقه مذکور از اوایل اقوام اند اکابر ماتحکمات اینها

بتاورن راجه را مسموم ساختند ایام سلطنتش سه و سال بتعداد

آوردند راجه جمادی برادر شانزده سال پس از ایام سلطنت رسید در زمان

حکومت او بر سلسله تراب فروشان در امور ملک و مال مداخلت شد

مدت سلطنت آن مال نصب بر دو شش سال حسب است راجه الصامد

ابن سلام بعد سه سال از مشاهده جمال عروس مملکت امید برید راجه امید

ابن جمادی مانده سال از کلس سلطنت کل کامرانی چیدن

کوکب طالع راجه ای کار کوی سهو طار رسید بر سلطنت از خاندان دیگر

طالع گردید و در سال دوم سلطنت او بشت شهد و حسن و دشت از اوازه

صاحب کلاهی و ناجداری راجه ادبت بتاورن و مندر و در

30

پرغلعله بند راجه ادت ورنا با طرعیت پروری و معدلت گستری
بروفق مرام لایم نگشته و ظلام ظلم از ناصیت مملکت برون نرفت لولال
مبدل بغود و اموال بر کشاکو و دوران تمنای هریک گوهر مراد نهاد ارباب
سلطنت ماخود جز حرص و هوس هیچ حرفی نیاموخت مدت دوازده سال و سه ماه
و سه روز احمد دولیس مملکت افزود بود در سال سیصد و سی زده راجه بهوورنا
برادر ادت ورنا چون سلطنت حرص فرسا نشست و کوس دولت بر بام چکوب
لوخت و دهلی و جرات و دکهن بحیطه تصرف در آورده ضبط نمود هرده سال
و هفت ماه و نوزده روز کسی افزود بود راجه گومال ورنا ابن بهوورنا
در سال در امور سلطنت لگام خاطر پروبرنا گذارد هلدر سال سیصد و
سی و سیس راجه سکت جانشین برادر گاه مسند شد در دو روز
حکومت سعداو راجها اند حون از سلسله راجها قایم مقامی نماند
رانی سکندرنا مادر راجه گومال باستصواب ارکان دولت بسریر نشست در عهد او سران مملکت
با هگدیگر نزاع سر گرفتند سلطنت رانی معنی هگدیگر گشتند حون رانی

دانست که

دانست که امور سلطنت مختل گردیده خود را مشغول ساخت در
سال سیصد و بی هشت راجه مارت این ورنا بغزو ج بوابر زور
تاج سلطنت جهان را گردید و رانی سکندرنا را برنخوت غل کشید
تا مرغ روحش از محبس قفس تن پرواز نمود اصحاب اخبار مدت حکومت
راجه مارت نا برده سال گفتند و رسال سیصد و سی و سه راجه
برحت ورنا گوش دولت نواخته یک سال و شش ماه بدولت و جاه
گذرانید در سال سیصد و سی چهار راجه چکورنا مدت ده سال بدولت
و اقبال برتخت فیروزفال سلطنت بستقبال دولت لوازم و عدوال
بود در سال سیصد و شصت و چهار راجه بهوورنا مستعلم امور گردید
گردیدنجابت طبع و دنارت همت متصف بود به اندک روزگار
ملک و مال شهرت داشت چون رغبت و میل خاطرش بامر فقرا میبود
مردم معمول مستغنیهای کلی بر رنود افزوده دخیل کار میگردیدند و عمال
از فرایض دیگر ایام لاحق میگردند حون از عهده ادای آن سامدند

دانست که

همه مسمی شده بر غل راجه رای زاوند مدت سلطنتش دو سال سمار
کردند در سال سیصد و بیست و شش راجه سکرورهس میرورهس در سنه حوش و سال
و لکش ماه سلطنت بر کرد ثبت راجه جگورما که ملکمار مدت سال
بجکومت کدر آمده لشکرام دا لکر که سرداری معتبر بود ملحق گردید و
سنگرام باعدت و حدت تمام بمبارزت و مدافعت راجه
سکرورهس مشغول گردید راجه سکرورهس در ان جنگ نقد ثبت لشکر ارما درآمد
بار دیگر راجه جگورما صاحب تاج و افسر گردیده اما امر سلطنت ماعمال صحیحه
اشتغال ورزید لولی زنی را که والده وشیفته او شده بود در امور
مداخلت داده و عنان بر دخوش و میدان اورا بمباشرت ملکداری
بخشیده و سنگرام دا لکر را که بعون اورد کوماره های برسند حکومت نهاده بود
بنا و جب مقبول ساخت اورقوع انجنین حکمان نامناسب خواطر ازو
منصرف گردیده فارس و مقابل سنگرام دا لکر سخون اورده اورا ازهم
گذرانیده سنه دوم مدت سلطنتش سنه سال بود در سال سیصد و سه

راجه امت

راجه امت راجه بحب نقد بر بمعاونت سرحیت در زیر مجلوست
رسید الهی و شفاهت سرمه قصوری در حور و اعتراف که سنجه حقیقت
سفارد و نمار خود ساخت و طالق قطع صله رحم و دو انفرای که از امارا دبار
اخبار نمود و در اضعاف اعدام ذوی الارحام دقیقه مرعی نگذاشت و نهراز
واز اول حبس و انبس خود ساخت و طغیان و عدوان او بمرتبه بود که
سکباهان را برای ازمایش سم ازهم میگذرانید و رحم نسوان السس مکافات
تا احوال بکان فرار نطفه معلوم کنند تهمی مسوان حوق حوق ران را
چون نغک دا که صبح نزول بلاست بموض وقف گرفتار سده بدرس
حالی که کس مشنوا د جان بمقاضی اجل سپرد لام لسنه را ان اعمال دو سال
معدا د امد در سال سیصد و سعا و یک راجه سورورنا
بار دیگر ساوری بران ملک مالک تاج و افسر گردید سدار مراج مجال
اورا محی ربه الهای لعبا حون بمعیت راجه سورورنا کم بود مقاومت ارحرطه
مروں دید ورو بحال هندوستان آورد لوا حرس ملوک حمار ان در سن مه

VeryPDF Demo

یکماه زمام حل و عقد امور در کف اقتدار بود یازده راجه اند که
از سلسله خمار بسلطنت رسیدند مدت حکومت این یازده تن هشتاد و
سه سال و سه ماه بشمار آمد بار دیگر حکومت بخاندان راجه پرورسین که
سبق ذکر یافت رجوع نمود ارکان دولت و اعیان مملکت قرعه مشورت زده
بنام راجه جسش کردیو که از نبایر راجه پرورسین بود بنابر تصارف ایام و نامساعدی
خرج نکوهیده فرجام روزگار بناکامی و بی سرانجامی میگذرانید سر آمد و اکابر
فرخنده مآثر راجه را به تعظیم و تبجیل هرچه تمامتر آورده عروس مملکت را با او
عقد مناکحت بستند و امتثال فرمان او را لازم و واجب دانستند راجه
بکمالات نفسانی متصف بود و در عقل و کیاست و ضبط و عدالت دقیقه نامرعی
نمیگذاشت دزدی و راهزنی در عهد او بالکل معدوم گردید حفظ و حراست او
بدین مرتبه بود که سوقیه دکاکین را پخته نمیکردند و اهل بیوت ابواب را نمی بستند
عاقبت فکر مآل کار گریبانگیر او شده ترک حکومت کرد و بریاضت و
عبادت مشغول گردید حکومتش نه سال نوشتند در سال سیصد و هشتاد

راجه سنگرام کردیو ابن

راجه سنگرام کردیو ابن جسش کردیو بر طبق وصیت پدر با وجود صغر سن از قرار
بخت چون مهر از خاور جلوه گر گردید تا مدت شش ماه برعیت پروری پرداخت
بدست پرورکیت وزیر بحسب تقدیر بقتل رسید راجه پرورکیت ابن سنگرام کیت از ابنای
راجهای است که بنابر تصارف ادوار و تقلب لیل و نهار در ادوار بدین صفت
مشغول بودند از آنجا که گوی سلطنت در میدان مملکت افتاده بود او بچوگان
همت از میان همه ربود و از جلوس او بر تخت سلطنت کارهای ایام بر وفق
مرام نکو و همواره بجور و اعتساف پرداخت بمصادره اموال و لباس و نقود
و احباس بیوت وضیع و شریف خالی ساخت باوازه حسن و جمال رانی گوری
خاتون راجه جسش کردیو شیفته و شیدا شده هرچند پیغام مناکحت و مواصلت
باو داد رانی مطلقا نداد بالاخره چون رانی دانست که بعنف تصرف او
خواهد گشت آتشی عظیم افروخته خود را در میان آن انداخت و محافظت عصمت خود
نمود راجه از وقوع این حال و رسیدن دست بدین امال گرفتار انواع مرض گردید
در اندک روزی بنار جهنم رسید ایام سلطنت او یکسال و چهار ماه محاسبان آگاه

33

یک سال و یکماه و نه روز زمام راجگی مملکت لاهور بود **راجه برهمن اس**
راجه اودمن در سال چهارصد و پنج از خواطر ارباب جور رسیده رخ ربود مدت حکومت او
بازده سال بود و در سال چهارصد و نوزده **راجه بهیم اس** او به من
بر اورنگ سریر نفوذ جهد سلطنت سمت مملکت لاهور را لمعان بخشید
ایام سلطنتش بچهار سال و سه ماه کشید چون از اولاد راجه او به مس دارا
ماند مادر آن سهم اسهم لکهرانی دهنالی را شعار ورزیده مدار مهمات ملکی را بر
نایبه که از اراذل قوم بود گذاشت وقوع اختلال باعث بر آن خود رای اهالی مملک خصال
ملک شده بگره رایج بر اورزاده الی الحکومت بدبر فتند ملک بگره راج
غالب آمده در امور مملکت داری مشعل گردید و رعیت از اجور راکه طغیان
وعصیان پیش آمده مستاصل ساخت حکومت الی سه سال و شش ماه بود
در سال چهارصد و حمل و چهار **راجه سندراج اس** او و راج نبیره راج مملکت را
سراج وهاج سلطنت روشنایی بخشید احوال رعایا و مزاجا ماعیدال
هوای معدلتش مهبت فراغت و جمعیت رسید حتی دیگر لرقائل و زارت

شمار کردند **راجه کهم کهت اس** او ورکت گردن ابهای کلاه جهانبانی و جکرانی
برقوی دولتش منصوب گردید و زمام هوا پهای او خلائق مطلقا تمتع و مراعت
ندیدند سه سه بخم و ضم ملاومت در آگره و غلب لباس نوال بسر کرده رقص مسکرد
در هفتک سنه ماموس و وقعه نامرعی بمکدرنت و رعایا را بهمهمات مهم دار شته
تشکیک و تغلب نفوذ و اختلاس مصادره می نمود روزی بکهار رفته بود دید
که از هر سو شعالی الس مشتعل و دواهه عظیم بر و مستولی گردیده جان لعالمیان
سپرد لام اسبندی از سال او به **راجه او به مس اس کهم کهت**
قصر سلطنت ربا رکان دولت منشید شاخ و برخلاف مدر سیدار
رعایا را از محنت جور و اعتساف و حیف و ملا زمان راه در خلال ال
احوال بمک نام سرکی وارسب نام سردار ی مسعی شده بمردود طغیان
بیش گرفته در سور با رالعه مصاف دادند و طرفین کشته شدند لام
حکومتش در چهارده سال بود **راجه مدت کهت اس کهم کهت** سعی خواهان و دشمن کش
سلطنت از الجلوس دولت بمدار **فرض** عدالت مواضع و معابد بنیاد

34

ازین راه عموی او بکره راج راجه را بخاطر نماورد
بمدافعه و محاربه پیش آمده لوهرکوت را متصرف شد
راجه نیز لشکری گران از سر آن بلان بمبارزت
بکره راج معین ساخته افواج جان نثار راه فرار
بر معارض نابکار از همه قطار مسدود ساخته بمبارزان
متحص غنیم آتش کشیدند از اشتعال نایرهٔ کین جان
بکنار بردن راجه بارای این نوع جانفشانی لشکر را
بانعامات وافره وجهات مکاثره کامرانی بخشید
در خلال این احوال ترهون نام کهی بمعاونت و
معاضدت دانگریان لشکری سنگین فراهم آورده
بار راجه داد مصاف داده راجه دران معرکه بردهای
رستمانه نموده و زخمها برداشت بالآخر نصیر دریای
کامیاب گردید دست راجه از وفور شجاعت زدن تا
قبضه تیغ چسپیده بود و اطبا بمبالغه جدا کردند لشکر انبوه
این فتح نمایان بیست صد هزار روپیه بمسجلان اتفاق نمود

تنافر تملک مع او کری جنسه کرده در خرابی ملک کوشید از انجی که
میل طبع راجه مالکی حائل حیف و میل بنود فرمود تا ملک را بسر برکش
سر دلوان نشسته عباست از نهم کدار سیدند اما راجه سه سر و ملک
از امور ملک و انفاقات مخصوص دارشته و بعد افوه وحی بر کمال کمه در ان زمان
لقصد تسخیر و تحریت بسمر آمده بعد نامرادی فرمود بمردی و مردانگی کمال
سکسه بهر سه لکهار اندند راجه سنگرام بعد مدی چهار سال حکومت مرض
ف معده و مراج لاعلاج جان بمنهای اجل سپرد در سال چهار صد و چهل
و هشت راجه هرراج ابن سنگرام بجلوس سریر سلطنت رونق افزای
شهر و ده و وثبت کردید در عهد او قشه بابدامن عاقبت نکشید و اعدای
مجال مشارعت و مخالفت نماند راجهای اطراف و کوشکنان اکناف
خاشیه اطاعت و انقیاد او بر دوش عبودیت کشیدند در مدت ده سال
حکومتش جهان امنیت رسیدند در سال چهار صد و پنجاه راجه امیت
ابن هرراج منقد امور سلطنت و مناج کعبه حوایج در صدر مسند سلطنت

از نسخه عموی او

اولک نامیرا از جانب راجه بهوج حاکم مشهور شهر مالوه
برای تعمیر معابد و صوامع بکشمیر آمده بعد چون راجه اورا
در کار دانی و فهم و فراست از همه بیاپه مدار المهامی و
صاحب اختیاری ملک و مالی فایز گردید راجه سالک مسلک
تبه بیرو اسراف گشته بجور و اعتساف مایل در اخذ کشت
اما زفقه تر بر قبح سیرت اطلاع یافته دست ببذیل استغفار زد
اعتذار زد و از جمیع معاصی توبه نموده بریاضت و عبادت
مشغول شد ایام حکومتش پنجاه سال شمار کردند در سال مائتین و
راجه کلس این رنب و در آغاز دولت کلشن سلطنت را به بر
سفها خارستان ساخت اکابر و اعیان از وقوع اختلال قرین
ملال گردیده هرش بن کلس بن بوپسرش را تحریص داده بمنازعت
بر انگیختند و بموافقت یکدیگر هرش مرجد و جهد بسته راجه کلشن
جمیع برگیر و قوف یافت چاره کار منحصر در رضاجوی ارکان دولت
دیده بنزل سفها پرداخته دل همگنان بحسان و امتنان بدست آورد
جمیع مرض رعونت مبتلا بعجب و ازیاده ابهای پسر رشید خویش هرش
را زرزده ظاهر گردید انگرس پسر خورد را که در نوبهر کوت که اشنغر
طلبیده باستصواب ارکان دولت جانشین تخت سلطنت ساخت
دل از کار مملکت پرداخت ایام حکومتش بیست و سه سال امتداد یافت ۱۴

۱۴ بعضی حکایت او در ذکر

در سال مائتین و چهل و شش راجه هرش او کشمیر جهت تسخیر مملکت

۲۴

35

مفسدت ساخت برادر خود بجی مل را ولی عهد کرد بجی مل هرچند در استخلاص هرش
انتهاس بمود نتوانست و اوراج متعذر ممکنش بالاخره بجی مل از ذخایر
به برکنه لار رفت و از بهت وان لواحق لشکر فراهم آورده بعزم رزم
امد هرش علم مبارزت برافراخت و در تانسوان که پایتخت بود
امده مصاف داد و شهر را آتش کشید و در مرغوزار الحاق اصحاب با
راجه امد هرش دو خاتم بجافظان هرش نشان داده بود که یکی علامت بازی
اوست و یکی نشان افسار او مبالغه کرده بود که هرگاه از اسرش دوگانه
یکی یا مورخوید لوازم استیصال مرعی خواهید بود و با خود مقرر کرده بود اگر
غلبه حریص بر ذات یکی ضمیر دارد و دلاور منعوض احوالش نشود
راجه امد هرش چون عزم از جانب دشمن دید از راه اضطراب خلایق
بعنف بدست آورد و اموالی که هرش بنرش بالی و لطف طلبی محفظان بر مطلع
خود کرده بود هرچند پسر امد هرش زنهاری بجافظان هرش نهند قبول
کرده فایده مرتب الی ص چون شام او بار هرش لصبح افضال

بزودی بامت ازان مهلکه بیرون شتافت و بموکه در آمد بجی مل او مدتش
مستظهر و قوی دل گشته بمبارزت برداخت وارد وقوع احوال
آمد حسن دل ارزاده خود را بهلاک ساخت مدت حکومت او سی و دو سال بود
در سال یکصد و شصت و هشت احمد پسر اس کمن بهواخواهی و معاضدت بجی مل
بر تخت جلالی رسید در اغتلای مراتب احیا و استیصال نهال وجود
ف دامود اعدای موفور بقدم رسانید بر دو شهر چمار دروازه
منصوب ساخت و بهر دری حرس و نجر او نخت تا مستعد بمراحمت
بواب نخدمت او رسند و بدارد سد هر فصه حروی وکلی از شغل خود
مرسید بجی مل برادر را که بسی او بدولت کامیاب گشته مورد عواطف شاهان
مبدانست و بشکر معاضدت و معاونت او بقدم مبرسید تا آنکه اصحاب بقاع
راه قسه مرابع هر دو برادر منجر و صید و فاق و التقاق منجر بخصومت شد بجی مل
بنا بحاکم دارد و بر ده اسمداد کومک نمود و راغا رهار رود بام از مار
بافشکر لسار و معاون لی شمار از سمت وارد و آمده در اماکن راه بجی

لاغط کوی از کوه حدا شده تمام لشکرش زیر نفوذ کرده چون راجه هرسن
را مخالفی و منازعی در مملکت نماند و کمال الغرور و استقلال افکار سلطنت
بر دولت سرکشان اطراف سر بر خط فرمان او نهاده کار سلطنت و دولت او بانهایت
که هر شب ده هزار لنگر مرصع در مجلس او می افروخت بعد و لایم سال
شصت و نه بعقد در آورد بود هر شب با یکی از نسوان صحبت مینمود تا وجود
جنس دولت خالی از حرامی و شاهی نبود نعوذ بالله که یکی از سیاحان شبه حدود
خاطون حاکم دهلی که بحسن و جمال شهره آفاق بود بخدمت راجه آورد راجه شیفته
ان شبه شده مصمم نمود که لشکر بسر والی دهلی کشد و چند مالا بدست آرد
ارکان دولت بعدم نام هر زنی که شب و روز در خدمت راجه هرسن میگذرد
مسبق نقبل نمودند که راجه لالان اراده باز آرد هزار ماکام مرام این ام
متعهد گردیدند نامه از زبان چندا بهمضمون خنه که مرکی بوده ام از حدود
بهت بشوق موصلت و محالست راجه از جنان بروان امده یوم
در اثنای راه بدنه دلاویکن آسر شدم در اسهار فرصتم خود در بخدمت راجه خواهم رسید

زنهار راجه غسان غرامت بدین صوب معطوف نفرمایند تا برشدن مدار راجه
چند کس فرستادم که از جانب من بخدمت راجه پیام دانسته باشند مردم بهرال
بعد از چند روز فوجی چند دلغروز برسر ورمت آرامسته بر راجه ساوه دل جمود کرد
ساخت تا انجال دوازده سال سلطنت راند راجه اجل ابن کجل

که همچو راجه هرش نبود بمعاضدی برادر خود شمس و دو اکرمان در سال ۱۱ صدود
همسایگان سلطنت بر بنها بعد از چند گاه آرامش توهم بهم رسیده
او را بحکومت لوهرکوت نامزد کرد راجه اجل شبهانه لباس داده از حال
عجز و ضعف منغص نبودی و عمارت و بناهای شکسته نمودی و از سال مدت مدید فی
هرش او در خواست عطا فرمودی الغافل زو نام پسری که بر مرت راجه اجل از بابه
محرری مدرجه وزارت ترقی کرده بود جمعی از اوباش و رندوخود مجمع ساخته و جا
نربت و نعمت برطاق نسیان گذاشته و شبی بر راجه علی الغفله تاخته از هم گذراند

راجه اجل چهار ماه و چهار روز بفروغ چهره دولت جهانی افروز بود راجه
رد مس معاضدی برادر خود جانشین راجه اجل گشت و در بهان مردم

ما و تبعیت نمودند

37

ما و تبعیت نمودند خاطر از همراهی راجه اجل که از وقوع احوال عاقل بود
طلبیده جمع ساخت چون از بخروحت او بگفته چند سرکرده لشکر که در بورت خود
هر کدام لاز بود رسید بمرعت هرچه تمامتر خود را در شهر رسانیده بمدافعه و محاربه
راجه برخاست و او را هلاک ساخت مدت حکومت او سه روز بود راجه شمس

برادر راجه اجل بمقدمه برادر خود و بسعی کلکه چند قرار مهمات
و تخت سلطنت ارجمند قرار گردید اعیان مملکت و ارکان دولت
بنابر عدم قابلیت شمس مشارکت عروس سلطنت بگفته چند جلوه داده نبودند
راضی نشدند پس از لوهرکوت بر راجه شمس قرعه سلطنت بنام راجه شمس

برادر حقیقی راجه اجل زد از لوهرکوت طلبیده بود چون با معاندان
شمس مسموع گفته چند گردیده بمعاندش متمسک شده بتعلم او در که
سلطنت راجه شمس و طلب راجه مبادرت نرمه الحال که مقدمه از
حمل بر اینطور مدرجه راجه غسان غرامت بصوب لوهرکوت معطوف
فی نبه حوالی گفته چند لسمع قبول شمس نامده استعداد محاربه روی داد که

حی امر علی وله

از این طرف لگکه چند سال از حرب نموده بقصد دفع شمس ما راجه سلهس
بباره موله رفت راجه سلهس در اثنای راه بمقتضای حدس خود
از یاران بار مانده بنا وحیب اکبر سر از هوا خواهان خود در کرک و لگکه چندار
ارزده خاطر خست در اندیشه اندفاع او شد می گفت لگکه حمد از معتمدان حضه
با او بچاره پیش آمد لگکه حمد دران مورکه راو مردی و مردانگی داده سر دار ان ما
راجه را مخذول ساخت و از بام تا شام ایشان حمد ان در اشتعال بود لگکه حمد عطف عنان
نموده راه لار پیش گرفت با وجود اینهمه می اندیشید که از راجه سلهس وهمه بود
نزد شمس رفت و بقول راجه سلهس راضی نشد شمس با مامی و مانعیر
مشهوری بگریسید مردم راجه سلهس از هر طرف جمع شده حک الدین صید
بهادران معتبر مامی از طرفین کشته شدند غایت نسیم فتح و ظفر بر چم
علم اردوها بیکر شمس وزید راجه سلهس و برادرش لوس در ورطه
حیرت افتاده مامی شمس افتادند راجه شمس بحسب ظاهر برادر را نوازش نموده
حال بحسن سرور سپرده بالاخره مقید و محبوس در مدت حکومت راجه سلهس

سه ماه و سی و سه روز بود

سه ماه و سی و سه روز بود راجه شمس الدین محمد بقدر خانی نهم نزل
بر تخت سلطنت بدولت و کامرانی جلوس نمود و از ترس مهر رس
عذر زمره ماحی شمس که ما راجه اصل کرده بودند هیبت مسلح و مکمل بود
یک لمحه جریه از خود جدا نمی ساخت و خان و مان شهدای که با
راجه اصل حرام نمکی کرده بودند اسیر و بی سر کنند طبقه و اکرمان در
به بودند روزی راجه را در اسای بکار عاقل یافته مع راجه بر سرش رسید
راجه از نهب حملدی که در رشت رحمان تردد بر محالفان آورده
از پا افکند و در خلال آن احوال نهوت ضیافت طلبیده نا دو پسر

بقبل رسانید از وقوع احوال سرداران و مکرمه هم گردیده مهمانی
به نهاد راجه شمس که در پناه راجهای کوهپایه و در کار زیره بود
پیغام فرستاده ابابت ملک ستانی نمودند کهاجر ان بار مستعد گردد
با جمعی کثیر و جم غفیر بمبارزه راجه شمس اند در میان هر دو راجه محاربات
بکرات وقوع یافته بسیار کهاجر و جمع معارک بقتل رسیده راجه شمس

چون غلبه از جانب خصم و بدفرجامان و متعلقان ایشان بهم رکوب فرسنادند

خود هم متعاقب با یمنت روزها ایام حکومتش این مرز و بوم سال و ده ماه

بود و در سال مائتین و شمانین راجه کلیکرن این راجه جرانی لوای حکومت برافراشت

مائتین صحت جمعه و غیرها همش مصروف هرزه کاری و باده خواری بود

افعال شنیعه و حرکات قبیحه از و بسیار سرزد امرا از سوء اعمال و

رسیده خاطر گشته مستدعی ایالت راجه شدند راجه حون

اوازه فتوحه موکب راجه شنیده و وقوع محاربه بخاطر راجه

کرنجیت مدت حکومتش شش ماه بود راجه شنل برادر کلیکرن

ماهی دو سال و یکماه از اعمال حکومت و جاه بهره مراد چیدا

در ایام ما راجه یکماه حرمحاربات داشته و همیشه بر هرس لوای علمه

نوزائت و بعد انقضای مدت ملبور ولد خود راجه جسکه جانشین خود

ساخت راجه جسکه در اندک روزی بلوغ سن اهل تعالی ارزانی همه کسه

در افنا و اعدام لوازم اجتهاد بجای کرده و کارش را بپایه رسید فوجی امیر دارای

اودی نام بمدافعت یکماه حرمحال نتوانست نمود و در اندای کرد فر

نبرد بقتل یکماه حر رسید و برجای سرد کرد و بدو سال مائتین و دو لک

مائتین قضای دور فلک راجه جسبک سرحیث الافراد و الاسفلال مامور

ملک و مال اشتعال و زهد و خصال عدل و داد ش بهاء حاطر ساخت

ارباب فضل و کمال در عهد حکومتش کامیاب مطالب بودند حسب الفرموده

راجه جسکه تلش نام دانشوری بزبان هندی تالیف ما رود بعات

راجه ها پرداخته اعتبار تاریخ از امدای سلطنت راجه او کرده که معاصر

باندوان بود نمود و بانجام سلطنت راجه جسکه رسید سلام سلطنت

راجه جسکه ده سال شمرد و بدو سال سیصد و یک سنی هرات بقدرت

راجه سهم دیو ماهیچه لوای سلطنت افروخت مرجها

در اعمار سلطنت او را بعد افنه لشکر اتراک نا اتراک الطاف خاص

اما بالفعل این اجمال انکه حون اوازه فتوحه لشکر اتراک از حا

بقصد تسخیر کشمیر مکوس مدارک موس راجه رسیده سهم رسید فوجی در ما موج

بسر آوردی ملحد این لگد خبط بهت داده عنان عزیمت بجهة مدافعت بصوب
لشکر عنیم معطوف داشت و بر کنار آب نندنی فرود آمد و سه روز
ملحد حسب الصلاح دولت خواهان بهم ادراک کیفیت و کمیت و اوضاع و اطوار
لشکر اعراب نجد پرداخته آوازه شجاعت و مهارت و معاونت و مساعدت
و جوانمردی پسر دوم راجه مالوه را شنیده بود و میخواست که بهر نوع
که باشد او را بدست آورده بنظام امور دولت خود بگمارد و بدین
مامول نامه تلطف آمیز مشتمل بر وعده و نوید مرقوم کلک
راجه رام فرمان صادر شد که سر انجام کار بر دارد اما
نباید خود بنفس نفیس رود و بعد از انکه لشکر خصم را از پا انداخت
که از جنس بشری عاجز باشد و بتوانند که سلامت خود را
راه گریز پیش گیرد و الا مرگ را آماده باش سالار لشکر گردانند
اجلاح مانع متفنن نشود خود بهر پیش گرفته صلاح وقت
معاودت نمودند بس خزانه و جواهر نفیس ملحد را بسیار پسندیده
ملحد در قریه ملکر قلعه محکم برای سکونت خود ساخت و در عهد سه

چون نام او در کتب اهل هند نامی نیست هیچ مورخ از احوال او
کرد نمیکند کما بیش بعد از سلام حکومتش چهار و پنج سال محسوب داشته اند در سال
سیصد و بیست و سه هجری راجه مالوه بفوت و معاودت ملحد
بحکومت مسلط ارجمند گردید چون راجه خود سال بود ملحد
بانتظام اموری پرداخت آورده اند که ملحد از انقضای دولت و نهایت
وکس در حجله نشسته در آورده مالوه از آنکه از دست اطاول حکام سابق
خرابی رسیده بود بعمارت آورد و پس از مسلم داشتن ملحد نام مالوه کام
با صطلاح اهل هند معنی کام پت حسن گذاشت چون این حسن خیر
بود موسوم بکام پت گردید بعد از آن که بمعماری تمام ملحد معمور شد
مالوه کعبه آمال اصحاب حاجت روا و ملجا و پناه خلق خدا گردید
روایی دیگر بدین طرف بالاخره مرخلاف رای ملحد موسس این حدود
عدوان و ظلم و طغیان گردیده در مقام جمع دفاین و ذخایر شد
در اصل موجب ملازمان منافقت و مخالفت و زیادتی ظلم ملحد

ارزده خاطر کشته دست ارکار و مار ملک و مال کشید و جسیم مهمات مجمل
گردید ایام سلطنتش نه سال تقدم آورزید در سال ششصد و شصت و چهار راجه ادیه دیو
ابن نای ناجدار صاحب اختیار و اعتبار گردید ایام سلطنتش بحد سال و
دو ور رسید در سال ششصد و هفتاد و شش شهر و ده دور از دیه راجه
راجه بوته دیو بر غلبه شد یکی از سفهای عالم و جمعی را ضد ایام گردید
حکمهات از جمله یکی اختصار رفت روزی سر دریا رفته بود عکس خود را
در آب دید بخندید و از عکس هم که ضحک مشاهده کرد نومید و ایسه گردید و
سبلی بر عکس زد و در اثنار آن خاتم از انگشتش جدا شده در آب افتاد و حول
نجابه معاودت نمود ملازمان را فرمود در فلان مکان که خاتم در آب افتاد خطه
برآب کشیده بعلامت خدای مکان رسیده انگشتر را بیابند
حکومتش بحال بر سمر و عد در سال ششصد و سی و شه سنه عاد و الیاس
طبقه لون که صاحب الوس عظیم بودند ما وجود عدم رعیت راجه دیو
ابن بوده دیو کوس سلطنت برهم و دولت و حکومت زد بعد از

غل ان برادر از راهمه که در امور ملک و مال مداخلت تمام داشته اند
مرتکب افعال قبیحه عدوان و طغیان می شدند نه سال زمام حکومت در
کف اقتدارش بود در سال ششصد و چهل و دو راجه جکدیو یکی از امرای عظام
راجه رسه دیو بیومس را حکمی فرمان دهی کارکذار صغار و کبار و دیار گردید
از صفحه مملکت نقوش بدعتی که از سلاطین گشمیر مانده بود ماب
معدلت شست و نهاد اگر اهل نای را وزیر مستقل گردانید چندان
مسلط ساخت که راجه فی حد ذاته بغیر از نام نام سلطنت مالک حل و عقد
نبود و ما وجود این کونه اعتبار گر اهل ماطل اندیشه رحمی باشناس راجه اهیم
ساخت راجه نه سال و دو ماه قرار زده اعلام دولت و جاه بود
در سال ششصد و چهل و نه راجه اداده دیو ابن جکدیو باجرای مهمل سلطنت و صنوع
دولت مزارع امید از رو مبدان سراب مراوحت ساخت و هر فردی از ارادات
را بقدر ربته و مایه فوحات و کنجد ابن محمد را بدستور اما و احداد سالار
سعد اخلاص را رنمود کنجد اطراف و اکناف گشمیر را از قرار واقع ضبط کرده

طایفه لون را که از مسلک اطاعت و انقیاد منحرف بودند منسه
خت و در کنسه کبیر برکنسه آثار بانی مبانی قلعه گردید و نام و امور ایشان
قلعه ثابت محل گشته و فات یافت راجه رازه دیو بلاد حیدرس
را بنوازش و التفات و اقربای شش رشته و نابه که موروثی او بود محصول مرا
سر از خط اطاعت و انقیاد راجه برون شد چون صاحب جشم و حدم
بداعیه خروج برآمد و راجه رازه دیو بدفع او شتافت در محله بلاد مر اخبار
سکس نمود و ای محله بلاد موسوم گردید حقا بصطلاح کنت مرد مرخانه را
و بکرت مرور دهور این بلاد بلدی مرشد اکنون بهس بلدی مشهور
قلعه و ابنیه موضع سکر کنه که وجهی از اعمال بلاد چندت در عهد دولت راجه
جگدام را کشوری که جمال نگری مرکنه آدون ما کرده اوست از نهد امدودر
حلکت سرامد و اقران روزگار بود و در علوم غریبه کمالی تصنیف کرده که
او تاش بحار نام این کتاب امدی سلطنت راجه رای دیو بار
کردند در سال نشصد و شش راجه سکدام دیو بن راجه رازه دیو
و در طی ایات نصرت امیش موکبی کوکب عدد مجتمع شد کوهند که از حدای
سالی عشر و عشره ان مدار شه اند رنام رتن و فتی ملک و مال بکف اصدار س
و اخبار بر اد رخود موضع سورج جون استقلال و اعتبار تمام یافت در صدد اکد
عروس مملکت باسر کت در اغوش اورد راجه سکدام دیو بن راجه رازه دیو
اکاهی یافته در اندماج موضع سورج ساعی کردید سورج علاوه نیه طلبی محالفت و مبارزت
کوفته سکدام چندای بلاد حمد را با خود منفق ساخته از سلک کی و نابه
بعضی بلاد شمالی بود استمداد کومک نموده قدم جسارت در میدان مبارزت
افشرد راجه سکدام دیو بقصد مدافعه و مقاتله عنان عزیمت ب
سورج معطوف داشت بعد از ملاقی صفین سورج هزیمت یافت راجه سکدام دیو
ممالک ملک را خراب ساخته بحجه وجوبی سورج اعانت او دست بکر دو بعمل اورد
و بعد کشته شدن برادر شجاعش شکوه از وطن اندوه عظیم امراض بدنش
طاری کشت و در حین مرض راجه سکدام حمد منور باعث هم ان بود سر
کردید راجه سکدام دیو مقاومت از حد طاقت برون دید بر اکوزار قلعه و

بمعاضدت راجه بیدار راجور بر سکرام چند غالب آمده در زمان غلبت راجه
و ارکان ارتواح را الی کرده چون راجه بمعاودت نمود با وجود قدرت
از حرام محرمان در گذشت و همه امور ارش و التفات مخصوص در سکرام چند
در قصبه بحراره محله سکرام الوه چندر نوپار بنا کرده مدت حکومت راجه سکرام دیو
هژده سال بود در سال شصد و بیست و راجه رام دیو پسر سکرام دیو
جهانبانی نشست و در جمیع امور بمقتضای حرام سیاه ورعیت کار است حول
فرزندی نداشت بر همراده را پسر خود نمود و بعهد سلطنت گذاشت سال
یکم دولت و جاه گذرانید در سال شصد و هفتاد و شش راجه لچمن دیو پسر راجه رام دیو
اگرچه منهج سلطنتش در کنف دولت جوانید امزاج امید خلاص بسر
نرسید و کارهای سلطنت از دستش متمشی نگردید در خلال ان احوال
کحل نام ساحری که در سحر بجات و طلسمات و علوم دیگر ماهر بود بمشیر امد
بر زور سحر رسیده ملک از برهمن زاده امتزاع نموده سیزده سال حکومت کرد
و ارکان ظلم بنیاد نهاد اعیان و کابر ملک صلاح کار و بهبود اعمال در افتاد

و اعلام او دوبند و بسر انجام کارش بر داخته اند راجه اسیم دیو ابن لچمن دیو
در سال ششصد و نود و یک ماوری فلک بر قرار تخت سلطنت قدم
دولت گذاشت سکرا حارج که سر امد دانشوران روزگار بود در امور ملک و مال
مداخلت و رشت و بعضی رسوم شوم از قبیل اینکه اگر زنیه مرد یک ام و صبح
مبتلا حکام سالی مدرسش العقد داشته جریمه مسکوکند بر انداخت اما
راجه در اواخر حکومت شفیقه و فریفته اناقلی ام مطربه که از اسهد آمده و
در فن ساز و سرود بیعدیل النظیر روزگار بود شده بامر صحبت مطربه مذکور مراحس
از قانون اعتدال نصفت و جان منحرف گشته بخود و طغیان مایل در عرکردید
تا انکه طبایع و طبع و شرایف از سلوک با مور او متنفر شده در رفع او
مساعی جمیله بظهور رسانیده اند ایام حکومتش چهارده سال گفته اند راجه
مهیدیو اوتس مهیدیو در سال هفتصد و پنج بکلیوس اورنگ سلطنت باعث
محنت و ریح خلایق گردیده در زمان دولت او ابر ک بمبک مالکدار
کشمیر آمده از نهب و غارت و قتل و اسر دقیقه نامرعی بگذاشته اند

انواع خرابی از نوع معمار و حرق سوخ کردند و مجملی از ان بجای خود رقمزده
کلک بیان خواهد گشت ایام سلطنت راجه سهدیو بوده سال و
سه ماه و بیست و پنج روز گفته اند و زمان حکومتش شاه میر و لیکر جک حکمران
و در تخت نباحیه کشمیر امده امارات شاه میر از اهای ملوک سوا کبر شد و
و پدرش مسمی بطاهر بود و جدش دلوشت نام داشت و گویند که این دو سه
صاحب ریاضت و کشف و کرامت بودند از ظهور کشف او این دو سخن که گفته
شاه میر از اولاد موسی در الکار کشمیر سلطنت خواهد کرد بدو ملقب شمس الدین
خواهد بود و این امارت و امارت مدتی در میان اولاد او خواهد بود همه
بدین شارت مستبشر گشته با معتقدان خود بجانب کشمیر امدند بعضه
رسید راجه سهدیو از امدنش مطلع گردید و مکان سکونتش در قریه دوارهوره
مقرر فرمود و تحفه تکلف معتبر ارضا معین ساخت اما لشکر جک از رسالت او که
سردار لشکر و الاشان دارد او بر سر ملک ما را در شش تراج نوع ایجاد مبدو مایر
غلبه بر او در حال زمامت در یابد و بکشمیر امده امارت بحموا ان نقص ملک را ده ملوک

نبت شد بدین نقص لاکه والی ان ولایت بود بمعاندین ملحق گشته
از هم گذرانیدند بخود از بیم و هراس اعداد ان سمت گذاشتند باعث
خلل در ارکان قصر وجود بوده متوجه کشمیر گردید و الغجار را محمد سالار لشکر راجه
سهدیو که حکومت هردو نبت متعلق با و بود او را محمد و تکلیه کرد
چهره سکنی او تعین نموده از همان مکان اوقات گذرانش مقرر فرمود در سال
هفتصد و بیست و چهار ذوالقدر خان ترک که میان کشت مره بزخو مسمی
و مشهور است با هفتاد هزار سوار از راه بارهمولا بکشمیر نزول نمود راجه سهدیو
بمقتضای گردش روزگار و نقلب لیل و نهار که ملک از دست راجها بیرون رود
هر رشته که از دست داده در مدافعت و مبارزت غیم در مکانهای حال سابق
مقرر شده بود بعد از ورود اترک بخطه بمقابله و مقاتله قدم جلادت
با معدودی بجانب کشور راه فرار برگشاده احمد سالار در قلعه
کلکه گرفتار گردید و راجه بر کله لار با متعلقات و متابعان و ملتجیان منحصن
اترک مالی و مواشی

سیده بری بگرجوان طایی بگمان رسیده جراح اعمار حدس بهرا رس تفرس
به سند باد منع بداد و فرونشاند و بعض عام حسارت مع نمودند
و در تخریب اسه سعی بی نهایت بظهور میرسانیدند ما مدت یکهفته دیگر
بعض آوردند چون دران سال ارتفاع و منع دواقی بگ رحمت نمی مزروع گردیدا
از جای دگر رسد رسنده در میان لشکر افتاد قحط و غلاء عظیم الوقوع
اعمال ارکان مضطر گردید از دفع شدت رستمان با وجود تفاوت طرق و مارا
راه هندوستان پیش گرفته اند راه بلکی که از همان راه آمده بودند از همه طرق
و قلت رستمان با وجود ترف و یاران سواره نزدیک بسیار شدند گرد وقوف تمام
بر ان راه دارند بقدر الهی فراموش کرده بحیث وجوی مالک دیگر شدند
از ساری که قریب هزار تن بودند پرسیدند که کدام راه آنکه با آب و علف
بسهولت ازان عبور توان کرد ایشان راه تاره بل پرکنه دوه سر که
از جمع مسالک صعب تر و دشوار گذار تر نشان دادند چون
رسیدند همه در زیر برف آمدند و ازان مهلکه منفسی جان سلامت بدر نبرد

و در بین راه بنیاد آتش عمل بکسیدند روز مره که در شعاب جبال و بقاع
و زوایا مختفی بودند بر روی آمده چون از خوف و هراس و اقربا احدی
نیافته اند لذت شربت رفتگانی از نخ تر از مرارت حنظل مما فیه اند
و بنوشیدن سرخابی باده اشک کناری فراق فیام نمودند حوالی و
ویرانی ترکمانان سلطنت سلطان شهاب الدین نفس بساید چون
در کشمیر و ادی ضابطه بر سریر استقلال متمکن بود طایفه گهان که قطاع الطریق
مقرر اند جمع شده با لشکر کشمیر ساخت و تاراج می آوردند ازان رهگذر
بر هر یکی واجب و لازم نمود که الان حرب دادوات طعن و ضرب
بر خود نفوس و اموال بر واز دچون هر سری سامانی تراشی نموده گروه اطاعت
و انقیاد نخم کمند دیگری نمیداد و بمقتضای ملک زاده کی عرق حمیت
و تجلو منبی که اند پس سخن دگر ما فیه بحرکت آمده گروهی از همسایگان
سر شده چون از انجد سه سالار راه سپهند بودند و نشوکت بر بود
از هم و هراس راست نشستند و در سفلان نمودند از خت و همواره در

فرصت می بود در خلال این احوال مردم نیت را بخوب مع و نری
بدروں فلانه را بمجد فرستاد و خود هم در رفتن مسارعت نمود چون در بار
منع البطان حال اسلحه مخفی بود بر آورده علی التعقله بر سر المجد رفت
و بر لجام کارش پرداخت و معلقان او را بر بالین او حمد بدست آورد و
نیت را بمجد را از عقد کلاح خود در آورد و در سال ۱۰۰۰ قصد و ۱۰۰۰ ماه قضای
لعد بر مصحف سلاح از نزد و روح سلطنت این هر ای سلیم سلطان بحکومت مورث شد
نمود رحلت سلطان نصف نهاد معولت بنیاد بود و همت
بر تالیف قلوب مبکمات را و ان چنید این را چند که بر اورد خالوش بود
بخطاب رتبه که بسوگ مره معنی ان عدار الملهام و مخاطب در نشه مدنشور
ابا و اجداد سالار لشکر نموده هر دو نیت و بر که از ار با قطاع او مقرر
فرمود چون سلطان بحکومت منعقد امور سلطنت گردید راحه سهد بود از جانب
کشور مراجعت نموده بود چون از احدی اطاعت و انقیاد ندیدند
بهان طرف عود فرمود حکومت کشمر با ستقلال و اگذار در سلطان بحکومت زرف

از اکبر ست و در ایت او حکایت کنند که دو کس بر سر کره اسبی نزاع
در انتاد هر یکی دعوی میکرد که کره از ان منست چه هر دو مادیان مذکر
در میلاق کره آورده بودند و یکی از ان دو کره بعد شد کره موجود چون
از هر دو مادیان نشیر میخورد بهر دو انس داشت چون مرافعه سلطان رنجکو آوردند
فرمود تا هر دو مادیان را بر سر جری آورده کره را در اب انداختند موجب
بعضی که در جبلت حیوانات مستودع آن مادیانی که کره زاده ان بود خود را
در اب انداخت و آن یکی متوجه نگشت در اثنای تحریر این احوال حکایت از
کیست حضرت سلیمان مکان اند هر چند این محقر گنجای تطویل ندارد چون
بر مناسب مقام است در زیر قلم ان مبادرت مینماید نقبه اخبار آورده اند که
در عهد سلطنت حضرت داود در زمی دو عورت که هر یک طفلی داشته اند
بی تاب صحرا رفته بودند و از فرزندان غافل شده یکطفل را گرگ در ربود
و ان دو ضعیفه در طفلی را مانده بود منافشت کردند یکی گفت که این
منست و دیگری تقریر کرد که این قتالعین منست بحاضرت هر دو نزد داود رفته اند

و داود بمقتضای آنکه یکی منصرف بود و دیگری گواه نشد حکم نمود که

نعلی نصاب البدد دارد و چون خصمین از محکمه بیرون آمدند سلیمان از پسران

اقدام بر سید که مهم شما چگونه بقطع رسیده یکی ازان دو غورس صورت واقع

معهود صدق سلیمان کاردی طلبیده آن کودک را گرفت بر سید ند که

کودک چه خواهی کرد جواب داد که او را دو نیم کرده بهر یکی از شما نصفی

خواهم داد یکی ازان دو غورت تقطع راضی شد و دیگری در گریه اقدام کفت

طفل از تسلیم رضی مشو ای که من ما نعلی بحدان نیم سلطان فرمود فرزند

از غورتیت که در گریه آمده بنصف او رو ندارد و این حدیث موروث داود

کشته از لیاست فرزند رشید خود تعجب ها نمود الحاصل چون سلطان تجلید

در عدل و انصاف خیال بود او را برادر و پدر خود در لیس اندک زیادتی که بها

کرده بیشتر سیاست از هم کذرانید اول کسی از سلاطین کشمیر شرف نامه بود

او بود شاه میر را که در دوش نهم تحریر یافته از خواص نموده بارکاه

آورانید و حیدر خان نام او خود را بر ضاعت بوی سپرده شاه میر نور نظر خلف

قلوب و حسن خلقی که در نهاد سران مملکت و اجلان دولت را بر جاذب

و اخلاص کشید و مرغ دل جمهور را بدانه اختلاط دام بند ام محبت او رد لیام

سلطنت سلطانی سی و سال و شش ماه بود در سال بیست و سیم کوه

کز خانون سلطان سی بود او دیس دیو راجه سهدیو که در نوجی سوار کیر و کار زاکاهی و

بی سر انجامی مشکوار نهد طایفه بصلاح و صواب دید ارکان دولت و سوار ان ارکان

دولت بر سریر سلطنت متمکن ساخت و زمان دولت او ترکی آورد تام

پادشاه کران از راه هره کور کشمیر تزول نمود او دیس دیو کرد آوازه او

مغلوب لشکر خوف و هراس کشته پی بیت بثبت کوه بخت کوه اس را در خود

را دون سند و شد بیر و خیره سران ملک را بحرب ابزار ملک لعبس نمود

بعد وقوع جنگ و جدال و استعمال ازان فعال صلی بمیان آمد سران را ازین

و بار بر آورد ند چون الفای پاره می و اندفاع انجوب و محن عمل و در ب

و سعی و مساورت شاه میر ملتفی کردید بشمیر از کشمیر او را در دلها وقعی

بهم رسید اگرچه کوه زن او دیس دیو را که بثبت کرده بود باز آورده تر

حکومت بکلی داد و اما بسبب عارضه در لقمه صغار و کبار بیم اعتبار نداشت و

دست قدرت شاه میسر از بود لاجرم سلطنت او دس و بود و ماه و ده سال و دو ماه

و دو روز مملکت او در بود چون ارسلسله را احمد صاحب دغدغه که ماموران جهان مالی

و حکمرانی بر دوازده سال گوته رسن بی سر و بنیش منظم امور مملکت داری گردید

گوته رسن

که اکنون مادر کوت زبان زد گشته مرد و دولت خود قرار داده شاه میر چون

شاهد مملکت دانی شهر دیدجهی و مکتسبی اعیان و اهالی بحضرت او مایل و راغب گردید

گوته رسن الملقب بعدالت و مشابهت خود خواند شاه میر چهار جد ابواب لطف

و مرحمت گشاده و ابواب محاربت پیش آمد گوته رسن از راه عاجز گشته مسکوحه

ملازم خود شود و روح بهدوستی گشت چون روز بروز دولت شاه میر در ازدیاد بود

و مردم از پیش گوته رسن گریخته در طرف نواب دولتی مجتمع میگشتند گوته رسن

از ره بیچارگی و فقر بر بود خود ایران شهید و خود ساعی برادر را داده داخل سر

در خود صفی مشاهده کرده و اکراه بعقد نکاح شاه میر در آورد منقول است

چون شاه میر خواست که با گوته رسن هم خوابه شود گوته رسن بحرمسکم خود در میان

آورده را برداشته

و فرو داده را بیرون کشیده عوض خود برای مجامعت شاه میر گذاشت و موافق شاه میر گذشت

مدت سلطنت گوته رسن پنجماه بود در سال بمقصد و اجل موعود شاه میر خود را

ملقب بسلطان شمس الدین ساخته و چتر دولت بر سر او افراخته بر سریر سلطنت

مدت سلطنت او سه سال و پنجماه بود سلطان شمس الدین و دو پسر داشت یکی

سلطان حمید و دیگری سلطان علاء الدین ارکان دولت و اعیان حضرت

شاهی بر سر سلطان حمید نشانده که مبادا نوه نهال بماند در اندک روزی با

علاء الدین برادر خویش اسباب و عدت و سلاح برابر کرده و در کوه بور

مابین برادران القاق صف آرای گوشه سلطان حمید الاسم

و مدت سلطنت او یکسال و دو ماه بود در سال بمقصد و اجل رحلت

علاء الدین او رنگ سلطنت را بوجود نصفت امور زینت داده

علاء الدین بور از اعمال اودت و مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود

و سلطان علاء الدین دو ولد ارشد داشت نهاب الدین و فتح الدین در حال حیات پدر

سپهر سلطان مهاب الدین که مهاب الدین بور از اعمال اودت قلمرو سلطنت را

لبحاب لطف وعدالت حضرت نصرت دکر نخشید و شخص فتنه و اشوب
را با مدارس عافیت کشید دلات کشمیر که بسبب تردد لشکر ایران دیران و بیران
بود بر زراعت و عمارت آورد و در مواضع و قری رود بار متعدده سدود اسبداد
و هر کسی می بخشید و قدم از جاده اطاعت و فرمان داری بیرون نمی نهاد خلعه العام
در گوش او عان کشیده سر موی از حکم او بخلاف نمی نمود بعد از اندک مدت
ساحت مملکت از خس و خار وجود اهل طغیان بقصد بحر عمان لک های
نهضت در رکاب غربت آورده کهلی و دمنور و مملکت کهلدان و تکان
و کابل و غزنین و اوارد و تبت و کاشغر بحیطه تصرف در آورده
نیت عنان عزیمت بصوب کشمور و نگرکوت معطوف داشت نگرکوت
سیاست و ملی متوجه گردید و در کنار دریای سیح میان سلطان شهاب الدین و
فرورشاه فرمان روای قلمرو هندوستان القاق مبارزت و محاربت ادا
حوان فرورشاه ابا ضعف در خود مشاهده نموده مصلحت بمان آورده طرح
صلح ریخت که از سر هند تا مملکت کشمیر سلطان شهاب الدین مسلم باشد

عمان لاما عمان مولدان آنجا

بمان لاما بمان موکد ساخته سلطان شهاب الدین طبل مراجعت کوفته به کشمیر
معاودت نمود تا حین حیات در شهاب الدین بود که مستقر اورنگ
سلطنت بود بر مسند دولت و کامرانی یکمل و نشست مدت سیصد سال
محبوب داشته اند در سال مقصد و شش برادرش سلطان قطب الدین
قرن غرت ماه سلطنت بیاراست و گلشن ملک از خار عدوان و طغیان
اهل تمرد بپرداخت در ایام دولت او جناب حضرت امیر کبیر میر سید علی همدانی
قدس سره خطه کشمیر را بقدوم برکت لزوم مشرف گردانیده اند
تاریخ ورود قدوم ان بن را حس بسک بطلسم کشیده
سیر اقلیم سبعه کرد همکو شد مشرف ز مقدمش کشمیر
هدایت جو سال تاریخ مقدم اورا جوی از مقدم شریف او
حضرت میر سلطان قطب الدین را کلاه مبارک مرحمت فرمودند سلطان تمغا
در باج خود مقرر نشت اولاد سلطان قطب الدین بهمین دستور بطل الطل
بدان کلاه تبرک می جسته اند موجب رعیت سلطان صحیح کلاه مزور

واصل گفتش کردند چون این خبر مولوی همدانی رسید فرمودند و وقع این معنی
علامت آن است که دولت و سلطنت از خاندان سلطان شمس الدین
منتقل بسلسلهٔ دیگر شود و فی الواقع همچنان بود که خدمت مولوی فرمود اگرچه
وقف خانقاه و رسوم آن در دوران مشرقی مرقاب سلطنت کردند اما
برای عمارت و اقتصار بودند آن را به تعالی و گران بجای خود همت گذاشت
در زمان سلطنت سلطان قطب الدین هزاره حضرت شیخ نورالدین
قدس الله تعالی سره العزیز طلوع نمود سلطان قطب الدین نوروز ماهچه لوای
دولت بر سر دو سال و نیم ماه و دو روز در مملکت کوزه لور در سال ششصد
بود و شش در ساعت خوش روز دلکش سلطان سکندر بجای
تخت و اورنگ آرمید و روس و نمایندگان بر درگاه او صف زدند
در عهد دولت او جناب میر سید محمد ولد اجل حضرت میر سید علی همدانی
قدس سرهما و سماری از علما و فضلا که کسوهٔ انواع علوم متحلی بودند
از قبیل میر سید محمد اصفهانی که مورخ اوالی بر اجی از مصنفات اوست

قاضی حسن شیرازی و خواجه صدرالدین خراسانی بخطهٔ کشمیر تشریف آورده اند
سلطان سکندر بحضرت میر سید محمد بالای چنار که میر سید علی همدانی برای
نماز در محلهٔ علاءالدین نور کنار آب ساخته بودند خانقاهی عمارت نمود
و بر حسب وقف محاوران خانقاه مقرر کردند امور و نصف حاصل وی مذکور
در روضهٔ مذکور معاش مجاوران خانقاه مقرر شد نصف دیگر سیف خان ولد
که از سکهٔ خلافت و حمایت حضرت او بود جلد مکان عالم گر
طاب ثراه بصوبه داری کشمیر معین بود مادر خود را مسجد جامع
بزرگ و خانقاه در محلهٔ نوهٔ ساخت سلطان سکندر در ایام
صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان مدت هشت سال در کشمیر سلطان بودند از ایام
سلطنت ایشان یک حرف از راه مرحمت سلطان سکندر ارسال آن دیار شد
سلطان قطب در ایام وزارت صدران که دست قدرتش عالمی را
مسخر بود الدین بخانقاه حضرت صاحبقران ارسال داشت صاحب
طوطیهٔ هند شکایت بعضی سکنه در حدود حمو لوفساد و فولاد و زین الدین

که از دهلی برسم رسالت بخدمت کشمیر رفته بودند و احکام واجب العمل
بنام شاه اسکندر دالی انجا برده بالتماس او مارا دوی معلی رسیدند و
عرضه داشته اند که شاه اسکندر احرام ملکی بسته روی بمالقه افبال
و کعبه آمال آورده بود و بکمتر جهان رسیدا دران مرحله مولانا نورالدین
از حاجب او درسالت آمده بود باو پیوست و تقریر کرد که امرا و دولتیان اعلی
منور فرمودند که سی هزار اسپ و صد هزار درست زر نیک یونس دو منقال وزنم
از دولت کشمیر سر بلجام نماند بجهة امتثال این امر مبارک تا بعد از اتمام
این مهم و تکمیل مرام متوجه نشود و باجزای سعادت لب و بوس فایز گردد و
چون این معنی بسمع عالی رسید رای عالم آرای ایراد پسندیده فرمود
شاه اسکندر را تکلیف تا لایطاق کردند فرزانه وار اندازه
وسع و لیاقت او طلب داشته اند نه بموجب فضل و احسان و اجری
در خشان آرزو نمودند که از هر مملکتی مستغنی طلب باید نمود که در خور
وسعت و فرصت ان باشد تا سرانجام مصلحت و عدالت رعایا نماند و رسولان

صدق خدمتگاری

صدق خدمتگاری و طاعت گذاری شاه اسکندر بغرض همایون رسانیدند
و کمال اخلاص و عقیدت بمرتبه عاطفت پادشاه ملجا و پناه گشته و مومی الیه
مهم را نمانده و متوجه نشود روز پنجشنبه بازدهم ماه جمادی الاخر سنه احدی و اربعین
الجای شاه اسکندر و معتمدین الدین را بالصوب کشمیر روانه ساخت چندانکه
چون شب روز ازان مارچ بگذرد و بلب آب سند خود را برساند تا انجا نقل
از ظهور ماده آب چون سلطان اسکندر بعزم ملازمت حضرت صاحبقران ازان
گذشته شنید که صاحبقران بر جناح تعجیل از آب سند گذشته متوجه
شدند انجای کاروان را باسکس لشکر بخدمت ان حضرت فرستاد که کشمر معاودت
نمود و معابد و مکدها را از نو بنیاد برانداخت چون سکه بر سکوه و ران گرد
از بناها و مشعلهای عظیم برآمد حاکه همه اندود و صندوقی
برآمد و بر روی ان مرسوم شده بود که بعد از انقضای مدت ایام سکه
سکندر نام پادشاهی خواهد بود سلطان سکندر بر تخت سلطنت و جهانبانی
مستحکم و نه ماه و شش روز حکمت افزود بود و سال شصت و

ولد ارشد سلطان سکندر سلطان علیشاه برادر بزرگ اقبال و جاه بکمال گردید چون
از ایام سلطنت شش سال و نه ماه منقضی گردید بعزم ادای حج بصوب حجاز
متوجه گشت در سال هشتصد و هفت داعی سلطنت و دولت را دعوت نمود
برادر خود سلطان زین العابدین نهاد چون سلطان علیشاه رسید حاکم حمو که در حرس
مسکوحه سلطان علیشاه بود او را از ادراک سلطنت ملامت کرد سلطان علیشاه
از اراده خود پشیمان گشته و براق مردی سامان داده از راه کهلی غان عزیمت
بصوب کشمیر معطوف داشت و سلطان زین العابدین لشکری انبوه بمدافعه او
شتافت و در اوری ولدی فرقبس دست داد و حرلی فوی العلا الاعیان اکثر سرداران
بقبض سپردند و سلطان علی مسکین شد و در کهلی محبوس گردید و در همان
وفات یافت و سلطان زین العابدین مالک سریر سلطنت گشته
اطراف کشمیر را بخطه تصرف در آورد و چون بعزم تسخیر ولایت بکاشغر وادی
آسنبلار را در راه منوجه عرض لشکر گردید صد هزار رساله و بیست هزار
سعداء اند سوای والی کاشغر و سلطان زین العابدین در موضع سنبل وادی از مضافات

52

بیت الفتن محاربه افتاد و سلطان غالب آمده لشکر مراجعت نمود و
بسط باط معدلت پرداخت و در کشمیر راحت و بهبود نفاذ و
موضع نوشهری که او بافت بحکم او را حکام کشمیر دست نداده بنا کرد
و زبده کوت و زبده دب و زبده کدل که حسب مشهور کشمیر است از اعمال
او است در محله نوشهره عمارتی عالی ساخته بود که از ابنیه اصطلاح کشمیر را دران
مسکونه اند یعنی خانه بادشاه این عمارت مشتمل بر دوازده طبقه بود و
و منظر
بنجا دجره و ایوان و غرفه داشت و صاحب مارک رشیدی بعضی سال
ان عمارت کرده در تالاب اولر جزیره و عمارتی ساخته ان عمارت
در تالاب لار جزیره بجای خود است و این جزیره نزهه گیک معروف و
در زمان قدیم این تالاب نهری بود بسا لفتح دوسعت مشتمل عمارات و
قصور منیف رفیع ستادس بگنام دران نهر بر سر حکومت احداث مشتمل بود
سد بسیل عام سداد کرد انصاف مایل کشف و میل و حور و عباد از حصه
سرچه کاری دور روز و شب مرتکب امور نفس و فجور بمقتضای انسان خادس ملوثهم

آبادان شهر با عمال شنعه و افعال قبیحه اصرار داشتند زمین ان شهر پس از ان
طائفه احمال اثقال کنایان ان ملعین نسب وارده و رخاب حلیم
گردیم تا بسبده که الهی زاکه بر بن ان بار سنگین بتوانم برآورد در حین آنچنان
دعای زمین کوزه گری که کمال صلاح و تقوی از و سکی و در آن ملهم شد
که چون اقدام این قوم بر امور شنعه از حد بخارج و نمود نعذاب الیم گرفتار
خواهند شد با وجود طغیان باید اگر بتوبه و استغفار متمسک گردند
الله غضب و سخط الهی فرو نشیند کوزه گر چند مرتبه اعتذار و استغفار
مفید نیفتاد الهام الهی چند روز باز الا الله که توبه سر طلاق
نکردند
سی او ردی چون کوزه را صفا نمود و بدرک اعمال رسیده
ملعونه رسیدند تقوی یافت که از این شهر بروی روی کوزه گر جایز
نگفتی که در حق او جفا روا نبود بحدیکه سخط و غضب قهار مبادا
سان نمود از انجا بیرون رفته با سه نفر آمد و کوزه گر بان
از شهر فرار نموده بصوب بحر اح بر لوحی که ای اهل اسکندریه
حوض ماهی شهر

چون صبح شب شهر لکاه کردند پدید نمود که بحایی بر بحر مورد
دران شهر خانه عظیم رفیع بود که از سنگ ساخته بودند بمقام که
بعد از ان تظر منظر بر اندرخان بر سلطان زمن العابدین کیفیت ان جا
دریافته دوبت روبن مرصع آوردند چون دران الواب بعرض رسانیدند
مثل مرتفعی بلند شد دران مقام بعمر خود و اساس عمارت انقاض اعمار اول
چند نفر را بر سنگ نموده غرق کردند بعد از ان سنگ و خاک ریخته
زمین الواب بر آورده عمارت ساخته اند و تاریخ بنای ان مکان را بر سنگ
کنند اند هنوز ان سنگ در مسجد لنگ تعبیه است
حبس کنند
چون سلطان زمن العابدین
اکر اسرو سکار رغبت دارد در هر صبد کاه عمارتی ساخته بود
سلطان فیروز ان ارباب اصحاب فیض و کمال بود و السوران بر قوم
جمع کردند قاضی حمال ارسنداند بمنصب قضای ان دیار فایز
و مولانا کمر را که بهت تحصیل علوم و اکتساب فضایل بهره وافر

آورده در محله نوشهره بجوار خود مدرسه برای مولانا مرتب داشت

و اکثر اوقات بقصد استفاده بخدمت مولانا مرفت و منصب

صحیح الکلام که درس دربار بتمام نبود ما نقوایص نمود و کتب معمول مهام

سلطان از ولایت آورند بسیاری از کتب عربی و فارسی

نموده بهندی کردند کتاب مهابارت که از کتب مشهور هندوان

بفارسی ترجمه شد سلطان مردان هندی و فارسی دهی روی تمام

و مهارت کلی از سلطنت مشغول بود و قطع تخلص میکرد این دو بیت

مشهور از واردات طبع وقاد سلطان زین

عالمی پر دوره و زلب تربتش نور سرلست در هر خانه من محفل آشنایی

میخورم خون جگر آشنا از حال این بیوفایی بر بیگانه

در زمان سلطان ملک الشعرا بود ارباب غرض و حسادت بعضی سخنان نالایم

بعرض سلطان رسانیدند طبع سلطان الشعرا جنید ناصراج اودمان ولد

مولانا احمد از لکهنو این دو بیت بخدمت سلطان معروض داشت

خبری نی ممتطی زجرو کل اثری بر من ای کنز وجر جزا را شد کبر

احمد از عز منصرف خواهد سلطان راه زر راه قدر والی مولی مراح افاده

از جریده او گذشته از طلبید و سوزش و التفات مخصوص در سلطان ارباب هنر

و اصحاب حرفه را از قبیل صحاف و کاغذ ساز را مرتب فرمود و طلبیده

در بر کیه مهاک وجه معاش برای انها مقرر ساخت که بتدریس علوم عربیه

چون کمال مهارتی داشت و خلق بدان که انوار سیما کویند مردم از دور مشاهده

کرده بودند تشریف مکه معظمه و حکام مصر و کیلان و لاهران و نوران

لسلطان تحف و هدایا مفرستادند مدت بیست سال دولت و اقبال

در سایه احسان او مال کاوه اجرام و اضافه می یافت بر نخت

سلطنت جلوس نموده در سال شصد و سه وفات یافت و ولد ارشد

سلطان حیدر شاه ولی عهد برای افسر و کاه کردید در اندک وقتی

صرصر اجل شمع حیات او را خاموش ساخت ایام سلطنت یکسال و دو ماه

بود در سال شصد و شش سلطان حسن ابن سلطان حیدر

55

غیر از نفس کشیمر مالک سرحدی بنود مدت دوازده سال در تحت سلطان حسن

بزم عیش او فزون بود در سال ششصد و نود و سه **سلطان محمد شاه**

ابن سلطان حسن بنا عداری و نخت نشینی مادر من گردید و ران حین

که متقلد امور سلطنت شد هفت ساله بود لقب موصوف او سلطان فیض ابن

ادم خان بن سلطان زین العابدین بر کرد کی ملک سیف دار شکری سالنه

نزیب داده از هند و ستان توجه نمود سر دار ای سلطنت گردیدند این مادر مدت

سلطنت سلطان محمد شاه دو سال و هفت ماه بود در سال هشصد و نود و پنج

سلطان فیض شاه نبیره سلطان زین العابدین او نیز حکمرانی ارزانی

نزیب داده نام لقب و کار امور و قبضه اقتدار او ضبط ملک سیف دار بود

اگرچه در لعظم و محل سلطان فیض شاه و قبضه نامرعی نمیکذشت اما مکنون خاطر

سلطان این بود که دیگری را در امور سلطنت مدخل نمیداد بنابرین

اندیشه سلطان فیض شاه ملک سرنگ بیشه و ملک موسی ریشه و ملک

نصر ریشه و ملک شمس ارمرای دولت خود معنی حیله در اندماج

صاحب تاج و افسر گردید و ملهو و لعب و عیش و طرب اشتغال ورزید

باشتغال ملک و مال کاری نداشت و هرگز از مجلس سرور قدم برون نگذاشت

هزار و دویست قوال هندو ستانی همیشه بنزل او نغمه ای اشتغال داشتند

نارمان الالت او از هلول لورو نواحی ان تاج و خراج سلطان کیمر میدادند

نارمان یکی از امرای سلطان حسن بفوجداری هلو کنور منصوب بود و

سر کشی مالکوت مصاف صلوبه بجان ساخت از وقوع این حال نارمان

حاکم بجان غیرت بقصد انعام لصوب کیمر معطوف داشت اگرچه

نبا بغفلت سلطان فیض شاه نسخه کیمر ماسهل وحمی میسر می آمد اما آوازه

استیلای سلطان کیمر بر سر بود که از کوه علی دک عبور نموده

و الغار کوه هرچه تصرف والی کیمر بود بحیطه تصرف او در آمد و وجود

نواحی دوازده لک روپیه و هزار اسپ ابروی کار می رسید از انجا که

از سلطان حسن ضبط و نسق بکار داران دولت و اعیان مملکت

سالک مسالک عناد و مخالفت گردیده اطراف دیگر از حیز تصرف او

خواهی نشوی

ملک سیف دابر با افواج خویش بمقابله و محاربه ایستاد و در موضع راملہ ملاقی
فریقین دست داد ملک سیف دابر و ملک نصیر رینه باهم کارزاری کردند که مهاراران
طرفین بر دست و بازوی ان هر دو ملک خوبی افرین خواندند اخر الامر
نامدار برخم خجر و سم اهن گذار اوما اهدند در خبث مستی برادر عقبی شدند حون سلطان
لشکر وزیری کامساب گردید نوبت منصب سپه سالاری و وزارت مملکت
شمس حلک الدین رسید هر گاه دو سال و شش ماه از تعلق منصب ملک شمس الدین حلک
معضی گردید سر محمد و ابراهیم ماکری و ملک حاجی بدر و ملک عیسی رینه
بمخالفت و مقاومت ملک شمس الدین حلک بهمان ارا بمیان مولد ساخته اند
و در مقام مدافعه و محاربه او لشنا فتند و در میدان ذالفقار کرد منصب داودند ملک کاجی حلک
که سی عم ملک شمس الدین حلک بود لاجه داد شی عت و مردانگی داد حون
شکست و هزیمت بر شمس الدین حلک و کاجی حلک افتاد آنرا بهکام
سمت کامراج رفته اند و سال هشتصد و نود و هشت **باز دکر**
سلطان محمد شاه بر اورنگ سلطنت تمکن ورزید و منصب

حکومت بمیر سید محمد و ملک موسی رینه مقرر نمود و
باستقبال ملک شمس کمر همت بسته متوجه مرا هکام گردید
ملک شمس حلک بصوب دارو و کر یخت سلطان محمد شاه
منازل و ابنیه او را خراب ساخته بسوپور مراجعت نمود
ملک شمس حلک عطف عنان نمود بقصد شبخون آمد این خبر که
بمسموع سلطان محمد شاه رسید از اب گذشته و جسر شکسته
از روی اب نشست و فرصت نیافت که خیمه و خرکاه بدانطرف
میگذرانند ملک موسی و ملک عبد رینه پایین سوپور
نزدیک جارها دایره و استند خبر شبخون ملک شمس حلک
وقتی مسموع انها گردید که پل شکسته بودند مخالفان
نزدیک رسیده بعضی مردم کشتیها را بهمراه سینه از روی اب
رفتند از انجا که خول در سفاین گنجایش ندانست بنا
از اب گذرانند بساب بکنار نارسیده در موج خیز
غرق گردیدند ملک موسی و ملک ابراهیم ماکری با بعضی دولت
پایش ثبات در میدان مبارزت فشرده از جا نجنبیدند
ملک شمس حلک دست نهیب و غارت دایره میر سید محمد کشاد

ملک موسی و ملک عبدی رینه بمدافعت پیش آمدند و
ملک موسی از کثرت سپاه دشمن اندیشه مند گردیده با اندک
مردمی که داشت متوجه پیکار گردید بعد از رد و خورد بسیار
ملک شمس چک هزیمت یافت و بصوب دارد و گریخت و
سلطان فتح شاه بجانب بندر راه فرار برگشاد سلطان محمد شاه
با وجود چنین فتحی بحال ملک موسی پرداخت از این رهگذر
ملول و مکدر گردید و طرح مراسلات با سلطان فتح شاه و
ملک شمس چک انداخت ایشان نیز بنا بر مکاتبت
متواتر با ملک موسی رینه بکشمیر رجوعه نمودند بمعاضدت
ملک موسی رینه علم مخاصمت و منازعت افراخته
در میدان رتنه کوچی مقابل فریقین دست داد و شکست
بر سلطان محمد شاه افتاد میر سید محمد که سردار لشکر سلطان محمد بود
مقتول گشت این بار کوکب اقبال سلطان محمد شاه
هفت سال و هفت چهار ماه و چهارده روز از اوج جاه و جلال
تابان بود در سال نهصد و پنج بار دیگر نیر اقبال سلطان فتح شاه
از حضیض وبال برآمده به بیت الشرف کمال رسیده و منصب

جلیل القدر

جلیل القدر سپه سالاری بشمس الدین چک مفوض گردیده
در اندک زمانی در میان ملک شمس چک و ملک
موسی رینه اسباب وحشت و منافرت پدید آمده
اتفاق اتحاد بنفاق مبدل گردید ملک موسی رینه
بر ملک شمس دست یافته محبوس داشت و بعد چند روز
بقتلش آورد مشهور است هرگاه باندفاع ملک شمس چک
پرداختند با وجود قید و زنجیر چند کس دلاور نامی را
هلاک ساخت بر انقاع این حال شاعری گفته
بسنگ و بچوب و بخشت و بمشت ملک شمس چک شصت
کس را بکشت در سال نهصد و هفت ملک موسی رینه
متهدی مهمات سپاهی و رعیت گردید تا مدت نه سال
در کمال زمام رتق و فتق کافه انام در قبضه اقتدار
او بود در زمان استیلای ملک موسی رینه شیخ شمس الدین
عراقی بکشمیر آمد از آنجا که همگی همت و تمامی نهمت فتح شاه
مصروف بر آن بود که بی معاونت غیری منتظم
امور ملکی و مالی باشد بعضی از سران از قبل ملک ابراهیم
ماگری در اندفاع ملک موسی رینه عازم جازم گردیدند

Library Digitised Collections

Author/s:
Narayan Kul.

Title:
Trkh-i Kashmr

Date:
1262 [1846]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23258

File Description:
Part 1

مناسب اساس نهند درین هنگام بانجام رسانیده حوضی مشتمل بر
چهل درعه عرضش چهارده درعه آبش از عکس سبزه و ریاحین
که بر کوه رسته زنگاری رنگ مینماید پای بسیار در خوف
آن شناور برد در حوض ایوان ها طاق زده باغی در پیش
این عمارت ترتیب یافته است از شهر کشتی سوار بدان حدود
روانه گردید چند روز در آنجا عشرت اندوز بوده هنگام
معاودت مزاجش از مرکز اعتدال انحراف گرفت اثر کوتاهی
دم و تنگی نفس در وجود خود احساس نموده ابتدای ضعف
مزاجش از آن تاریخ است پس چندگاه در سواد شهر بسر برده
هنگامیکه گل زعفران کرده بود بموضع پانپور شتافته بعد از
تماشای آن از راه کتل پیرپنجال بسمت لاهور شتافت و
چندگاه بامورات سلطنت و نظم و نسق مملکت پرداخته
بار دوم در سال بیست و یکم جلوس باز هوس سیر گلزار
همیشه بهار کشمیر در سنه سی و یک هجری هفدهم سال جلوس

باز از راه

باز از راه پهکلی مرتبه ثانی در خطه کشمیر دلپذیر نزول نموده
مقارن آنحال عرضداشت حاکم ملتان در رسیده که شاه
عباس با عساکر عراق و خراسان باراده قلعه گیری اساس فتنه و
فساد بنیاد نهاده بمحاصره قلعه قندهار پرداخت شاهجهان
بمقابله او با لشکر گران مامور بود در توقف آنحدود در خصوص
پرگنه و هو موضع لته پور بجاگیر خود التماس نموده و ربا نام افغان
بحراست آنجا تعین فرموده پیش از رسیدن عرضداشت از
قرار عرض نورجهان بیگم مکان مزبور در جاگیر شاهزاده
شهریار قرار یافته بود و ربا افغان در پرگنه و هو موضع
لته پور رسیده با ملازمان سلطان شهریار دست و گریبان
شده کار بجنگ و جدل کشید از طرفین مردم بسیار تلف شده
ظهور این سوانح بسبب شورش و آشوب بیگم شده زمانه را
خمیر مایه فتنه و فساد بدست افتاد بنابران به فتنه پردازی او
خدمت قندهار بشهریار تعلق گرفت درین تاریخ عرضداشت شاهجهان

مصروف بر آنکه غبار شورش با بیاری مدارا و ملایمت
فرو نشیند پرده آزرم ادب از میان برداشته نقود در رسید
شاید سلطان شهریار را پادشاه بحضور طلب نماید اسباب شورش
سر انجام به تدبیر بداند آنان کار طلب برعکس دوا به رغیره که در
تبدیل شاهجهان مقرر بود بجای میرزا شهریار تنخواه نمودند و برای او
فرمان صادر شد که عوض آنمحال صوبه دکهن و مالوه و گجرات
بشما عنایت شده در این سه محال هر جاکه میداند جای اقامت قرار دهد
بضبط آنحدود پردازد اینهمه امورات بامر میکم ساخته و
پرداخته بیشتر منسوب به پادشاه میشود بافهام این کلام شاهجهان
آزرده خاطر گردیده لزوم شورش از انطرف برگردیده اخبار به
پادشاه رسید که شاهجهان با لشکر گران آمده تاپش نهاد
خاطر او چه باشد بالجمله از فتنه سازی میکم کار بانجا رسیده
شهریار و شهرو دیار شورش کردانیدند در امورات شهریار
خلل راه یافت در سال هشتم جلوس لبیب کرهای هندوستان

که بمزاج اشرف سازگار نبود بتغیر بیرونگار خطه دلپذیر
کشمیر اعلام مراجعت مرتفع ساخت در سال نوزدهم جلوس سنه
هزار و سی و سه هجری در توقف سیرگاه جانفزای و بیرنگ
عرضداشت مهابت خان رسید که میران لشکر شاهجهان
بگذرهای آب کنک را استحکام داده کشتی ها را بجانب خود
کشیده بودند زمینداران آن نواحی بجد و تلاش سی منزل
کشتی بدست آورده عساکر منصور بمقابله در گذشتند بنوع
این اخبار شورش بر نگاشت فرمان جهانگیر شاه فرزند عزیز
درجه انتاج فرخی و فیروزمندی و اسطه حق شناسی و سعادت
پیوندی شهزاده سلطان خرم بعنایات و الطاف محفوظ و
خرم بوده باشند بدانند و ای بر عقل آنفرزند دلبند که حقوق
اطاعت فرزندانه چنانچه لایقه پدری و فرزندیست از خاطر
محو ساخته قدم از جاده عبودیت و فرمان برداری بیرون نهاده
آثار کجروی و بد آیندیشی در خاندان خلافت و شاهنشاهی بار

معرکهٔ جنگ آراسته که آنفرزند دانشمند گستاخ وار پیش آمده
اگر آرادهٔ شمشیر زدن و ملک گرفتن مرکوز خاطر شماست
ازین چه بهتر و بجاست که با جماعهٔ امرای نیک اندیش و
ملازم وفاکیش بسرحد عراق رفته شاه عباس که سکهٔ قندهار
را شکسته بنام خود جاری ساخت بشکیبی بآرزوی تخت و تاج
باید در آویزی زیرا که گرفتن تخت نه بزور بازوست بلکه
کلید فتوحات نامتناهی در سرپنجهٔ خازن عنایت الهی است
گذشت آنچه گذشت حال اگر آن نور الابصار چهرهٔ جرایم
حال را از خاک مسکنت پاک ساخته بعجز و شکفتگی بموقف عرض
گردون اقتدار در آید جبههٔ شکرگذاری بر آستان بندگی بساید
البته باز بدستور التفات و کرم شاهانه شامل حال آنفرزند فرزانه
گردد فرد اگر دریافتی بر دانشت و گر سر تافتی افسوس افسوس
سلطان خورم چون فرمان پادشاه را خوانده چاره جز انقیاد ندیده
عرضداشتی مشتمل بر عذر تقصیرات و شامل بر مطلوب خود نوشته

بخدمت

بخدمت پدر بزرگوار فرستاد و پس در سال بیستم جلوس
لوای اقبال بصوب لاهور ارتفاع یافته در آنجا خبر رسید
که زمینداران بنگاله با لوازم توپ و تفنگ باندیشهٔ جنگ
بمددکاری شاهجهان استقامت داشتند و راه فرار پیمودند و
خود در جنگل نشسته است و عسرت غله دارد چندگاه بدان حال
گذرانیده بطرف دکن روانه گشت در سال بیست و یکم
جلوس باز هوس سیر گلزار همیشه بهار کشمیر مرتبهٔ چهارم
بخاطر پادشاه شوق انگیز گشته در دامن کوه مکان
پیرنه به نشاط شکار پرداخته در منزل جوکی منتی که مکانیست
مطرا پر از ارغوان های الوان سیراب و شاداب جشن
عظیم آراست چون در اوایل موسم بهار کتل پیرپنجال از
برف مالامال میباشد عبور از فراز آن نهایت دشوار
بل محال لاجرم توجه لوای آسمان فرسای از راه کریوه
پونچ دست داده درین چند منزل مردم از دو راه بسبب

برف و باران و شدت سرما بدشواری تمام روزگار درگذشت
از آنجا در قصبهٔ باره موله فروکش نمود مردم شهر اهل هنر و
سوداگر و سازنده و گوینده سایر اصناف جوق جوق گروه
گروه باستقبال آمده دولت زمین بوس دریافتند و از آنجا
کشتی سوار با جمع امرا در سعادت ساعت قرین بعمارت دلنشین
دولتخانهٔ کشمیر بهشت آیین نزول اقبال فرموده چندگاه
باشتغال سیر و تماشا بسر برده در سنه هزار و سی و پنج هجری
متوجه دار السلطنت لاهور شد از آنجا بصوب کابل رفته
بدان طرف سال بیست و دوم جلوس اتفاق افتاده جشن نوروز
آغاز شد امرا و خوانین دولت بخلعت های شایان سر افتخار
بر فلک دوار سودند در سنه یکهزار و سی و شش هجری سال بیست و سوم
جلوس است بهوس سیر و تماشای کشمیر بنابر اینکه هوای گرم مزاجش
ناساز بود سیر کنان و شکار افکنان طی منازل نموده در ساعت نیک
بکشمیر نزول کرده بمجرد ورود سپاه مرض استیلا یافته در غایت

ضعف و زبونی

ضعف و زبونی پیوسته بر پالکی نشسته بسیر و سواری اشتغال داشت
از سواری اسپ عاجز بود روزی درد وجود بشدت کشید
آثار آماس بر وجنات احوال ظاهر گردیده حرف باینکه از آن
بوی ناامیدی آید بی اختیار از زبان او جاری میشد و
ازینمعنی در مردم محل و قشونی شورش عظیم پدیدار گشت هر چند
اطبا بدارو پرداختند اثری بران مرتکب نشد لاچار در اوایل
زمستان بصوب لاهور علم مراجعت برافراشته در مقام بهرام گلی
بنشاط شکار پرداخته از آنجا براجور کوچ کرد در آخرهای
شب که در حقیقت آخر روز حیات او بود ودیعت حیات نمود
صبح که اینواقعه اشتهار یافت ایستاده های بساط قرب را
روز امید سیاه شده بیست و هشتم صفر سنه هزار و سی و
هفت سال بیست و دوم جلوس همای اوج پر فتوحش از
آشیانهٔ خاک بال افشانده سایه بر ساکنان خطهٔ افلاک
افکند آغاز پادشاهی شاهجهان پسر جهانگیر شاه

القصه بعد وفات جهانگیر شاه تخت شاهی بجلوس شاهجهان
پادشاه زینت پذیرفت دوم شهر جمید الثانی سنه هزار و
سی و هفت در ایوان دولتخانه لاهور خطبه بنام شاهجهان
خواند مسند آرای خلافت و اجلال گشت پس داور بخش و
غیره چند نفر شاهزاده را بادیه پیمای فنا گردانیده گلشن
سلطنت از خس و خاشاک هستی معاندان پاک پرداخت
جشن عظیم ترتیب داده دست ذره نوال ببذل نقود صرف
انعام و خلعت امرای عظام برگشاده هر یک را سرافراز و
محترم نمود و دامن امید اهل حاجت مالامال نقد مراد گردانید
خلاصه مطلب که اظهار کوایف کشمیر است اینکه بعد جلوس جهانگیر پادشاه
در سنه یکهزار و پانزده ۱۵ فتح خان را بصوبه داری کشمیر
سرافراز نمود و سه سال درین سرزمین حکمران بوده رعایا
در عهد او آسوده حال مردم خیره و سرکش پامال بودند و
در سنه یکهزار و نوزده ۱۹ کوس حکمرانی بنام هاشم خان

بنوازش

بنوازش در آمده مدت سه سال برعیت پروری و کاردانی
گذرانیده در سنه یکهزار و بیست و دو ۲۲ کمیت حکومت در زیر ران
صفدر خان آمده مدت سه سال یکران احسان را در میدان
امن و امان جولان داد و در سنه یکهزار و بیست و پنج ۲۵ را احمد خان
صوبه دار مشخص گردیده مدت دو سال عنان اختیار حکومت در قبضه
اقتدار داشت تا توانست دقیقه در پرداخت احوال رعایا فرو
نگذاشت لیکن دران ایام بحسب خواهش خالق انام ظهور تند باد
سخت بر صفحه روزگار جلوه ظهور نمود چهل روز مکرر اینجا دشته
را گرمی بازار بود ازین رو عالمی بر باد رفت کاخ هستی
مخلوقی از بنیاد افتاد در سنه یکهزار و بیست و هفت ۲۷ دست
و بازوی دلاور خان بدست یاری الطاف خاقانی زور و
قوت بهم رسانیده تا دستداد بدستگیری مردم رعیت قصوری
نمود و باقی درینکام حکومتش که سه سال احتساب است واقع آتش
شده مسجد جامع که بنا گذاشته سلطان سکندر بت شکن بود معه

ده دوازده هزار خانه و محلات کردویش سوخت عالی را
آزار رسید بتغیر او ارادت خان بارادت اشفاق
شاهی بخلعت صاحب کلاهی مباهی گردید در سنه یکهزار و سی و نهم
داخل شهر شد نزدیک محله زاده پوره جای سکونت خود قرار
داده عمارات عالی و برجهای رفیع در مکان سوختی با تعمیر
کرد و دو سال مندرج از حکومت بود در سنه یکهزار و سی و دو
اعتقاد خان که در حضور پادشاه اعتقاد تمام داشت
شقه طراز لوای حکومت گردید ایام حکومت بکمال نظم و نسق
گذرانید طایفه چکان که اکثر اوقات در عهد حاکمان سلطنت
سر نتوش بر میداشتند حقوق حق از هر جا که بر آنها ثابت
آمیزاد کرده از تنخ گذرانید بنیاد آنها از یاد برافکند اگر احیانا
از القوم کسی موجود بود مزدوری پیشه خود ساخته از دغدغه
حسب و نسب خود بیزار کرد چون جهانگیر پادشاه پنجم تنه بر سر کشمیر آمد
در هر مرتبه تعمیر باغات و چشمه سارها بنا گذاشت تعمیر شالامار

بحکم او

بحکم او صورت اتمام پذیرفته از انجمله چشمه ویرناگ که نهایت
عمیق و وفور است مصفا در چهار چشمها بمرتبه کلانی عدیم المثال و
بی بدل است حکم بنای آن فرموده که مرتبه پنجم در ایام رسیده
بود و باتمام رسید چنانچه تاریخ جوئیش چنین نگاشته اند تاریخ
تاریخ جوی گفت بگو چشم سروش عیب ها از چشمه بهشت برون
آمد آب جوی ها انیز تمه چند گاه خاطر خواه بعیش و نشاط داد
عشرت داده در سنه یکهزار و سی و هفت ماه صفر غنان عزیمت
بصوب هندوستان معطوف داشت بمجرد ورود تردیک
راجور در سرای جهانگیر اجل روح پرفتوحش اوج گیرای فضای
عالم ارواح شده تاریخ وفاتش چنین نوشته اند تاریخ جهانگیر
از جهان رفت ها اگرچه اعتقاد خان در اندک ایام بنیان شورش
با عتقاد خود کارهای نمایان بانجام رسانید لیکن بر عقلهای
ناشایان بیهانه سلامانه و طرح کل بغوران چیدن آن و ضبطی
میوه باغات مردمان احداث نمود ازین مردم از و بیزار و

عازم قرار گردیدند بعد وفات جهانگیر شاهجهان پادشاه معروف
بسلطان خرم که دران اوان در حدود دکهن شاد و خرم حکمران
بود بسعی آصف خان بعد قلع قمع برادران تخت نشین هندوستان
در همان سنه شده تصرف کشمیر بدستور با اعتقاد خان واگذاشت

تاریخ جلوس شاهجهان پادشاه چنین نگاشته اند

المنة لله که در هنگام شباب ** بنشست جوان بخت بتخت داراب
از هاتف غیب آمد اندر گوشم ** تاریخ بخوان چو آفتاب عالمتاب

نوعدیگر سال جلوسش ز خرد خواستم ** داد همین بیت دو مصرع
بیاد ** شاهجهان نیر آفاق گیر ** تا باید قایم و پاینده باد **

سوانح ایامهای فرمانروای او اینست که پادشاهی با شوکت و شان
گذشته در هنگام حکومت کارهای نمایان باتمام رسانیده است
چهار مرتبه بگلگشت کشمیر آمده در هر مرتبه کشت زار متوطنان این
سرزمین برشحات لطف و احسان سرسبز و ریان داشت تعمیرات
بسیار بنا نمود در شالمار که درجه فیض بخش بنا گذاشته جهانگیر

پادشاه است

پادشاه است درجه دوم که بفرح بخشی مسمی است بحکم او تیار
شده است در بخشایش بدرجه اتم ممتاز بود میگویند که در یکسالی
جشن طوی شاهزاده ترتیب داده هشتاد کرور روپیه و دخل باج و
خراج که از ممالک محروسه داخل خزانه اش میشد در بدل ضیافت
عموم رعایا و برایا بذل نمود دران سال از هیچ باز یافت باج
نبود آنقدر زر و نقود که در هنگام جشن بمصرف رسانید و شمار
آن چسان توان کرد ملخص کلام آنکه در سنه یکهزار و چهل و سه

ظفرخان شقه طراز پرچم ظفر اثر حکومت گردید مردی خوش
خلق عباس بود در رعیت پروری و آبادی شهر تلاش نمود و
باغ گلشن که نزدیک بوته کدل است بنا ساخته اوست اقسام گل که
عبارت از گل گلاب و یاسمن اکثر درخت های میوه دار
که بیشتر درین گلزمین کمیاب بودند امثال گذارش انواع انگور
از ولایت باهتمام لانهایت و اخراجات زرهای بسیار

آورده در باغهای خود نهال ساخت در خصوص معافات
اختراعات ضبطی میوه و چیدن گل زعفران و سلامانه بنا
گذاشته اعتقاد خان از حضور پادشاه استدعای فرمان
نموده همگی معاف نمود چنانچه نقل فرمان بر دروازه مسجد جامع
بر سنگ کنده موجود است نیز در سنه یکهزار و چهل و چهار
مطابق سال هفتم جلوس در اوان حکومت ظفر خان
ورود شاهجهان پادشاه در خطه واقع شده چون آصف خان
دران روزها باغ نشاط بخرج مبلغی خطیر تعمیر ساخته بود
در یک روزی پادشاه والاجاه تماشاکنان در آنمکان
وارد گردید از بسکه باغ شالمار بنضارت و خضارت دلگشائی
و زیبائی دید پسند خاطرش آمد بخیال نام خود بران بگذارد و
سه مرتبه از زبان کشید که آصف خان باغی بغایت مرغوب و
حدیقه نهایت مرطوب مرتب ساخته است [illegible] او حوالی

برنیامد

برنیامد ازین رهگذر برهمی خاطر بهم رسانیده بعلت اینکه جوی آب
که از منبع شالمار کنده بود منع اجرای آب نمود درین فکر روزی
قرین فتق و اضطراب بخواب رفته در نصف روز باغبان آنجا
بسان ماهی سیراب در تب و تاب افتاده بی اجازت بنابر دلجوئی
ولینعمت خود بند جوی بر کنده آب جاری ساخت از غوغای
فواره و صدای آبشار از خواب بیدار شده صورت حال استفسار
نمود در آنحالت باغبان باینطرز تر زبان گشت صاحبا از آنجا
که کدورت خاطر شریف بر من ناتوان کردن آمده بدل مشقت
منزل خود گفتم نظم شنو که بر لب فواره اینسخن جاریست که اوج
عمر عزیز عاقبت نگونساریست چون آخر مردنست جان بملک
الموت سپردنست بهتر آنست که در کار ولینعمت خود بقیه عمر عزیز
در بازم لمحه تغافل اهمال نسازم هرچند یقین دارم که بپاداش
چنین خطائی بیجا بلاشک گنهکارم لیکن اینهمه جانفشانی محض بجهت

وفرحت خاطر خدایگانیست بافهام این کلام باشفاق تمام مهربان گشته
این اخبار بسمع پادشاه رسید بکمال قهر و غضب باغبان را طلبداشته
حکم نمود که ای اجل گرفته چگونه مصدر چنین بی ادبی گردیدی و
چرا از جان خود نه ترسیدی باغبان نا امید از جان زبان بیان
بدین عنوان برگشاد جهان پناها چون ولی نعمت خود را از
نایابی آب در تب و تاب دیدم طاقت تاب آن در خود ندیده
بعدول حکم پادشاه که گناهی عظیم است بر مردن خود کمر بستم و
از زندگانی خود دست شستم فرد این نه تیغ است این نه گردن من
این نه بیچاره جان سپردن من از سنوح این مقوله دریای
ترحم شاهی بجوش آمده او را از جان امان داده بخلعت شاهی
مباهی ساخت آصف خان را بعطای فرمان اجرای آب بنواخت
تاریخ حوض باغ نشاط که معروف بچشمه شاهی است
اینست دوش دیدم نشسته بر سر تخت شاه مردان علی

جم جاهی

جم جاهی گفتمش السلام گفت علیک گفت دیگر بگو چه میخواهی
گفتمش بهر حوض تاریخی گفت بر کوی کوثر شاهی مختصر که
آمدیم بر خلاصه مطلب که در مدت هفت سال حکومت ظفر خان
که همگی کافه انام بفراغت تمام گذران داشتند بعد از آن در سنه
یکهزار و پنجاه شهزاده مراد بخش از درگاه خاقانی با عز و جاه
رخصت حاصل نموده بایالت در رسید مدت یکسال بمراد دل
و فرحت خاطر درین سر منزل بسر برده از قرار طلب حضور
رهگرای هندوستان شد بتغیر او علیمردان خان
که یکی از امرای ایران بود از طرف شاه عباس بایالت
قندهار اختصاص داشت بامداد دولت خداداد بدریافت
گنج کیکاوسی دست یافته میگویند که چوپانی را درینمکان
بطرف صحرا و بیابان روزمره مواشان از گله ناپدید میشدند
صاحبان مواشش را ازین رو با او خصومت و پرخاش رو داده

مقدمه بر ناظم افتاد او از روی فراست بجا دریافت رسا
حلقه زن در تفحص گشته از آنجا که چوبان را هیچ باب تقصیری
اثبات نشد حکم باوردن سناچه ها نموده بقدر دو صد سناچه
از چونه پر ساخته در هر یکی سوراخی گذاشته در چراگاه انداخت
اژدهائیکه در آن مکان مسکن داشت بدستور بطمع خام طمعی که هر روزی
میربود سناچه ها را بدم در کشید فرو برد در معده اش آتش چونه
شعله ور گردیده باعث هلاک او گشت صباح که نظارگیان
در آنجا رفته اثری از انبانها در نیافتند از فراز پی کرده
سراغ غار پدیدار آمد در همانجا بدهن غارها انبارهای
چوب سوختن فرو چیدند بنا بر احتیاط آتش در دادند و
بعد سه چهار روز چاه کنان را حکم کندن زمین شده لاشه
اژدها ظاهر گردید خزانه موفور صورت ظهور پذیرفت
بلکه مشهور است که از خوف آن سنگ فارس بدستش افتاد

ازینجهت

ازینجهت خوف و هراس از پادشاه خود بخاطرش راه
یافته پناه بشاهجهان پادشاه آورده تا بلهو و لعب حیات
بعزت و حرمت گذران داشت مختصر که در سنه یکهزار و پنجاه
و دو بصوبه داری کشمیر شرف ترخیص یافته مدت یکسال
بزیرش سحاب احسان کشت زار آمال کافه انام سرسبز و شاداب
داشت از قرار طلب حضور روانه بارگاه خاقانی گردید و
بعد از آن در سنه یکهزار و پنجاه و سه مرتبه ثانی عروس حکمرانی
بنابر الطاف سلطانی هم بستر ظفرخان گردیده با فتح و ظفر مدت
چهار سال بسر برده بدستور سابق کافه رعایا بفرحت بی منتها
گذران داشتند در سنه یکهزار و پنجاه و هفت تربیت خیالی
به تربیت الطاف شاهنشاهی بخلعت حکومت مباهی گردیده مدت
دو سال حکمرانی کرده در آن عهد بخوبی گیرانی غله روی نمود و
که مردم از تنگی گیرانی غله و ضیق عسرت انواع عذاب دریافتند
سکنه این سرزمین ضرر مالی و جانی از حد کشیدند نیز بظهور این

فتنه مدام اکثری جلای وطن اختیار نمودند پادشاه عالم پناه
باطراف لاهور و کجرات و تالکوت در خصوص غله و قوت
بطرف کشمیر محصلان شدید تعین ساخته زراندوار از هر جا غله
در شهر میرسید یکه وار اختیار کرده بلده در هندوستان
رفته بودند در آنجا پرداخت احوال نمودند شهزاده ها و
امرا را نیز در تخصوص تقصیر موجود تنبیه خان هر چند از طرف
خود در تربیت و پرداخت کارخانه را بانام انتهام تمام داشت
فایده نه بخشید انعمی باعث ابرو ریزی او گردیده از قرار
طلب حضور با خاطر متفکر روانه دهلی گشت در سنه یکهزار و
شصت تغیر او حسن یکخان بخلعت حکومت سرافراز گردیده
مدت یکسال و شش ماه بحسن زینت گذرانیده در سنه یکهزار و
شصت و یک علیمردانخان با فسر طراز حکمرانی برابسته بلده
هفت سال بجاه و جلال بسر برده در تعمیر عمارات و باغ سعی
تمام داشت طرف تو شهر بوفور تلاش بجهت بود و باش
خانه امیر

خانه امیر بر حویلی های سنگین و آبجوی آبشار و فواره مکمل رعنت
و زمین بر پاساخت و در پرگنه بهاک در موضع تلیل طرح باغی
مشتمل بر دیوارهای پخته و عمارات عالی و آبجوی کلان و
حوضهای وسیع انداخته مسمی بعلی آباد ساخت نیز از کشمیر
تا لاهور منزل بمنزل بدینموجب هفت سرای مشهور برای مقام خلایق
شاهجهانی که بیره بود پوشانیده سرای سوخته سرای بهرام کله
سرای تهنه پتانها توقف مسافران راههای هندوستان بعد
سرای علام که نهایت صعب گذار بود بخرج لکها صاف و محکم سرانجام
تا دور حکومت شاهنشاه زمستان و رلاهور پشتشاه تا پتان در بین سرزمین
میگذرانید روز دیوان بمین و بیار قرلباش دیباوفور شان
با لباسهای زربفت کرتهای طلا و نقره کرفته دست بدست
ایستاده می بود در ایام حکومتش آندک گرانی غله وقوع یافته
مردم عوام تیره سرانجام که همیشه در ظهور کردارهای نابایسته
تیز رفتار اند مهادیو نام پنجکار را متهم ساخته باغوای جاهلان

شخصی خانهٔ او را آتش کشیدند چون این اخبار بحضور پادشاه رفت
چند نفر سرکش را که باین امر روادار بودند طلب حضور نموده بانواع
عقوبت در شکنجهٔ تعذیب در آورده بسزا رسانیده در سنه یکهزار و شصت
و هشت هجری **لشکری خان** بمعماری کاخ حکومت از لشکر
خاقانی شرف اختصاص یافته از حضور مامور در استحکام بنیان
فرماندهی حسب المقدور قصور ننموده در عمل او بفضل رب المعبود
بنوعی ارزانی غله در وجود بود که خروار شالی بیک مرغ خرید و فروخت میشد
ازین رو کافهٔ مخلوق را فارغبالی از حد زیاده بفرط عشرت و
انبساط عاید حال گردید خود نیز بعیش و نشاط سیر و شکار اوقات
گذاری داشت بکنار دل نزدیک موضعی تلیل باغی مشتمل بر آبجو و آبشار
طرح انداخت در همان سال شدت سرما و برودت هوا بآیینی استیلا
یافت که دریا همگی یخ بست شدند در همان سنه شاهجهان پادشاه
شهزاده داراشکوه بشکوه دارائی ممتاز ساخته در زندگانی
خود ولیعهد نموده بر تخت فرمانروائی هندوستان متمکن ساخت

سکه و خطبه

سکه و خطبه بنام او جاری کرد شاهجهان پادشاه در سلطنت
چهار شاهزاده بود باین تفصیل داراشکوه مرادبخش
سلطان شجاع اورنگ زیب از کردهٔ شهزادهای دیگر شفقت
پدری بحال داراشکوه بیش از پیش بر میگماشت دران اوان
اورنگ زیب که بمهم دکهن مامور بود باستماع این سخن از انجا بسرعت و
استعجال برخاسته آمده مرادبخش برادر خود را که در گجرات و
احمدآباد گذران میکرد همراه برداشته باهنگ جنگ و عناد
عازم شاهجهان آباد شد داراشکوه با لشکری انبوه راجه جسونت
را بمقابله او روانه ساخت فیمابین ضرب و حرب موفور صورت
ظهور پذیرفته در آخر راجهٔ مزبور منهزم و مقهور اورنگ زیب
موید و منصور شده بهر کیف بعد جنگ و جدل بسیار و شور و شر
فراوان اورنگ زیب زینت آرای تخت شاهی شده در سنه
یکهزار و شصت و هشت باختصار در سنه یکهزار و نه باقتدار
بر تخت سلطنت جلوس نموده **بر تخت نشستن اورنگ زیب**

حقیقت پادشاهی او اورنگ زیب عالمگیر نام خود نهاده
تاریخ جلوسش ظل الحق گفته اند تاریخ صحی و لمن چو کحل خورشید
شکفت الحق گفت عیان غبار باطل بر ارقت الحق تاریخ
جلوس شاه عرفان آگاه ظل الحق گفت الحق این را حق گفت
مامی مصنف تاریخ از راه انصاف در گذشته بچا بلوس تقریر
نموده است زیرا که در تمام ایام حکومت بر خلاف اسلاف
خود بدو رنبی اختلاف از صلح کل با کل اجتناب داشت
بار یافت پیشگان مذاهب و ملت مختلفه گروه بیا بدایع
خالق برحق اند در هر باب بجور و اعتساف کار روا نبود
مال هر مدعی را از بار حساب داد ار هر مدعا اندیشه نکرده
مقبول نشد مضمون این اشعار بخاطرش خطور نمود قطعه
زشت و زیبا چو نبی دست رد بر دی منه عیب صنعت کرد ما عیب
صنعت کرا ست ما گر چه ملت مختلف شد همه یکیں محرم نیست
با غبا نرا در چمن هر گل بر نگ دیگر است ما هر چند بر مجا بدان

صدا قت

صدا قت دشتار شا براه عبادت قادر کردگار توفی با رزان دنیا
پرست عرصه حکومت و کار دست نیافت لیکن زیردستا نرا
تا دستداد پایمال دست برد و نصادره نمود چنانچه دراق
اوان رسیدن بر مسند پادشاه صاف باطنی روشنضمیر در تسخیر
متوطن مدت چهارده و نیم سال عبادات شاقه بانجام رسانید
در یکی هر قرار بود از خوردن و آشامیدن پرهیز مینمود بفضل
متصل ایزد پاک و بمن ریاضات اوقات میگذرانید این
آوازه که باطراف و اکناف شایع گردید اجتماع مریدان با
اخلاص آتحارف خاص الخاص لوفور شد رفته رفته اسم
شریفش بنام پادشاهی اشتهار یافت این اخبار بگوش پادشاه
رسید بمجرد اصغا شفقه خاص نبا بر استحضارش فرستاده
ایلچی حضور بعد طی مسافت راه وارد گردیده شفقه طلب بنظر
شریف آتحاص رب گذرانیده چون بظاهر از بس مشقت ریاضت
طاقت حرکت نداشت همگی مریدان از این اندیشه در بحر بی پایان

تغیر فرو رفته کدورت و ملال بهم رسانیدند بعد ملاحظهٔ شقه
ایلچی را حکم نمود که فردا دم صبح حاضر شو با برات تو رسیدخواهد
رسید والا بهمراهی تو روانهٔ خدمت پادشاه خواهم رفت
ازین سبب تمام شب تو امع و لواحقه در اطراف تباب و تب
بسر بردند که آیا فردا چه رو بدلطهور خواهد پیوست
آنعارف یگانه شبانه بطی مکان روانه گردیده در مکان
خوابگاه او رنگ زیب با صورت مهیب پیشروی سوار جلوه
ظهور داد او مشاهده اینحالت ترسان و لرزان برخاسته
بالتیاد سبب آمدن پرسید صاحب کشف و کرامات شقه بهری
بدستش داده زبانی بیان فرمود با ستحضار شخصی که ازین حرف
نگاشته بهم بگوئید عاجیت و مخور راینجر کیست مریدان ما که
در روی صدق و عقیدت تمام ما بپادشای میگیرند ازین محنت
جبلی آنهاست نه بخواهش ما ست که در بارگاه کبریائی نهک در بار پادشاهی
کمینه مایه ایست که در دیدهٔ صاحب صبر دل آگاه بلا اشتباه

از رشتهٔ کاه نزارد بعد سفوح اینقولات اظهار نمود که الحال حکم
شود که چه باید کرد صاحب اعجاز زبان مبارک باز کرد که
لازم آنست که بعد ازین با صاحبقران صداقت آئین بحسن
ادب اداب سلوک نماد واحد مطلق را در هر شی بتیک و شبهه
یکسان دانسته بصلح کل کار رداشود بیقین بداند که اگر آواز
ناقوس بتخانه بهت به نیایش و گر بانگ مسجدات به نیایش
آن بی همتا بمصداق اینکه خطاب واجب همه جا اگر چه گردست ظهور
مانند ست پراکندگی از دانش دور و حرا روشن شود دین نکته
که ملا نشود حجت شمع را پریشانی نور مختصر که صانع صنایع
کاینات نوع بشر را یکتا دانسته براحدی روا دارد مباش
خار و خس تعصب و دوبینی را چنین دور ساخته تخم صلح و کل
در مزرعهٔ خاطرش بصد تلاش میباش که در روز خراشاه و گدا
یکسانست و نیروی حیات به نتیجهٔ اعمال نیک و بد خود متوهم و

سرگردان مبند آزار موری نقش بر دل که اسم اعظم
خاتم همین است غرضکه از فرط جلال آن مرتاض با کمال
فی الحال بران شقه اول بدستخط خود ثبت نموده چون
تا حال مردم ریشی پیر پندت پادشاه اسم شریف میخواندند و
عارف معارف میگویند شایان آنکه بعد ازین باضافه پادشاه
هر دو جهان تکرار نموده باشند بر انگشترین لعلی خود در دهن
شیر انداخته رخصت انصراف نمود صبح روز دیگر که ایلچی حاضر
کردند رسید بعلاوه انگشترین پادشاه حواله اش کرده الطاف
و مهربانی بحال او مبذول داشت و مرخص ساخت از معاینه
این کرامت بیشتر علامت حسن اعتقاد در خاطر مریدان
با اخلاص و مردم دیگر نایب مستحکم گردید همچنین کرامات بسیار
از آن کاشف اسرار بظهور پیوسته است بیکی اختصار کرده شد
بر اظهار بی انصافی اورنگ زیب سلوکی که با پدر و برادران

وفقرا

وفقرا بروی کار آورده است زبان در شرح بسیط آن گشودن
باعث طول مقال بهر حال لشکری خان را در سنه یکهزار و هفتاد و
یک طلب حضور نموده بتغیر او اعتماد خان را با اعتقاد کلی
بنظامت کشمیر سرافراز و ممتاز ساخته دو سال خلعت حکمرانی
در بر داشت بدادرسی ذخیره جاودانی حاصل کرده بی
مزاحمت حاجب و نواب دادخواه را در حضور آورده بود و
انفصال مقدمات و معاملات جزوی و کلی بحضور خود مینمود
در سنه یکهزار و هفتاد و سه ابراهیم خان از پیشگاه خلافت
بخلعت حکومت مقرر گردیده همگی یکسال و چند ماه در اینجا
گذرانیده دران اوقات مردم شیعه را در باب مسجد محله آروت
ضلع تاشوان با همدیگر گفتگو در میان آمده ابراهیم خان بنابر
پاس مذهب طرفداری مردم شیعه منظور داشته ازینجهت تغیر
یافت عالمگیر پادشاه همگی یکمرتبه در سنه یکهزار و هفتاد و
پنج بسیر کشمیر آمده متصل علی آباد بالای فیلی از فیلان بدمستی

نموده بصدمهٔ شورش او شور در قشون راه یافته و
بیخبر و بیگمان اکثری از لشکریان جاده نورد ممات گردیدند
از وقوع این واقعه خاطر آشفته و پریشان گشته همگی سه ماه
درین سرزمین گذران نموده عنان معاودت برتافت
در سنه هزار و هفتاد و چهار اسلام خان سر افتخار بتاج حکومت
آراسته مدت دو سال برضاجوئی لشکریان و رعایا گذرانید
بتغیر او در سنه یکهزار و هفتاد و پنج بامر خالق سرای سپنج جمع
آمده از حکومت باسم سیف خان آب برداشته مردی مهیب بود
بطمطراق مالایطاق داخل شهر گردیده در فرماندهی او را
نادر آفاق میخواندند مفسدان نفاق اندیشه را در عهد
حکومتش طاقت و قوت نبود که احدی بآزردن زبردستی
زبردستی نماید چون دران اوان خواجگان نقشبندی
ناظم و حاکم را بخیال نمی آوردند و چنانچه خواجه صادق نقشبندی
از روی خودپسندی بطمع نظر از صدق و راستی نموده

هندوی

هندوی خود را در مقدمهٔ حساب بی اندیشه روز حساب
در حساب خانگی بیحسابی نموده بشکنجهٔ تعدیت در کشیده بیچاره
در حال جان داد زن او بصدور این اعمال فریادی گردیده
نواب با جاه و جلال بکمال اشتعال نایرهٔ غضب او را
بظهور آورده حکم بشلاق مقرعه نمود بحدی زدند که
همانجا جان داد دیگر بطرف تبت لشکرکشی کرده زمینداران
آنحدود را زیر تصرف آورده ذمه دار باج و خراج
گردانید در شهر نهال وجود فتنه انگیزان و مفسدان از
بیخ برکنده طرف دل مشرق باغی مسمی بسیف آباد بنا
گذاشته در اجرای جوی و تیاری انبار و فواره سعی و
تلاش بکار برده در همان سنه جوی حکومتش خشک گردیده
خبر تغیرش متغیر ساخت از قرار خبر تغیر که در نهال نشانی
قصوری بوقوع آمده سخنی درینباب گفته اند فرد
سایه چون نیست سیف آباد را ها میتوان پیغمبر باغات گفت

بهر حال در سنه هفتاد و شش بدستیاری چوکان الطاف
خاقانی کوی حکومت در ربود به حصول کام مبارز خان
که مردی مبارز و با احسان بود افتاده تا دستداد
در رعیت پروری از طرف خود قصوری نداشت
لیکن مردم اورنگ که توابع او بودند با مردم شهر و
اطراف دیگر به بیباکی و سفاکی سلوک داشتند ازین رو
پایهٔ اعتبارش پست و تغییر حکومت بمدت کردید و
در سنه هزار و هفتاد و نهه مرتبهٔ ثانی شمشیر جوهردار از
حکمرانی ازیس مهربانی سلطان در قبضهٔ اقتدار سنجر خان
آمده بدستور سابق در روانی حکم تیغ برنده بود در ان
ایام بخواهش خانی انام واقعه زلزله وقوع یافته صبح تمام
مبانی عمارات خواص و عام بدستور کهواره در تزلزل حرکت
قیام داشت انجام کار بخیر سرانجام پذیرفت چندان آسیب و
زحمت بنصیب مردم نکردید در عهد خود بر فاهیت خلق

آبادی شهر

آبادی شهر از حد زیاده نمود فورق محمد آباد دران وقت
احداث شده بعد انقضای مدت سه سال دست از امور دنیوی
برداشته کوشه عزلت برگزید تیر پل صفاکدل دران
بنا کذاشت تاریخش چنین نوشته اند تاریخ بهر تاریخ
بکذر از سر آب ها کو پل سیف خان در یابل ها بود آن
در سنه هزار و هفتاد و دو افتخار خان بخلعت صوبه داری
افتخار یافته مدت چهار سال حکمران بود در عهد او
حادثهٔ آتش ظاهر شده از محله کاوه دارهٔ تا مسجد
جامع با وجود تلاش آب تا شش مردم هزاران هزار خانه
بر باد و بخاک تیره برابر کردیدند در مکان مسجد جامع
اول تجانهٔ کلانی بود سلطان سکندر شکن آنرا
برهم زده بنای مسجد کذاشت بدستور کعبه بنا نمود در آخر
بعد مدهٔ آتش سوخت بعد آن سلطان حسن شاه نیره
سلطان زین العابدین سر نو طرح انداخته آنهم

آتش خاکستر گردید پس شاهجهان پادشاه با فراشتن آن
همت برگماشته بدستور آنهم طعمهٔ آتش شد حال که بنا
شده است از عالمگیر پادشاه استحکام پذیرفته بعد از آن
در سنه هزار و هشتاد و شش ۸۶ اساتین کاخ حکومت بنام
قوام الدین خان استحکام پذیرفته در معماری بنای عدالت
سعی بلیغ بکار برده برفاهیت خلق اوقات گذار بود
پس از وی در سنه هشتاد و نهم مرتبهٔ ثانی ابراهیم خان
از درگاه خاقانی بخلاع حکمرانی سرافرازی یافته
دران هنگام واقعات عجیبه و حادثات غریبه
بر صفحهٔ روزگار بروی کار آمد یکی بسبب سیلاب
که از بس اشتلم و طغیان داشت عالمی بر باد رفت و
طغیان بیحد تاریخ آن مرقوم است دوم وقوع
زلزله که زیاده از یکماه ظهور داشت ازینحادثهٔ
جانکاه احوال مخلوق در تزلزل بود کافهٔ انام را زحمت

مالاکلام

مالاکلام در رسید ارباب جاه زلزله خانه ها قرار داده
در میان آن سکونت نمودند سیومی آمدن قشون قلماق
در تبت استدعای کومک راجهٔ آنجا از ابراهیم خان
روانه شدن قشون بسرداری فدای خان بچهٔ او
بدانحدود و هزیمت خوردن افواج قلماق از دست او و
تسخیر نمودن تبت معاودت او مع مال و یراغمال
با فتح و ظفر دیگر ظهور فتنه و فساد سنی و شیعه در محلهٔ
حسن آباد تبین اینمقال آنکه عبدالشکور نامی در محلهٔ مزبور
یکی از مردم سنی رو بانواع فعل نامسموع رسانیده
اینمعنی باعث فساد و عناد گردید هجوم عام شد
ابراهیم خان مدعی را در خانهٔ خود نگهداشت در محلهٔ
حسن آباد رفته آنمحله را آتش کشیدند فدای خان
بحمایت برآمده بازار سنی آویز گرم گردید و

مردم بسیاری جاده نورد حمایت شدند مال و منال آنهان
بباد رفت از طرفین مخلوقی کشته شد ناچار ابراهیم خان
نظر بر هجوم عام مدعی کرد عبد الشکور بمعه دو پسر بدست
عوام خام افتاده بقتل رسید بعد از آن مردم هجومی
از روی شومی نیت در نوشهر رفته خانه ابراهیم خان را
آتش در دادند او ازینجهت آتش کینه شعله ور ساخته
قشون خود را حکم مقابله در داد و درینضمن مخلوقی
زیر تیغ آمده اکثر معاندان فتنه انگیز که بسرکردگی آنهان
سرافراز بودند اسیر و دستگیر آورده محبوس گذاشت
در شهر هرج و مرج ظهور یافت اخبار این روداد
بحضور رفت عالمگیر پادشاه حفظ الله خان حاکم
لاهور را مرخص ساخته شقه که بنا بر طلب حضور ابراهیم خان
نگاشته اینست **شقه** مقهور حضرت سبحان ابراهیم خان

بداند

بداند ضم عفیر و جمع کثیر مردم کشمیر بعرض ایستاده های سریر
خلافت مصیر رسانیدند که آن مقهور فتنه اسلام را بر دور
قرار داده اکثری از فرقه مسلمین بشهادت رسانیده
حال بحفظ الله خان حفظ المنان صوبه مفوض شده
باید که آن مخذول خود را معزول دانسته سرور مهربان
الهی بسپارد که غیر ازین چاره ندارد الحاصل
حفظ الله خان در سنه یکهزار و نود و هفت وارد
خطه گردیده ابراهیم خان را بمعه محبوسان روانه حضور ساخت
خود در محله گلشن در حویلی ظفر خان طرح اقامت
انداخت تاریخ ورودش چنین نگاشته اند
گلی ز گلشن تاریخ چید بلبل گفت بهار آمد و آمد شکوفه دولت
بعد روانه نمودن نامزده ها چندگاه در حفظ حمایت خلق
بواقعی پرداخته چون بجهت تنبیه راجه جموں مامور بود
ابو الفتح خان نام یکی از منسوبان نایب گذاشته

روانه لاهور گردید ابو الفتح خان همگی یکسال گذرانیده و
شیخ ابو الفتح نام یکی از مقربان جانشین ساخته خود از اینجا
بدر رفت در آنوقت حادثه قحط غله رو داده ازین سبب
مردم گذار بسیار دریافتند از مطالعه تاریخ کشمیر ذهن نشین شد
که ابتدای مفسدهای فرقه سنی و شیعه که در هر وقت بظهور
پیوسته بعد اندک مدت مقیم حقیقی بحادثه قحط غلات مردم
مفسد و اشرار را گرفتار ساخته آزار بسیار کشیدند و
درینمرکه سراسر تفرقه همگی باشندگان اینمکان را رنج و
محن قرین حال شد بهر حال در سنه یکهزار و یکصد و یک
مظفر خان بخلعت صوبه داری سرافرازی یافته مرتکب افعال
ناشایسته و بدعات شکار اندازی ظلم و تعدی گردید و
باینجهت در حضور پادشاه مقهور و مخذول شد بجای او
در سنه یکهزار و یکصد و سه ابو النصر خان برادرش بمرتبه
ایالت فایز گردید او نیز بدستور برادر بیداد گر

بدعات

بدعات بنا نهاده او برقرار گذاشت بظلم و تعدی و بیرحمی
روادار شده خود آواره دشت بدنامی و ادبار ساخت
پس از وی در سنه یکهزار و یکصد و نه سررشته نظامت
از دفترخانه حضور در کف اختیار فاضل خان که مردی بغایت
فاضل و با احسان بود افتاده در عهد خود رفع بدعت
های حکام گذشته نمود در اکثر جا سراها و باغات و
سدبندی بنا گذاشت مخلوق از حسن نیت حق طویت
راضی و شاکر داشت هر قدر که در اوصاف حمیده اخلاق
پسندیده اش در سررشته تحریر رقمپذیر شود باقی است
فاضل نیت خلاصه مطلب اینکه چون بسنجیدگی میزان عقل
کامل فردا فردا دفتر جزو کل روزگار را سبز نموده در
روزنامچه ایام بهبودی از استحکام نیت ندید و صیغه فراغ
در اوراق حکومت از خصومتها دانست در جمع و خرجی
زمانه از نامداری بجایزه فکر صایبش نرسید نظر بران

از درگاه خاقانی باستعفای حکومت روادار شد از انقرار
او را طلب حضور شده بجای او ابراهیم خان مرتبه سوم در سنه
یکهزار و یکصد و سیزده بایالت سرافراز گردیده داخل
خطه شد بحسن نیت و خیر عام همت بر گماشت بصلح و کل در
امورات مملکت کار روا بود بعد انقضای مدت پنجسال
از قرار فرمان شاهی بطلب احمدآباد بتغیر شاهزاده بیدار بخت
بخت او بیدار شده عازم و راهی آن نواحی گردید بتغیر او
تهورخان بنوازش خسروانه سربلندی یافته خود در حضور
پادشاه ماند مشرف خان یکی از مقربان به نیابت روانه ساخت
هنوز او داخل شهر نشده بود که عالمگیر پادشاه از دار فنا
رخت رحلت بدار البقا بربست بسن چهل و یک بود که
بر تخت سلطنت جلوس نمود در سنه یکهزار و چهل و هفت
تولد یافت عالمتاب آفتاب عالمتاب تاریخ تولدش مرقوم است
آفتاب عالمتابم تاریخ جلوس نوشته اند پنجاه و دو سال

بر تخت فرمانروائی

بر تخت فرمانروائی متمکن داشت مصرع تاریخ آه شد آفتاب
زیر زمین تاریخ وفاتش تسطیر کرده اند باین تفصیل
پنج پسر از و مانده شهزاده سلطان محمد شهزاده معظم
شهزاده محمد اعظم شهزاده احمد اکبر شهزاده کام بخش
هنگامیکه وفات یافت شهزاده معظم بچه دوم او که در
زندگانی پدر بفرماندهی کابل و پیشاور و ملتان و لاهور
مامور بود قریب ده سال بدانحدود میگذرانید در توقف
پیشاور بوده عنان عزیمت بجانب لاهور برتافت از آنجا
بحسن تدبیر منعم خان بر جناح استعجال بصوب اکبرآباد عطف
عنان نموده از آنطرف برادرش شهزاده محمد اعظم
استقامت ورزیده فیمابین جنگ و محاربه اتفاق
افتاده چون فتح و ظفر در قبضه اختیار الهی است
پادشاهی شاه عالم
شهزاده معظم بعد از فراغت از جانب دشمن با دل خرسند
بر تخت هند جلوس نمود خود را ملقب بشاه عالم بهادر ساخت

تاریخ جلوس چنین گفته اند قدسیان بهشت سال جلوس
بشه مرشد کامل گفتند عرصهٔ حسن شهنشاهی را محفل
خلد مشاکل گفتند سال تاریخ همایون سعید حسن شاهنشاه
عادل گفتند در هنگام سلطنت عالمگیر پادشاه چودری
مهیش نام شخصی در کشمیر بر خدمت چودریای استقرار
استقلال داشته از قرار بندوبست چک بست قلمداد
دیوان تودرمل کار روا بود از هنرمندی و دانشوری
او داستان مشهور است هشتاد هزار روپیه از علاوه
رسوم چودریای از محالات نقدی و جنسی هر سال مقرر
داشت کارهای نمایان در عمل و فعل خود بظهور
آورده است جای بود و باش بطرف دل مقرر نموده
هنگامیکه بنای تعمیر گذاشته اندازه درست ساختن
سد میانه دل که از مکان ناید یار تا ایشه براری که
دو نیم کروه راه مفاصله دارد بخاطر آورده معمار انرا

اجازت

اجازت داد نیز تعمیر باستماع این کلام دور از فهم حمل بر
جنون و سلب عقل رو گردیده چند روز بتغافل گذرانید
از انقرار او را دریافت گردید که انجام اینکار بفکر
بنا و معمار درجهٔ اعتبار ندارد پس دو سه کس ذمه دار
این امر را به نمایان ساختن زرهای بسیار دلدهی
نموده بمعماری بنیان آن مشغول ساخت عمارات عالی
بجهت سکونت خود سد مستحکم بنا بر عبور مرور مردم باغی
در موضع ایشه براری در غایت وسیع از انرو آبجو و درختهای
میوه دار و آبشارها طرح انداخته تیار نمود باعث عشرت
و رشک اکابران وقت گردید الحاصل شاه عالم بهادر
بعد جلوس لوای عزیمت را بصوب لاهور اهتزاز داده
چون نوازشخان در ایام های سلطنت چغتائیه بکشمیر آمده
بود در عیدگاه میگذرانید عرضداشت مشتمل بر مهمات کوهستان
و کم خرجی منصبداران بحضور ارسال داشته عریضه او را

دستخط نشده تغیر یافت مردی سخندان و دانا بود این
شعر از اشعار اوست **فرد** دلم ربوده آن پنجهٔ نگارین است
مخمسی که بدل ناخنی زند اینست **ه** بجای او گلستان حکومت
بنام **جعفر خان** سرسبز و ریان گردیده مردی شرابی و
عیاش بود شب و روز کار بخوردن خمر و شراب داشت
از لطف و احسان بوی گلستان در مزاجش نبود کسان او
مردم را آزار میدادند مدت یکسال و سه ماه به نافهمی
و بدمزاجی بسر برده از فرط شراب آزارمند گردید از سموم
هموم اجل گل جعفری زندگانیش بخزان رسیده پژمرده
دلان از تند باد بی انصافیش را غنچهٔ خاطر شگفتگی در آمد
بعد وفات او اکابران وقت **عارف خان** را که علاقهٔ
دیوانی تعلق داشت نایب بنظم مشخص نمودند دران
اوان **ابراهیم خان** مرتبهٔ چهارم از حضور شاه عالم بهادر
از نظامت کابل و پشاور معزولی یافته بحکومت انجدود

خطاب

خطاب علیمردان خان عز اختصاص یافت وارد این
سرزمین شد این مرتبه چند گاه گذرانیده رخت عزیمت
بسر منزل آخرت کشید و بعد فوت او باز عارف خان
بامورات مملکت می پرداخت در همان ایام کرت
ثانی نوازش خان بخلعت حکمرانی سرافرازی یافته
نیز عارف خان را بعلاقهٔ دیوانی بنابر دیانت و کاردانی
مشمول عنایات آشکار و نهانی ساخته بخطاب
امانت جانی اختصاص داد و نیابت خود باو ارزانی داشت
در عهد حکومتش یکی بسبب سیلاب که از کثرت بارش باران
طغیان نموده اکثر خانها و مزروعات بآب رفت
دوم حادثهٔ آتش که در بازار محلات صرافان شعله ور
گردیده تا محلهٔ محمر قریب بیست محله خاکستر شدند بحادثهٔ
آب و آتش مخلوقی با خاک یکسان شده بباد رفت
بعد آن **عنایت الله خان** که در حضور مرتبهٔ شادمانی داشت

در روی عنایت خاقانی بصوبه داری خطه مقرر گردید و
او نیز عارف خان را که از زمره معتمدانش بود به نیابت
مقرر ساخت بعد انقضای اندک مدت عارف خان
در کمال عروج اقبال بحضیض عدم فرو رفته در سنه یکهزار و
یکصد و بیست و سه بجای او مشرف خان جانشین گردید
در سنه یکهزار و یکصد و بیست و چهار شاه عالم بهادر
وفات یافته مدت پنج سال بر تخت فرمانروایی هندوستان
حکمرانی کرد چهار پسر داشت سلطان معز الدین مخاطب
بجهاندار شاه سلطان عظیم الدین معروف بعظیم الشان
سلطان رفیع القدر مشهور برفیع الشان سلطان اکبر
ملقب بجهان شاه بعد فوت پدر هر چهار برادر در
قابو جوئی همدیگر راه بیشتر گردیدند آخر الامر جهاندار شاه
بحسن سعی غفار خان و میر بخشی ذو الفقار جلادت را
آب داده در عرض دو سه روز شهزاده ها و بچهای

آنها را که

آنها را که زیاده از سی و چهل تن اجتماع داشتند و
اکثری را از تیغ گذرانیده جمعی را اسیر و محبوس ساخت
بر سریر سلطنت صعود نمود پادشاهی جهاندار شاه
پسر شاه عالم بهادر ملقب بابو الفتح جهاندار شاه
غازی چون جهاندار شاه سریر آرا گشت ذو الفقار خان را
بمرتبه وزارت اختصاص بخشید نام خود ابو الفتح
جهاندار شاه غازی نهاد القصه در سنه یکهزار و یکصد و
بیست و چهار بدستور ایالت خطه بعنایت الله خان
مقرر نمود بچه اش هدایت الله خان را منصب خانسامانی
بخشید در همان سنه باینحدود آمده همگی مدت هشت سال
و نه ماه گذرانیده بود محمد مظفر نام شخصی از حاکمان
پهکلی محال کرنا متعلقه کامراج را متصرف گردیده بنابر
تنبیه و تادیب آن بی ادب لشکر خود را روانه ساخت
درینضمن اشتهار یافت که در هندوستان انقلاب بهم رسیده

عنایت الله خان

حاکم دیگر بتغیر عنایت الله خان در حد کوهستان وارد شد
تبیین این مقال آنکه سلطان فرخ پسر دوم عظیم الشان
که دران هنگام حاکم بنگاله بود رایت منازعت بر
افراشته بعنایت و یاری سادات پارینه بطرف
اکبرآباد بعزم محاربه جهاندارشاه آمده فیمابین هنگامه
حرب و ضرب برآراستند بعد جد و جهد هوفور جهاندارشاه
از خیال جهانداری دست بردار شده قرار بر فرار نهاد
بجانب شاهجهان آباد روانه گردیده از خانه آصف الدوله
روپوش ماند او صلاح کار در رفاقت او ندیده و
نظر بند گذاشت سلطان فرخ بی شور و شر بر تخت سلطنت
جلوه گر شد پادشاهی سلطان فرخ در سنه
یکهزار و یکصد و بیست و چهار جلوس نمود تاریخش
چنین گفته اند تاریخ مژده بگوشم رسید از ظفر پادشاه
از پی تاریخ آن شکر خدا گفته ام بعد جلوس عنان عزیمت

سلطان فرخسیر

بصوب شاهجهان

بصوب شاهجهان آباد معطوف داشته جهاندارشاه را
از خانه آصف الدوله برآورده معه اکثر شاهزاده ها و
امرا مقتول ساخته سعد الله خان بچه عنایت الله خان نیز
در ضمن آن بقتل رسید فرخ پادشاه از حرم کشمیری که
در عقد عظیم الشان بود تولد یافته است القصه تغیر
عنایت الله خان سادات خان بنظامت کشمیر عز
اختصاص پذیرفته چون دخترش در حرم پادشاه بود
خدمات دیگر نیز باو تعلق یافت خود در حضور ماند
علی احمد خان از شهر بدر رفته بطرف غزنین رفت
عنایت الله
علی محمد خان مدت دو سال حکمران بود بلازمان و کسان او
دست تطاول دراز کرده بکوتاه بینی و رسوائی افتاده
مخلوق را آزار رسانیدند اخبار بیرحمی و ظلم او بحضور
پادشاه رفت او را معزول ساخته بجای او اعظم خان
را بنظامت روانه ساخت همگی پنج ششماه گذشته بود که

علی محمد خان را بدی خود گماشت

که باز علی محمد خان را روانه نمود اینمرتبه قریب یکسال
بسر برده معاوضهٔ او احترام خان را راهی ساخت
تا هفده روز حکمران بود عنایت الله خان که از
غزنین معاودت نموده بحضور پادشاه رسیده بمجرد
ورود مورد الطاف گردیده نظامت کشمیر باو تعلق
گرفت و او به نیابت خود میر احمد خان نامی که
مردی شجاع بود در ضبط و ربط امورات ملکی حوصله
تمام داشت روانه ساخته در سنه یکهزار و یکصد و بیست و نه
داخل خطه گردیده در پرداخت رعایا تدارک
متغلبان سعی موفور بکار برد دران اوان در سنه
یکهزار و یکصد و سی و یک باقتضای گردش دور فلک
فرخ سیر از روی غالب سلوکی و بدسیری سادات پا برهنه
کام فرسای جادهٔ ممات گردید تفصیل این اجمال آنکه
چون در اوایل باعانت و یاوری آنها بسلطنت

رسیده بود

رسیده بود و ازین رو بیداد در حضور او دستگاه
کلی داشتند دران ایام از بسکه آنها میرود حسب الاراده
رب قدیر از راه قصور تدبیر حل و عقد امورات در دست
محمد مراد خان و اعتقاد خان که امرای وقت بودند
سپرده اینمعنی باعث نامرادی و بد اعتقادی سادات
شده در فکر کار بودند با اعتقاد خان عهد و پیمان
درست نمودند آن ناعاقبت اندیش را بقسم شان اعتقاد
بهم رسیده حراست قلعه بدست کسان آن ناکسان داد و
تصرف دولتخانه که بدست آنها افتاد شبی فرصت یافته
فرخ سیر را گرفتار ساختند میل در چشمش کشیده قریب
یکماه محبوس بود بعد آن او را از تیغ گذرانیدند و
تاریخ وفاتش اینست تاریخ دیدی که چه با شاه
گرامی کردند صد جور و جفا روی خامی کردند
تاریخ شهادت شهنشه دل گفت سادات بوی نمک حرامی

کردند مختصر که سادات نا سعادتمند بعد اتمام کارش
شاهزاده رفیع الدرجات پسر شهزاده رفیع الشان
را از حبس برآورده تخت نشین ساختند یکی چهار و پنج ماه
سلطنت عارضی کرده بعارضه دق ازین دار نا
پایدار درگذشت سلطان رفیع الدوله برادر او را
سلطنت دادند و او نیز بدستور برادر پنج و شش ماه
متمکن تخت بوده بعد آن بقضای موعود در تخته تابوت
جاگزین شد پس از آن امرا عهد و سادات پا برهنه
باتفاق محمد شاه ابن جهان شاه که در قلعه شاهجهان
آباد محبوس بود شبا شب آورده در اکبرآباد تخت و
تاج را بوجود مبارکش رواج دادند ظل رب تاریخ
یافته شد **پادشاهی محمد شاه بن جهان شاه**
در اوایل سنه یکهزار و یکصد و سی و دو جلوس محمد شاه
پادشاه بظهور پیوست مدعا که میر احمد خان نایب
عنایت الله خان

عنایت الله خان قریب سه سال در کشمیر بنظم و نسق
گذرانیده در اوایل جلوس محمد شاه حسب الاراده
خالق نوع بشرف دشور و شر در میان محتوی خان و
طبقه هنود روی نمود صورت واقعه اینکه محتوی خان
معروف بعدالتی بود در هنگام شهزادگی شاه عالم
بهادر که بطرف کابل و پیشاور بنظامت گذران داشت
از کشمیر بدر رفته ایام خود بدان طرف بعشرت میگذرانید
بتقریب معلمی در مجلس شاهزاده راه یافت بعد وفات
پدر که بهره یاب سلطنت گردید در حضور او رفته بقدر
معاش فرمان جاگیر حاصل کرده بازگشت بکشمیر آمد و
در اوایل که فرخ سیر حکمران شد جاگیرش در ضبط آمد
بامید اینکه فرمان اجرای جاگیر از سرکار او سر نو حاصل
نماید و باز روانه هندوستان شد چند مدت بدان حدود

سرگردان بود چون تیر مرادش بهدف نرسید و محروم
و مایوس باز پس آمد از آنجا که اهل هنود را در اینجا
در حضور استقلال کمال دید بآن دلخستگی میر احمد خان
بحرف های تعصب مذهب ترغیب نمود خان مذبور در این
مذکور مانع آمده از بسکه وساوس شیطانی گریبان گیر حالش
بود از تیره رائی و هرزه درائی خود پس نیامده
قدم جسارت پیشتر گذاشت در ضمن اکثر اعیان وقت
صلاح در آنست که این قباحت اندیش را بحسن تدبیر
اسیر سازیم او بخیال نیاورده اهمال بظهور آورد و
بسبب هرج مرج سلطنت آن ناعاقبت اندیش موافق
کردار بد راه عناد پیش گرفته در عرض مدت یکدو ماه
مردم عوام را که نه از دین خبری نه از ملت و آیین
اثری دارند و بحروف فساد و عناد از راه برده

کینه خواه

کینه خواه طبقه هنود گردید میر احمد خان بر این معنی
اطلاع یافت باتفاق ارباب زمانه او را بخانه
آورده در ظهور این قسم حرکات ناشایسته ممانعت
نمود و او از روی سیه درونی بکلام آنها
نگذاشته در این وقت شخصی در گوش میر احمد خان
گفته بود که صلاح در بند این نامعاد تمند است
که کار از مواعظ و پند درگذشته او بتغافل گذرانید
پس از آنجا خلاصی یافته بخانه خود رفت و
روز دیگر مردم عوام در راه و بازار هر جا هندوی
را بر اسپ سوار دیدند فرود آورده بآزار او
روادار گردیدند رفته رفته بهر طرف دست
بتاراج و تطاول دراز شد میر احمد خان بمجرد
استماع این اخبار سپاه خود را حکم برجوعه ساختن
و اسیر نمودن آن بدگوهر نموده عوام تیره سرانجام

باصغای این پیغام بجنگ و جدل دست و بازو گشاده
لشکریان لاچار دست به تیغ کرده اکثری از
هجومیان را بقتل رسانیدند و از آنجا که هجوم عام
نهایت بود جمعی مقتول بعضی مجروح گردیده نظر
بر خروج و ازدحام بازگشت برگشتند این معرکه در محله
کلاشپور بظهور رسید بعد معاودت سپاهان مردم
هجومی از بس شومی محله مزبور را آتش در دادند و
اکثر محلات گرد نواح درین فساد بباد رفتند و
خصوصا در هر جا و هر محله تاخت آورده طبقه
هنود را انواع آزار عاید حال گردید و که
تقریر آن باعث طول مقال است و اموال
اکثر بیوپاریان در معرض تلف در آمده دور برگشت
تاریخ این فساد موافق افتاد بهر حال در همان سنه
عنایت الله خان میر احمد خان را طلب حضور کرده

بجای او

بجای او عبد الله خان را به نیابت مقرر نموده
روانه ساخت بعد ورود او در شهر شور و شر از
حد بیشتر جلوه ظهور یافت آن بدمست خود پرست
بدستور پیش از کردار بد خویش پس نیامده بخیال
محال در افتاده محال خاص را متصرف گردید و
از حاکم و ناظم اندیشه بخاطر نداشت از سستی
حکم او که اخبار بحضور رفت مومن خان را زور
آور و سخت بازو برگزیده بنظامت روانه
ساختند خان مذکور هنوز در هیره پوره توقف داشت
که اظهر خان دیوان باتفاق منصبداران شاهی
بکینه خواهی سمند غیرت را جولان داده محتوی
خان را با بعضی از اشرار بدشعار که درین کار با او
یار بودند بیست و یکم ماه ذیقعده سنه یکهزار و
یکصد و سی و دو بقتل رسانید غیر از ذخیره عصیان

محاصلی نکرد و باغوای آن ناستوده عالمی بباد رفت
بعد کشتن او عوام خودکام در محلهٔ جدی بل رفته
مردم شیعه را بانواع رنج و محن قرین از زن و مرد
صغیر و کبیر آن طایفه جاده نورد بادیهٔ عدم ساختند
که مال و اموال شان بتاراج رفت مومن خان
بعد ورود شهر شرف الدین بچهٔ او را نظر بر سر آسیمگی و
هجوم عام سرافراز ساخته بجای پدر جانشین کرد
چندان حکم او استحکام نه پذیرفت کار او رونق
نگرفت عنایت الله خان که در حضور بوزارت
مقرر بود بفحوای این رویداد اظهار نموده از
نظامت دست برداشت پس بتغیر مومن خان عبد الصمد خان
به ایالت سرافراز شده بنیابت خود فرمان نظامت
بنام عبد الله خان ده بندی فرستاده نیز بدستور گذشته
بنابر مخالفت خود استقلال مدد شرف الدین

چهار و پنجماه

چهار و پنجماه گذرانیده عاجز آمد عرضداشت بحضور نوشت
عبد الصمد خان باصغای رویداد فتنه و فساد بوفور کین
سمند جلادت زیر زین آورده باندیشهٔ تنبیه و تادیب
فسادکاران از حضور رخصت حاصل نمود با جمعیت بسیار
در سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار درین دیار رسید و
بمجرد ورود مدد شرف الدین را که واسطهٔ فتنه و شور بود
با جمعی از مفسدان فساد پیشه اسیر و گرفتار ساخت اکثری را
بقتل آورد و بسیاری را به نسق رسانید همگی مدت شش ماه
بکمال وحشت بسر برده روانهٔ لاهور شد ابو البرکات خان را
به نیابت در اینجا نشانید بعد انقضای مدت پنج شش ماه از روی
اخبارات دروغ دشمنانش که از و آزرده خاطر گردیده
بجای او حبیب خان جرار یکی از منسوبان خود روانه ساخت
تا یکسال حکمران بود در آن ایام نظامت این سرزمین از دست
عبد الصمد خان بدر رفته بتغیر او در سنه یکهزار و یکصد و سی

وشش اعظم خان از حضور شرف ترخیص یافته وارد
خطه گردید باجرای امورات ملک پرداخت در عهد او
واقع گیرانی غلات بشدت عظیم صورت ظهور پذیرفته که
هلاک مردم بدرجه اتم پدیدار گردید و غله و برنج حکم طلا
پیدا کرد القصه بعد چند ماه آتش قحط بفضل رب العزت
فرو نشست و دران هنگام مدت یکسال اعظم خان گذرانیده
بود معزولی یافت مرتبه سیوم عنایت الله خان
بنظامت این ولایت سرافراز شده به نیابت خود فخر الدین
خان را روانه ساخته یکسال و چند ماه گذرانیده دران
روزها عنایت الله خان در هندوستان بقضای خود در
گذشت خان مذبور را در کشمیر بود در عهد عالمگیر پادشاه
مادرش در هند رفته بوسیله اتونی در خدمت رب النسا
دختر پادشاه درجه اعتبار یافته چون قدم در تعرش
داشت در حرم خانه به بهانه طفلی طفیل مادر آمد و رفت
بی مزاحمت

بی مزاحمت بواب و دربان می نمود بمرور ایام بیاوری
طالع خداداد استعداد بهم رسانیده در حضور پادشاه
دستگاه منزلت یافته بعنایات شاهانه بهره مند گردیده
بعد فوت عالمگیر پادشاه بدستور در نزد شاه عالم بهادر
مقرب بود تا عهد محمد شاه بهمان عنوان میگذرانید
بعد وفات او عقیدت خان که بزیور عقیدت و اعتقاد
در خدمت پادشاه مزین بود بمرتبه صوبه داری خطه رسیده
به نیابت خود ابو البرکات خان را شرف امتیاز بخشیده تا
سه سال بفراغبال کار روا بود بعد آن در اواخر سنه
یکهزار و چهل و یک بسبب نالش مردم این حدود نظامت این
سمت از دست عقیدت خان بدر رفته بجای او اغر خان
وارد گردید در همان سنه داخل شهر شد تا ششماه بحسن نیت
کار روا بود بعده برهنمای بعضی قبیح اطوار پا از دایره
انصاف بیرون کشیده جاده نورد بادیه بیرحمی و نا انصافی

کشت ابوالبرکات خان را در آن زمان از طرف او صاحب کار بود
روانهٔ هندوستان نمود مردم شهر و اعیان وقت
را بجهت در نزد روشن الدوله ظفر خان که در حضور
بسرپرستی او تلاش داشت رفته از تیره رائی اغر خان
احوال روشن ساختند گوشگذار شد بتغافل گذرانید و
بمعاینهٔ اینحال لاچار اتفاق اجتماع نموده بر اخراج او
کمر سعی چست بستند تا مدت بمقابله بمدیگر روز بازار فتنه و
فساد گرم بود درینضمن روشن الدوله را در هندوستان
واقعه رو داده یقین او شد که اینهمه تیره رائی اغر خان و
دعای بد کشمیریان است باین گمان در حضور تغیر اغر خان شده
فرمان طلب برای او ~~طلبداشته~~ ارسال داشته پیش از آنکه بمقابلهٔ او در آید
کشمیریان هجوم آور گردیده قافیه اش تنگ ساخته بودند
بلاچاری همعنان خفت و خواری در سنه یکهزار و یکصد و چهل و
یک بمغلوبیت از راه باره موله بدر رفت در بدل او

امیر خان

امیر خان بایالت سرافراز شده چون ابوالبرکات خان
بدانحدود وارد بود او را به نیابت خود روانه نمود
در سنه یکهزار و یکصد و چهل و دو در اینجا رسیده مدت
دو سال مسند نشین حکومت شد در آن اوقات
امیر خان و احترام خان باقی یکی از متوسلان
خود را سرافراز ساخته بجای او روانه کرد اتفاقا در آن
وقت گیرائی غله رو داده بمجرد ورودش مردم عوام هجوم
آورده او از روی نادانستگی پروای خرابی شهر اندیشه
بیحرمتی خود بخاطر نیاورده عوام الناس را حکم کشیدن غله
داد آنها از قرار حکم بنگامهٔ فتنه و فساد نهاده بخانهٔ عنایت الله خان
داروغهٔ عدالت اشرف نام شخصی مفتی را از تیغ گذرانیدند
نیز بخانهای مردم غله دار رفته بعد تاخت و تاراج باتش
در دادند شور و شر در شهر پدیدار گردید ازین رو احترام خان
از پایهٔ حرمت افتاد درینضمن با ابوالبرکات خان کدورت

بهم رسانید فیمابین هر دو کس آثار نفاق هویدا گردیده
در صدد یکدیگر ماندند طرفین بجنگ در افتادند چون
مردم شهر راغب بطرف ابوالبرکاتخان بودند و
بعد جد و جهد موفور احترام خان تاب مقابله در خود
نیافته راه هند پیش گرفته بدر رفت ابوالبرکاتخان
بدستور مسند نشین شد بعد رسیدن احترام خان در آنجا
امیرخان فرمان نیابت بنام ابوالبرکاتخان ارسال داشت
بعد از چندگاه از حضور بتغیر او دلیرخان که شخصی از مردم
نایب بود بایالت مقرر شد خود در لاهور توقف نموده
دل مایل آمدن اینحدود داشت نیز از آن فرمان نیابت
بنام ابوالبرکاتخان فرستاد بفراغ دل در انصرام مهام
اهتمام مینمود از قضا دلیرخان در توقف لاهور جاده
نورد ممات گردید در سنه یکهزار و یکصد و چهل و هشت
یکی بسبب سیلاب که از بس افراط باران طغیان نموده

تا مدت

تا مدت در صحرا و خانهای بیرون شهر ساکن بود
اکثر از زراعت و خانه ها خراب شدند دوم زلزله
عظیمی ظهور یافته که یاد از روز قیامت میداد
خانهای بسیار در شهر و دهات از بنیاد افتادند و
عالمی بباد رفت قریب سه ماه مکرر و متواتر ولوله و
زلزله در تزاید بود اما چون روزهای اول اشتلم نداشت
بعد رفع اینحادثه ابوالبرکاتخان با اهل شهر فرو
داده توضیح اینحال اینکه قبل ازین چندگاه مردم بنیه
که زمینداران مظفرآباد هستند با ابوالبرکاتخان منازعت
رو داده جعفر کنت را که رئیس وقت بود باتفاق برادرانش
و توابین خود بنابر تنبیه آنها روانه ساخته در انصرام
اینکار سعی موفور بکار برده دفع نمود بعد معاودت آنحدود
چندان قدردانی در حق او نشده ازین سبب آزرده خاطر
گردید پس از انقضای اندک مدت مردم بنیه بار دیگر

بشورش برداشتند و باز جعفر کنت را بچهٔ خورد خود
منصبداران شاهی همراه داده روانهٔ بارموله ساخت
او بنابر آرزدگی سابق لشکریان دشمن را از در دوستی
درآمده تحریک استقامت و مقابلگی نمود از این جهت
منصبداران توهمات بهم رسانیده بی اجازت از
بارهموله برخاسته آمدند وقوع این واقعه مسخر بخصومت شد
جعفر کنت مردم شهر را با خود متفق ساخته باندیشهٔ جنگ
پل های شهر خراب کرده روادار فتنه و فساد گردیده
تا سه ماه بازار این شور و شر گرم بود بحکم ابوالبرکات خان
بقدر هشت هزار خانهٔ مفسدان بصدمهٔ آتش بباد
رفتند و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و نه این
معرکه بظهور پیوسته در آخر جعفر کنت باتفاق عموزادهٔ
ابوالبرکات خان در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه مردم پونچ
بکومک آورده هنگامهٔ حرب و ضرب برپا شد بعد تلاش

بسیار

بسیار ابوالبرکات خان بازی خود را سست دیده و
راه فرار پیش گرفت بجانب لاهور روانه گردید
مردم عوام خانه اش را آتش کشیدند بعد آن
خلیل الدین خان برادر یادگار خان ناظم مقرر
شده در همان سنه در اینجا رسید در عهد او مردم
خیره سر و حیله گر خصوصاً منسوبان جعفر کنت بخودرایی
و بی پروائی سر برداشته خانهای اکثر مردم بهانهٔ
غله داری و عداوت ایام های سابق بآتش در
دادند چون از روی او بندوبست شهر صورت نگرفت
لاچار شکایت بحضور نگاشته استعفای حکومت خود
روانه ساختن ناظم دیگر استدعا نمود چون کیفیت بی
انتظامی و خیره سری مکشوف خاطر پادشاه گردید فخرالدوله
بهادر را بنظامت ملک سرافراز ساخته در آخر سال
داخل شهر شد چند ماه بنظم و نسق تمام بانصرام رسانید

مردم فساد پیشه و فتنه اندیشه را بانواع زحمت و خواری
در شکنجه تعذیب در آورده از پا در انداخت اکثری را
بنابر هنگامه آرائی زیر فیل داد بعد فراغ نظم و نسق
شهر بعزم گرفتار ساختن جعفر کنت که بصوب سوپور
از مدت مصدر شور و شر بود روانه گردید او بشماع
این خبر تاب مقاومت در خود ندیده بجانب
کوهها رفت بدستش نیامد اخبارات قلع و قمع
مکرر بحضور رفت بتغیر او عطیه الله خان بچه
عنایت الله خان که مخاطب بنام پدر شده بود برتبه
ایالت سربلند گردید فرمان نیابت بنام عظام الدین خان
ارسال داشت فخر الدوله ازین حرکت نهایت آزرده خاطر
گردید او را قید نمود زر بسیاری گرفت قاضی خان را
از طرف خود نایب گذاشته روانه هندوستان گردید
بعد روانه شدنش عظام الدین خان او را معزول

ساخت

ساخت خود مسند نشین شد پیش از ورود فخر الدوله

حقیقت نادر شاه

در لاهور نادر شاه پادشاه ایران بعزم تسخیر هندوستان
در اواخر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک بعد تسخیر
کابل از پیشاور برای محمد پادشاه نامه فرستاد و
محمود پادشاه درین فکر بود که بعد چندگاه نادر شاه
با لشکر جرار وارد هندوستان شد محمود شاه هر چند
حیلها بکار برد و پیشرفت نشد و یارای مقاومت با او
ندید و لاچار در صلح زده رتق فتق مملکت را باو
واگذاشت و پیشکشهای نادره گذرانید نادر شاه
پیشکشهای او را پذیرفته تا مدت پنجاه و هفت روز
در شاهجهان آباد توقف داشت و سکه و خطبه بنام
خود جاری نموده محمد شاه را بر تخت دارائی تمکن
داده لوای عزیمت بجانب خراسان برافراشت
در روزهای بزم آرائی مطربه با حسن و جمال از خوش

بسندان محمد شاه در سرود سرائی و مجلس آرائی همدم صحبت بود
بنا بر آنچه لهجهٔ خوش و ناز و ادای دلکش پسند خاطر نادر شاه
افتاده هنگام مراجعت او را بحضور آورده امر کرد که
بگوای محبوب مرغوب در اینجا میمانی یا همرکاب می آئی
چون آن مطربه دل بر رفتن مایل نداشت باین دو بیت
بلهجهٔ خوش اختصار نمود رباعی من شمع جانگدازم
تو صبح دلگشائی ؛ سوزم گرت نه بینم میرم چو رخ نمائی
نزدیک اینچنینم دور آنچنانکه گفتم ؛ نی تاب وصل دارم
نی طاقت جدائی ؛ این ادای بجا نهایت بخاطرش
جایگیر شد مطلق العنان ساخت تکلیف آمدن
خراسان ننمود و خود لوای مراجعت برافراخت در وقتیکه
بسوی هندوستان توقف داشت اکثری او را نکهته
و بیگمانیه خوارزم پردهٔ حیا و آزرم ارزو برداشته
بعزم کینه ورزم سر از گریبان زیاده سری برآورده

باندیشه

باندیشهٔ دست درازی قدم بحدود خراسان گذاشته
بودند و در قصد انتقام آنجماعت کوشیده تنبیه بلیغ
نمود و الحاصل در سنه یکهزار و یکصد و شصت بمقتضای
امر قضا تیغ زهر آبگون بیرحمی و عاجزکشی را آب داده
بنا بر استیلا بر وساوس و توهمات قرة العین جهانداری
رضایع میرزا که مهین فرزندش بود از نظر انداخته
دیدهٔ جهان بین او را از روشنائی تیره کرده از غم این معنی
تغیر در دل او راه یافته آشفته مزاج گشت بظهور این فتور
اکثر سروران تربیت یافته بایالت سرافراز ~~یافتند و~~
بودند لوای مخالفت برافراشته اند و این معنی سبب شدت
ماده و از هر طرف اسباب نفرت و وحشت آماده گشته
حرکاتش از نظم طبیعی افتاد درین حال راه مروت بسته
باب ابواب برگشاد و بر اهالی و موالی غریب و ضعیف اسم

نویس گردید بدور و نزدیک و ترک و تاجیک آتش
این فتنه در گرفته اگر احیاناً احدی گردن از اقرار
بپیچید فی الحال طناب در گردنش پیچیدند بهر مملکت که
وارد میشد و تربیت مییافت چون شدت ضرب و ستم
از حد شد بیگانه و خویش خصومت اندیش گشته
هنگامیکه بعزم تتنه راهی بود در منزل فتح آباد جماعه از
قوم افشار که بپاسبانی سراپرده خاص اختصاص داشتند
بتحریک چند نفر سرکردگان افشار نیم شب داخل سراپرده
گشته اتمام کارش پرداختند تاریخ وفاتش چنین
نگاشته اند تاریخ مترس از کسی و بگو بیدریغ ها جدا شد
سر و پای نادر به تیغ ها ملخص آنکه فخر الدوله که از لاهور
فرمان ایالت حاصل نموده بکشمیر در رسید سکه و خطبه را بنام
نادر شاه رواج داد چهل روز در اینجا باستقلال بود

چون قبل

چون قبل ازین ذکر آن رفته است از اعیان و اکابران
این سرزمین آزرده خاطر و اندوهگین بود و از در
کین در آمده مردم را بانواع زحمت قرین ساخت
نادر شاه بعد معاودت هندوستان دخل تصرف
بممالک محروسه نکرده بدستور حکام چغتائیه متصرف
گردیدند عنایت الله خان که قبل از مخمسه نادری
بایالت خطه سرافرازی داشت بدستور باو تعلق یافت
بنابران مردم شهر و منصبداران شاهی باتفاق همدیگر
بکینه خواهی برساخته فخر الدوله را از شهر بدر کردند و
او باغوای بعضی اشرار در هفت چنار لنگر توقف انداخته
تا دو ماه بآزار مخلوقات و خرابی شهر دست درازی کرده
بعضی اطراف شهر را بآتش بیداد بباد داد اکثر مردم را
از روی خصومت و عناد بقتل رسانید از آنجا که از حضور

تغیر یافته بود نیز چون ایستادگی مردم بواقعی دید صلاح
در ماندن اینجا ندانسته روانهٔ هندوستان گردید و
عنایت الله خان ابوالبرکات خان که دران اوان در دنباله
گذران داشت به نیابت خود روانه ساخت بعد دو سه ماه
خود باینطرف آمده در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو
داخل شهر گردیده پنج ششماه با ابوالبرکات خان راه مودت و
دوستی می پیمود و در آخر فیمابین شان اتفاق اتفاق افتاد
بخصومت و عداوت کار روا گردیدند نوبت بمحاربه
و نزاع رسید و جنگ در میان واقع شد و عنایت الله خان
شکست خورده ابوالبرکات خان غالب آمد و عنایت الله خان
در شهر روپوش حبیب الله خان بچه اش فرصت گریز یافته
بطرف سوپور روانه شد همگی پانزده روز گذشته
که از زمینداران مظفرآباد کومک آورده بازگشت بجانب

شهر عنان

شهر عنان عزیمت برتافت ازینطرف ابوالبرکات خان
نیز با جمعیت روان شده در مکان هاره تربت تلاقی فریقین
دست داد این مرتبه ابوالبرکات خان خود را در برابر او سست دیده
فرار اختیار نمود بطرف پونچ روانه گردید عنایت الله خان
بعنایت الهی کامیاب گشته از جای اختفا برآمده بر مسند حکومت
قدم نهاد سررشتهٔ ملکداری چندان بدستش نیفتاد و دران
اوان ابوالبرکات خان چری بتحریک بعضی اهالی شهر که در هنگام
محاربه بسبب عنایت الله خان مصدر بی ادبی شده بودند و
برخی بامداد و کومک راجه ولی و راجه زمان زمینداران
پونچ با جمعیت لشکر و سپاه رو براه آورده در سواد شهر
داخل گردید بورود او حبیب الله خان بخلت و یاری بعضی
منصبداران شاهی مردم قشونی خود بمقابله برآمده در مکان
هفت چنار بکمال افتخار طرح محاربه ریخته بی آنکه حرب و ضربی
در میان آید رعب بیجگری بکسان حبیب الله خان گریبان گیر شده

ابو البرکات خان بمعاینهٔ این حال بلا تحاشی و اهمال دست از
آستین جلادت بر آورده در میان شهر جا گرفت هر چند
عنایت الله خان قبای استقامت بقامت خود پیراسته بود
لیکن نظر بر بیجگری ملازمان سر و سامان مقابلگی در خود
نیافته بکمال پختگی بجانب جامپور روانه گردید از آنجا بجانب
سوپور رفت بچه اش نیز در آنجا با او ملحق شده باتفاق
پناه بزمینداران مظفرآباد بردند مدت سه ماه به تعب و
خواری رنج و بیقراری در آنجا بسر برد بعد آن بوسیلهٔ مردم
پونچ از قرار قسم پوچ شان بشهر آمد چون دغا آیین
مردم کوهستانست از عهد و پیمان اندیشه نکرده بمجرد
ورود یکی از نوکران آن نا عاقبت اندیشان باتمام
کارش پرداخته بقتل رسانید در سنه یکهزار و یکصد و
پنجاه و سه این واقعه صورت ظهور پذیرفته پس ابو البرکات خان
بوفور افتخار مسند نشین گردید این اخبار بحضور رفت

اسعد یار خان

اسعد یار خان بخلعت نظامت اختصاص یافته او نیز
فرمان نیابت به ابو البرکات خان فرستاد و بخاطر جمعی تمام
بکار حکمرانی مستقل گردید و چون مردم کومکی پونچ بدغدغه
یاری او سر از گریبان سرکشی بر آورده طالب مطالب
بدخوئی راغب مقاصد کینه جوئی گشته با مردم شهر بغالب
سلوکی رفتار مینمودند ازینجهت از بدمزاجی و خیره سری
آنها به تنگ آمده بعد شش ماه بحسن تدبیر بدر کرده
باندیشهٔ کین وارد این سرزمین گردیدند بعد از جد و جهد
موفور منهزم و مقهور گشته مانند بخت برگشتهٔ خود بار
برگشته در اطراف شهر ثبات قدم ورزیدند گاه گاه سر سرکشی
می برداشتند و نیز در خبرداری و پاس تغافل و اهمال نمود و
شبی آن بدسرشتان فرصت یافته بر خانهٔ نواب تاخت
آورده توابع و لواحقه او را آزار دادند خود در خانه
نبود درین هنگام بسر وقت در خانه رسیده آن ناکسان را

بند نمود راه بیرون شدن نداد و سه روز در آنجا بودند
بعد آن راجه ولی را بمعه توابین خود در شهر وارد بودند
از هر جا جمع آورده بقدر چهار صد نفر از تیغ گذرانید
خود را و مخلوق را از بلا رهانید معاوضه این تردد نمایان
خطاب بهادری خلعت شایان از حضور برای او رسید
این معرکه در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج بظهور پیوست
دران اوقات در اوسط شب ستاره دم دار طلوع
مینمود مدتی از طرف افق ظاهر میگردید بتجربه محاسبان
فلکی اثرش زحمت خلایق است در آن روزها آثارش
پدیدار شد بهر تقدیر خان مذبور با وصف کمال دانائی
در هنگام عرض نفسانی اصلا امورات ملکرانی نمیکرد
چنانچه نبر الله نام یکی از ملازمان خود را به تهانه داری
کامراج استقلال داده زمام اختیار سپاهی و لشکر در دست
او سپرد آن حق ناشناس پاس نمک منظور نداشته و

بشور انگیزی

بشور انگیزی پرداخته با مردم پونچ و مظفر آباد در ساخته
دست تطاول در مال و ناموس مردم انداخته بعد چندگاه
پرده حیا از رو برداشته رو بسوی شهر آورد و روبروی
ولینعمت خود در صدد محاربه و مجادله بایستاد و مردم
شهر با خان مذبور اتفاق نموده آواره دشت ادبار
ساختند هنگام مراجعت بصدد عداوت در تاراج
و سوختن محله جدی بل حکم کرده محلات آن نواحی بآتش
در داد و مرادات خان پیشکار صوبه را با جمعیت
لشکر بتعاقب نبر الله روانه ساخته طرف شادی پور و
اندرکوت تلاقی فریقین دست داد لشکریان اینحدود
حرکت نموده بر سر غنیم لیم ریختند و از قرار اتفاق مردم
خود بزیمت خورده راه فرار پیمودند چون دریای
بهت طغیان آب بسیار داشت هنگام معاودت از
سر آب گذشتند آب از سر ایشان بگذشت مرادات خان

با جمعی لشکریان غرق آب گردیده معدودی از
ورطهٔ هلاک رهائی یافته بسلامتی جان بساحل مراد رسیدند
چون باد مراد بجانب نبر الله برگشت دغدغهٔ غرور
بخاطر راه داده قدم جرات پیشتر نهاد مردم بهار و
کشتوار که بکومک ابو البرکات خان آمده بودند و باغوای
کوتاه بینان نفاق از راه اتفاق به نبر الله مقهور الله
در ساخته دست تاخت و تاراج بشهر و پرگنات کامراج
و مراج دراز ساختند نام النویس تاریخ این فساد
موافق افتاد در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت
این واقعه صورت ظهور پذیرفت القصه ابو البرکات خان
از حکومت ناموس مایوس گشته قرین فسوس و افسوس
در خانهٔ خواجه میرزای نقشبندی پابندی گزیده
متواری شد نبر الله با جمعیت سپاه در شهر آمده
مردم را قرین ناله و آه گردانید بعد رفت و روب و

کنده کوب

کنده کوب او را از آنجا برآورده باختیار خود واگذاشت
ششماه بادم و دستگاه حکمرانی نموده خذلان و گناه ذخیرهٔ
عاقبت خود ساخت در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت
ایالت این ولایت از حضور بنام صفدر جنگ مقرر شده
به نیابت او شیر جنگ بهادر وارد گشت در عیدگاه رخت
اقامت برگشود بمجرد ورود ابو البرکات خان را حاضر
آورده روانهٔ حضور نمود مفسدان و معاندان سیه روزگار
را بانواع زحمت و خواری گرفتار آورده بسزا رسانید و
نبر الله را بتقریب نوکری از کامراج طلبانیده دو سه روز
بطریق مدارا با او کار روا شد در آخر بنا بر سرکشی و خیره سری
هنگام سلام آن نافرجام را گرفتار ساخته باتمام کارش
پرداخت سرش بحضور فرستاد بمضمون اینکه سر بریدهٔ خدا
ندارد کار روا شد ابو البرکات خان بحضور رسیده بعد دو ماه
بقضای طبعی درگذشت الحاصل شیر جنگ بهادر مدت ششماه

اوقات مردم خیره سر و سرکش بانواع عقوبت تنگ ساخته
بسیاری از مفسدان رهگیرای بادیهٔ هلاک ساخت تا نظام
امورات ملکی و مقدمات کوهستان چندان نه پرداخت
افراسیاب بیگخان را به نیابت خود در اینجا گذاشته روانهٔ
حضور گردید و در عهد حکومتش بعد چندگاه بحدی قحط
غله نمودار شده که ذکر آن ناکردن اولیست ازین سبب
مردم بسیار بهلاک رسیدند و بهر رنگ گرمی آتش بلا تا شش ماه
بالا بود و چون هنگام فصل رسید بفضل الهی اندک ابواب
ترحم بر روی خلایق مفتوح گردید دران اوان خواجه
علاء الدین نقشبندی حاجی عتیق الله نامی باغوای
بعضی نالش گیران فروشی سر بشورش برداشته طرف
زینه کدل باجتماع عوام هنگامه آرا گردیدند با فهام
اینکلام افراسیاب بیگخان ملازمان خود را حکم تنبیه و تادیب
آنها نموده بسیاری از عوام از تیغ گذشتند چند محله

اطراف

159

اطراف زینه کدل بآتش بیداد بباد رفتند و روز دوم
خواجگان نقشبندی را معه هاشم پاندی رئیس وقت
روانهٔ حضور و حاجی عتیق الله را که در معرکهٔ محاربه
جرات و جسارت از حد داشت مقتول ساخت در سنه
یکهزار و یکصد و شصت با وجود موجودات غله قحط فرمایشی
وقوع یافته باعث آزار مردم گردید نیز شدت وزیدن
باد بحدی جلوهٔ ظهور داد که عالم تنگ و تاریک شد و
مخلوقی بهلاکت رسید مرتبهٔ دوم باز شدت سیلاب
بنوعی عنان تاب گردیده که بنیاد عالمی خراب و زراعات
و محصولات همگی بآب رفت سببش اینکه هفت شبانه روز
باران غیر موسم علی الاتصال بارید آشوب طوفان
هویدا گردید طغیان ملک تاریخش بقلم آمد بقدر سی هزار
خانه و پل دریای بهت رو بویرانی نهادند و دران

اوان نادرشاه پادشاه ایران در سنه یکهزار و یکصد و
شصت بنابر بیباکی و سفاکی که در اجرای گذشته تحریر یافته است
از روی عناد و بیداد بدست قوم افشار بقتل رسید و
در سلطنت او احمد شاه درانی ملقب به احمد خان بود در زمره
صحبت سرافرازی داشت بحکم او بطرف هرات و غیره ممالک
بنابر تحصیل باج و زکات مامور بعد فراغت خزانه نقود
گرفته روانه حضور بود از آنجا که ناگهان کشته شدنش بظهور
پیوسته در باب مرگ او گفته اند و نظم سرشت سر قتل و تاراج
داشت ۞ سحرگه به تن سر به سر تاج داشت ۞ بیک گردش
چرخ نیلوفری ۞ نه نادر بجا ماند و نی نادری ۞ چون بظاهر
جمعیت خزانه و نقود بباطن افضال باری بازداشت در قندهار
علم اقامت برافراخته کوس جهانداری بنواخت قلعه محکم
در آنمکان انداخته بامورات فرمانروائی پرداخت

پای تخت سلطنت

پای تخت سلطنت خود قرار داد و دران اثنا سردار
جهانخان درانی بامیرائی یکی از عمدهای امرا او
کاغذی بنام افراسیاب بیگخان بدین مضمون نگاشته
که از روی آینده و رونده آن دیار بوضوح پیوست
که کشمیر جنت نظیر در لطافت آب و هوا بی مثل و
دلپذیر است بنابران اقتضای خاطر چنانکه سری
بدالحدود کشیده چندگاه بسیر و تماشای آنگلزمین
ابواب فرحت بر روی دل مودت آیین گشوده اید
افراسیاب بیگخان در جواب نوشت که الحق هرچه
در تعریف و توصیف این سرزمین نگاشته اند چنانست
بلکه زیاده ازان هرگاه عنان عزیمت باین ناحیت
مصروف شود اینجانب مع تحایف و هدایای این بلاد
تا آنروی دریای مظفرآباد استقبال خواهد نمود آخر
اینحرف در پرده مانده جوابی درو نمود در آنضمن

اهالی شهر ازو آزرده خاطر گشته یک یک عرایض همین
عنوان بدرگاه احمد شاه درانی نگاشته اند که در ملک
کشمیر افراسیاب بیگخان با معدودی لشکر ناظم است
اگر کسی از حضور بنظامت مامور شود دست بسته بدست
او خواهم داد ناگاه قاصد در راه بدست ملازمان او
گرفتار آمده کاغذهای اهالی و موالی شهر از نظرش
گذشتند او بخشم نویسی این رمز حوصله خود فراخ
ساخته صباح هنگام سلام خطوط بدستشان داد و
زمانی اظهار کرد که مردم نفاق پیشه در میان ما و شما
که خیرخواه نیک اندیشه اند بفحوای اینکه فرد باهم نکو که
اهل جهان متفق نیند دارند اتفاق ولی در
نفاق هم در منافقت و نفاق اتفاق دارند و
اظهارش باین توقع بود شاید که پشیمان شده از راه
رخنه اندازی باز آیند و بخاطر آنها در رسید که
هر چند نواب

161

هر چند نواب در اظهار راز اندیشه نکرد لیکن بنابر
آزردگی روزی به تدارک این مذکور خواهد کوشید
باین گمان در صدد کار بیشتر افتاده به تردد و تلاش
از درگاه پادشاه درانی عصمت الله خان
بصوبه داری آوردند و جمعیت در سنه یکهزار و
یکصد و شصت و یک از راه توسه میدان داخل شده
بر گریوه چیره او در علم استقامت برافراشت و
ازینطرف افراسیاب بیگخان نیز بمقابله در آمده
اهالی شهر بظاهر همرکاب او بباطن خواهان تسلط
عصمت الله خان بودند در هنگامه محاربه لشکریان
جانبین حمله های رستمانه ترددات افراسیابانه
بکار برده بعد حرب و ضرب موفور افراسیاب بیگخان
منصور عصمت الله خان مقهور گردید و اهالی شهر

از وقوع این واقعه او را راهبر گردیده همراهی مردم خود
از راه دور نامه تحریک آمدن شهر نمودند افراسیاب
بیگخان باستماع این خبر مع لشکر بدانحدود روانه شده
در موضع پاندخ محاربه طرفین سر نو وقوع یافته و
این مرتبه بعد جد و جهد بسیار افراسیاب بیگخان منهزم و
عصمت الله خان مظفر گشته بجانب شهر آمد بورود
نوشهر ناگاه یکی از سپاهیان هزیمت خورده که در یکخانه
سر راه مخفی بود بگوله تفنگ کار او ساخت در حال
جان داد پس افراسیاب بیگخان با وجود هزیمت
قرین فتح و نصرت شده بکار حکمرانی و تنبیه معاندان
دست و بازو برگشاده جمعی از فساد پیشه بقتل رسانید
علی الخصوص خواجه ظهیر بلدیمری که سرکرده آنها بود
بانواع خواری بقتل رسانید بعد حکمرانی نه سال و

ششماه

ششماه یکی از مقربانش باشاره مفسدان شوم مهموم
ساخته اعیان شهر بعد وفات او احمد علی خان
بچه اش را که از حرم کشمیری تولد یافته قدم در صغر سن
داشت بحکومت برداشته یکنیم ماه زمام حکومت
در دست او بود بعد او ملک حسن خان نامی از
متوسلانش سه ماه امورات ملک را دخل و تصرف
نموده دران ایام اکابران وقت عرضداشت بدرگاه
محمد شاه پادشاه هندوستان در خصوص روانه
ساختن ناظم ارسال داشتند و دستخط عرضی شان
باینعنوان شده که تا رسیدن حاکم حضور میر مقیم که
رئیس شهر است قایم مقام نیابت بوده مسند آرای
امورات ملک باشد از انقرار نامزده کارروائی
احکام داد و ستد گردیده یکی پنجماه گذرانید و دران
ایام ابوالقاسم خان بچه ابوالبرکات خان را که در محله

کلاشپور سر براره تنبل سکونت داشت رگ غیرت بجوش
آمده در فکر افتاد که با وجود حاکم زاده ها رتبه نیابت
شایان میر مقیم نیست پس روزی با جمعی از بود او باش
از راه ناله مار بنا بر خصومت و پرخاش در محله صفا
کدل که مسکون او بود روانه گردیده میر مقیم از استماع
این خبر تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیش گرفت بصوب
لاهور رفت در آن حین احمد شاه درانی بقصد تسخیر
هندوستان چابک زن گردیده در آن سرزمین توقف داشت
در اوایل سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش هجری این واقعه
صورت ظهور پذیرفت و نیز درین اوان تسلط فرنگیان
در هندوستان شده بعضی والایات گرد نواحی کلکته را
در حیض تصرف در آوردند و مدعا که پادشاهی چغتائیه
درجه تنزل گرفت الحال آمدیم بر پادشاهی درانیان
که در کشمیر حکمرانی کردند داستان در توضیح کوایف
افاغنه

سوکهون گوشه
راجه
در ... ر

افاغنه که در کشمیر فرمانروائی نمودند احمد شاه درانی
که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش در لاهور بوفور شر و شور
توقف داشت از کشمیر خواهش بخاطرش نبود میر مقیم که یکی
از رئیسان این سرزمین است بتحریک او حکومت اینجا از
خاندان چغتائیه بیرون رفته در تصرف افاغنه قرار گرفت
ناله و افغان تا دور حکومت شان درینمکان بود چنانچه
در حسب حال آن آدمان ستم رسیده بیان کرده است فرد
ای دل همه خوف و همه هم است درین شهر ها کن عزم سفر فتنه
مقیم است درین شهر ها الغرض میر مقیم بمجرد ورود بعرض پادشاه
درانی باین عنوان رسانید که ملک کشمیر که بغایت
وسیع و دلپذیر است درین جزو ناظمی و حاکمی در آن مکان
امکان نه و چند نفر ربوده و اوباش بحکمرانی تلاش
دارند اگر کسی از درگاه سلطانی بهمراهی این دو تنخواه بان
نواحی راهی شود بافضال یزدانی و الطاف خاقانی

ملکی چنین وسیع طولانی در حیطهٔ تصرف خداوندی بی زحمت و
رنج در آید قصوری نیست استدعای او بغیر اجابت مقرون
شده عبد الله خان ایلک افاسی را باین امر خطیر نظام کشمیر
مرخص ساخته در آخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و شش وارد
خطه گردید ابو القاسم خان که مدت شش ماه حکمران بود و
باستماع اینخبر تکاور مردانگی راجولان داده خیلی المقدور
در مقابل قصور نکرد در آخر از روی کمی لشکر برخی نابر
نفاق اهالی شهر تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیمود
لشکریان غنیم بیخوف و بیم تعاقب شتافته او را اسیر و
گرفتار ساختند چون قرین فتح و ظفر دین شهر دهلی گشته
چند روز ربعد دستبرد مال و منال افاضی و ادانی چشم
از باز خواست یزدانی پوشیده بوجهی قصور ننمود اسباب
موجودی دولتخانهٔ پادشاهان چغتائیه را که تا آنزمان
الی ان کی کان بی خلل بود متصرف شد در آزار مردم شهر

تا دستداد حرفه ز تظلمی از روست نداده مدت شش ماه بهبودی و
خدا ناترسی تظلم و تسلیم نکذرانیده یکی از مقربان خود به تباشت
مقرر راجه سوکجیون را بصاحبکاری مستقل نمود ابو القاسم
راه سوکجیون
مصاحبکاری
را همراه برداشته روانهٔ حضور شد مبلغی خطیر عبارت از
کرور روپیه نقد سوای اسباب و دولتخانهٔ پادشاهان چغتائیه
که در درون قلعهٔ کوه ماران بود هنوز آثارش هویدا
از کشمیر همراه برده ابو القاسم خانرا از نظر پادشاه
گذاشت و نابر رشادت و کاردانی مورد الطاف خاقانی
گردید چندگاه در آنجا بسر برده روانهٔ هندوستان شد
بانطرف وفات یافت چون او در فکر شعر و سخن و تنگاه داشت
این دو بیت از طبع زاد او در قید قلم می آید رباعی
بر گرد عارضت خط ریحان نوشته اند یا بوستان بگرد گلستان
نوشته اند / نوشت همچو من کسی اوصاف زلف تو جمعی
نوشته اند پریشان نوشته اند / باعث خرابی کشمیر اندای

VeryPDF Demo

عمل ایلیک افاسی است پرسیدم از خرابی گلشن زباغبان
افغان کشید و گفت که افغان خراب کرد الحاصل نایب
ایلیک افاسی که در وارسی امورات ملک اجرای احکام
وقوفی نداشت راجه سوکهجیون که بزیور فهم و فراست
آراسته و پیراسته بود باتفاق او مدت یکسال کار
روا شده در سنه یکهزار و یکصد و هفت و شصت وجود
خود بخلعت سرکشی بر هفت کرده کوس بغی بنواخت بامورات
حکمرانی باختیار خود پرداخت کار بجایی رسانید که
جمعیت لشکر ترتیب داده نهال خیال تسخیر بعضی اطراف
پنجاب در چمن خاطرش قد کشیده و بدانحدود روان شد
کاری نساخته باز معاودت کرد بدستور حکمران شد
در سال دوم حکومتش بخواهش ربانی گیرانی غلات گردید
کافه مخلوق را انواع زحمت رسید راجه مسطور نظر بر
خیر عام محله بمحله رسید اذوقه مردم بقرار اسم نویسی خانه

بخانه

165

بخانه مقرر ساخته بحساب یک آنه آثار برنج از مال موجودی
خود روزمره میداد و لک خروار شالی بصیغه تخم و تقاوی
برعایای پرگنات تقسیم نمود از انبار غانیجال در زیر
مزارعان باقیست ازینجهت کافه انام را فراغت تمام
تا هنگام فصل حاصل و متواصل گردید میرزا ابوالحسن خان
نامی را بصاحبکاری داده بتدبیر و مشوره او بکار ملک
می پرداخت در آخر میان شان رنجشی راه یافته روزی
آن قباحت نافهم راجه را در باغ مطلوب تکلیف ضیافت
نموده خاطرش در ضمن مطلوب فساد و عناد بود حویلی آنجا را
از باروت انباشته تا در حین ورود آتش در داده او را
نابود سازد و در راه از آن اندیشه باطلش وقوف یافته بازگشت
در دودمان خود بمحله نواب بازار مسمی بباروت خانه
که در آن هنگام مقام بود باش حکام در آنجا مقرر بود و
جا گرفت ابوالحسن خان بر قباحت فهم خود پی برده شتاب

پل های دریای بهت را همگی خراب کشتی ها را جمع ساخته در
قابوی خود نگهداشت چند روز بکمال شر و شور بهجوم
عوام خام بکمان خود پختگی بکار برده نگذاشت که احدی
از مدعیان باینطرف عبور نماید بعد انقضای چهار و
پنج روز دلاوران کارزار تیغ جلادت را جلا داده
با شمشیرهای برهنه بوفور کینه از دریای بهت عبور
نمودند بر مردم عوام که سر بشورش برداشته بودند ریخته
مخلوقی را بیدریغ زیر تیغ آوردند خانه ابوالحسن خان
بصدمه آتش خاکستر گردید پس لاچار چاره کار در فرار
دیده روانه پونچ گردید چند مدت در آنجا بسر برده بادیه
نورد بادیه ممات شد چون در سلطنت پادشاه درانی
چندان استحکامی نبود راجه سوکهجیون بی تردد اندیشه
بحکمرانی اشتغال مینمود آخر الامر احمد شاه درانی در لاهور
آمده از راجه رنجید دیو که دران حین حکمران چکله

جمون

جمون سرکرده بیست و شش راجه الحدود بود و بدانطرفات
دستگاه کلی داشت شصت هزار خروار شالی از کشمیر در
جاگیرش مقرر استدعای کومک نموده نورالدینخان
بامیرائی را با لشکر بیشمار بمعه کومک راجه جمون از
لاهور باین امر مامور ساخت از راه توسه میدان
داخل شده در پرگنه دنیسو پای ثبات افشرد
راجه سوکهجیون نیز با جمعیت پنجاه هزار پیاده و سوار
بمقابله در آمده در چیره او در خیمه زد در آنجا
بخت مل نام یکی از مقربانش از روی سیه درونی
و کم بختی بی جنگ و جدل برخاسته رفته بظهور
این فتور شکست درست در قشون او راه یافت
چون آثار برگشته بختی معاینه کرد راه گریز پیش گرفته
بدست آسیابانی اسیر افتاد و آسیابان
بی تعلل و اهمال در چشم زدن او را از نظر نورالدینخان

گذرانیده آن نا انصاف در عین بیرحمی طرفة العین
میل در چشمانش کشیده همراه خود بشهر آورده بعد از
چند روز مردم لشکری خود همراه داده روانه حضور ساخت
در هنگام سواری در حضور رسید پادشاه چشم الطاف
باز پوشیده نگاه بجانب او نکرد در همانجا زیر لگد
کوب اسپان آمده ازین دار بیمدار دیده بربست
چون در شعر و سخن شاعر بود در هر وقت روز پنجشنبه
سرای وقت می نمود پیش از وقوع این واقعه این دو بیت
میخواست از زبان او سر زده بود و در حال مشاهده
دیده رسید قطعه چشم از وضع جهان پوشیده به سر بسر
احوال آن نادیده به گر دهی شیرین دهد زهرت عوض
زین سیه مار جهان ترسیده به مدت هشت سال و چهار ماه
و هشت روز بر مسند حکومت تمکن داشت در اوایل
یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج نور الدین خان بامزائی

بی محنت و رنج

167

بی محنت و رنج داخل شهر گردیده مدت دو سال با احسان
و نیکنامی و دشمن گذاری و دوستکامی بسر برده از قرار
طلب حضور روانه شده بجای او بلند خان بامزائی
سربلندی حکومت یافته در آخر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و
پنج شش وارد گردیده مردی عالی همت و نازک مزاج بود
در عهد حکومت خود تمامی خواص و عام را راضی و شاکر
ساخت در سال دوم حکومتش شدت زمستان بدرجه اتم
اشتلم نموده همگی دریاها یخ بست شدند بعد انقضای مدت
دو سال از قرار طلب حضور از کشمیر بدر رفت از بسکه
سالخورده بود در چکله چون نقد حیات سپرد بتغیر او کرت
ثانی نور الدین خان بامزائی بصوبه داری مقرر شده
در اواخر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت وارد شد
میر مقیم کنت و مهانند پندت در بانجام مهام اهتمام
داشت در آن ایام صاحبکاران وقت را بنابر حسد و

کینه تخم معاندت در مزرعهٔ سینها سرسبز گردیده و
اتفاق نفاق افتاد و چون داد و ستد ملکی و مالی
تا آنچنین مابین و ارباب دیگر در هنگام دو فصل که عبارت
از ربیعه و خریفه باشد در معرض تحصیل ناظم و حاکم
می آمد اهل خریفه و دوکاندار بازار را باجی و خراجی
مقرر نبود و ازین رو عامل و اجاره دار هر محال بفراغبال
تا شش ماه بحسب دلخواه گذران داشت متوسلان مهانند بندت در
که بذمه داری ادای مالیات شهر و پرگنات مستقل بودند
منسوبان میر مقیم که از اجاره داری برکنار بجاگیرداری
اوقات گذاری داشتند بضد و عداوت همدیگر چنین
مقرر کردند که مالیهٔ واجبی را اجاره دار ماه بماه
بسرکار برساند لاچار آنها ازین دار گردیده چند ماه
بسر بردند و از بسکه آتش فتنه و فساد نایرهٔ کینه و عناد
حسب الخواهش خالق العباد در اشتعال ازدیاد بود و

قابوجویان

قابوجویان پویان راه بیمروتی و ناانصافی شده کرت
ثانی بوفور معامله نافهمی و نادانی قطع نظر از چه پیشگامی
و دوست رنجانی نموده با دل فسادت منزل خود ها
اندیشیدند که تا مدت یکماه نیز مدعیان را فراغت حاصل است
لازم که قسط روزمره مشخص میگذاریم پس از بس حسد
قسط روزمره بنا شده ازین اندیشهٔ ناپسند حال
ساکنان اینجا اختلال پذیرفته قصوری کلی در احکام
امنیت راه یافته سررشتهٔ فارغبالی اهالی و موالی
برهم خورد مختصر که گذران باشندگان اینمقام تا آنزمان
با امن و امان در گذر بود کاربردازان زمانه را که
در میان همدیگر در منافقت واکردند باب مروت و
انصاف زنجیر شد هر کس جدا جدا در دربار راه یافت
ازینمی دست قدرت ظالمان زور و قوت یافته
کشمیریان قرین ناله و افغان زیر دست مردم ولایت

دور دست شدند رفته رفته کار بجای سر کشید که تا باین
غایت رسید از آنجا که نور الدینخان حکم را باختیار خویش
روز بازار نیافت در فکر کار افتاده حکیم میر نام یکی
از قانکویان کوهیامه که با میر مقیم عداوت داشت
بدست آورده بکشتن او مامور ساخت طمانچه بدست او
داده نام کیلاس پندت در بران ثبت نمود او را
ذهن نشین کرد بعد اتمام کار طمانچه در همانجا بگذار که آتش
فتنه در میان هر دو فرقه شعله ور شود کار ما رونق پذیرد
آن بد اندیش شبی فرصت یافته از راه دریچه جائیکه
میر مقیم بخواب بود اندرون شتافته بگوله طمانچه
کارش تمام ساخت چون چنین شد آنها را یقین گشت
که اینکار سراسر ضرر از خانواده در صورت پذیر گردید و
لیکن در اصل چنان نبود صباح که این خبر اشتهار یافت
نور دین خان خود بعیدگاه رفته بظاهر بماتم داری پرداخته

افسوس خورد

افسوس خورد و ابستگانش را دلدهی نمود بباطن کار
خود ساخته شراره خیبد در خرمن امن و امان کشمیر
انداخت بعد چندگاه فقیر کنت بچه اش را از ینقصه
جانکاه قرین ناله و آه راه فرار پیموده نزد راجه
رستم حاکم پونچ رفت چند مدت در آنجا بسر برده
چون ایامهای محمود قرین حال خود ندید پس بامید
سود در پیش راجه تنه سلطان محمود نبیه در مظفرآباد
بعین استعداد رنج و بیداد رفته اوقات گذاری
به نکبت و خواری مینمود کیلاس پندت در هر صاحبکاری
مقرر و موقر بود و نور الدینخان لعل خان نام شخصی
در زمره هواخواهان خود استقلال کمال داده از
کرده خوانین دیگر پایه اعتبارش بیشتر افزوده آن
خود رای بی پروائی برده در پرگنه بیروه در موضع
زونجو بنای قلعه گذاشت قوم خویشتن را در آنجا ساکن

ساخت بعد چند مدت نور الدین خان را طلب حضور
شده جان محمد خان خواهرزادهٔ خود را نایب
منایب گذاشت لعل خان بمقتضای بیجوهری دست بیداد
بآزار مردم دراز نموده خصوصاً با مردم طبقهٔ هنود
از در کین درآمده بوجهی کوتاهی نکرد دران عهد
بنوعی گیرانی غله رو بداد که همگی خاص و عام برهم شدند
چندگاه بفرط بی انصافی و تیره رایی اوقات گذار
بود در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه خورم خان
بنظامت از حضور مامور شده بعد طی منازل
وارد گردیده لعل خان پس از جد و جهد بیحد قابوی
مقابله در خود ندیده در قلعهٔ خود جست همگی مدت
سه ماه بسر رسید که فقیر کنت بامداد و عنایت سلطان
محمود بنیه در قصبه سوپور بقصد شر و شور آمده و
لعل خان نیز از قلعه برآمده با جمعیت سپاه در نزد
آنها رفت

آنها رفت خورم خان باستماع این اخبار لشکریان خود و
اعیان شهر و کیلاس پندت در گرفته بعزم مقابل مفسدان
روانه گردیده امیر خان جوانشیر را که سر فوج لشکرش بود
بجهت محافظت راه بارموله روانه ساخت بمجرد شنیدن
این خبر سلطان محمود و فقیر کنت و لعل خان از سوپور
برخاسته از راه کوهیامون در دورهامه آمدند
چون فقیر کنت را اعتباری نبود مردم بنیه درین بودند
که او را دست بسته بدشمن سپارند خورم خان که بطرف
دورهامه رسید روز دوم کدام دو بی آشنایی مردم
را شست و شو داده بآفتاب گذاشته بود دران
حین چوپانی نیز مواشان بحرکت آمدند رعب و هراس
گریبان گیر حالش شده بی جنگ و جدل روی بجانب
شهر گردانید هزیمت بقشون او رو داد همگی یک شب
با تاب و تب بسر برده در موضع راموه روانه شد

در آنجا استقامت نمود تا سه روز کسی از مدعیان شهر نیامد
چون بواقعی دریافت گردید که شهر خالیست پس بکمال فارغبالی
و دلیری از آنجا حرکت نموده بیشتر روانه شهر گردید و
در خانپور فیمابین تلاقی شدند و دست بردی
بکار بردند در ضمن جنگ لعل خان زخم شمشیر برداشته
یکچشم او از کار رفت پس خود را کنار کشیده بطرف
پرگنه بیروه روانه شد خورم خان از آنمکان برخاسته
در قصبه شیپین نشست فقیر کنت بشهر آمده امیر خان جوانشیر
که در قصبه باره موله اخبار بزیمت شنیده از آنجا حرکت
کرده از راه شهر روانه شیپین شده با خورم خان
ملحق گشت هر چند او را در خصوص برخاسته آمدن
ملامت نمود فایده نبخشید لاچار از راه جمون با دیده
اشکبار و دل پر خون روانه حضور گردید و فقیر کنت
و مردم بینه در شهر بحدی تاخت و تاراج کردند که

شور و قیامت

شور قیامت صورت ظهور یافت علی الخصوص طبقه
هنود بضد و عداوت تعصب مذهب بوفور کینه و
غضب بی اندیشه خوف خدا و قهر انبیا بانواع
آزار رنجانیده اکثر را بقتل رسانید خانهای شان
بآتش بیداد در داد لعل خان را پیغام آمدن شهر
نموده بود آنحیله گر بدر تغافل زده نیامد پس
فاضل کنت برادر خود را باجتماع لشکر دنبال او روانه
کرده چون او تاب مقاومت در خود ندیده لاعلاج
قلعه خود را آتش کشیده روانه پونچ گردید و چندگاه
در آنجا بخیال پناه بسر برده در آخر بمرضی صعب گرفتار
آمده جان داد نتیجه کردار بد خود یافت الحاصل در
اواخر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد نورالدین خان
بامرائی بحکومت کشمیر مامور شده در پونچ رسید و رخت
اقامت در آنمکان برکشاد چون فقیر کنت در شهر تسلط

تسلط بهم رسانیده کوس لمن الملکی می نواخت از بادهٔ
مردافکن نخوت و غرور مست و مخمور گردید شب و روز
باشتغال خوردن شراب و شنیدن چنگ و رباب مایل
بود نور الدین خان برای او پیغام فرستاد بالفعل
اینجانب بامر پادشاهی در اینجا رسیده فی مابین ما و شما
رابطهٔ دوستی قدیمی است لازم آنکه بمجرد ورود کاغذ
پیشوا برآمده خود را بملاقات ما برسانی تصرف
ملک و اجرای امورات محول بشماست ما را فقط نام نظامت
و حاکمی اکتفاست فقیر کنت از روی خودبینی او را
بنظر نیاورده در میدان ضد و عناد پای افشرده
خانمدنور باستماع اینخبر از پتونج کوچ نموده از راه
توسه میدان درآمده در مکان زالاگرز خیمه مقاومت
افراشت ازینطرف فقیر کنت با جمعیت لشکر بتنبیه مقابله
نموده چون روز برگشتگی داشت طاقت مقاومت

در خود

در خود نیافته بی جنگ و جدل شبانه در کشتی نشسته
پناه بقوم بنیه که با آنها ربط خویشی داشت برده
بمجرد ورود بدانحدود بعلت بیماری تب جان داد
مختصر که مدت یازده ماه باینحال استقلال داشت
بعد بیرحمی او نور الدینخان بامورات ملک و
تنبیه مفسدان پرداخته مدت دو سال بسر برد چون
کیلاس پندت در از شهر بدر رفته در حضور میگذرانید
درینضمن با نور الدینخان از روی یاده گوئی تیره
درونان سازش نداشت در سنه یکهزار و یکصد و
هشتاد و سه مرتبهٔ دوم خرم خان بتحریک او
از حضور احمد شاه درانی فرمان ایالت حاصل
نموده در همان سنه وارد گردید نور الدینخان
بمجرد رسیدنش با مال و دولت بسیار ازین دیار بیرون
رفت از آنجا که مردی خواجه بود در حکمرانی و

فرمانروائی مروت مردانه نداشت امیرخان جوانشیر
که از حضور سر فوج لشکر مقرر خود را سرکرده قشون
او میخواند بعد انقضای اندک مدت از بس مردانگی
خود و کم حوصلگی نامردیش تاب تحکم فرمان برداری
نیاورده سر از متابعت او باز پیچید خورم خان بمعاینه
این رفتار سر و سامان شجاعت و مردانگی در بار خود
ندیده لاچار بار بر خر بسته با دل غمین و خاطر خسته
از کشمیر برجسته ایام نافرجامش براه چکله جمون رهنمون
گردید امیرخان بعد روانه شدن خورم خان با دل
خرم و خاطر شاد بانصرام مهام حکومت و بسط و گشاد
امور ایالت دست و بازو برگشاد در سنه یکهزار و
یکصد و هشتاد و چار بنا بر اخبار فوت احمد شاه
درانی سمند همت را در میدان بغی جولان داده در
ارسال باج سلطانی بر و گردانی پیش آمده با ارباب جنگ و

رود

رود مایل شنیدن ساز و سرود گشت در میان تالاب دل
بنای تعمیر سونه لنگ گذاشته در آنجا برجی هفت طبقه
ملمع کار با زیبای بسیار مشتمل بر فواره و دولاب و ایثار
بکمال نزاکت برافراشت شب و روز در میان آن
باستماع ساز و سرود پیمودن جام و رود مشغول بود
هانجیان باشنده تالاب دل را که از فرقه اهل شیعه هستند
ازین رو کبر و غرور در دل راه یافته بمقتضای خیره
سری و تیره رائی در هنگام تعمیر لنگ دیوارهای باغات
گرد نواحی دل مردم شهر تعمیرهای دولتخانه شاهی که
در عرض بندی یکصد و شصت و هشت سال ابتدای عمل اکبر شاه
بچه محمد شاه در هر سال ترمیم مییافت خراب ساختند
باغ امیرآباد نیز در میان دل دوم تعمیر نمود چون بغصب و
ظلم بنا شده بود الحال از آن آثاری پدیدار نیست قلعه
شیرگدو امیراکدل بنا گذاشته اوست مدعا که ابتدای

خرابی تعمیرات کشمیر از عمل امیرخان جوانشیر است نیز در
عهد او سیلاب باشتلمی طغیان یافته که باعث خرابی اکثر
زراعات گردید پل های دریای بهت از اسلام آباد
تا سوپور همگی خراب بآب رفتند کیلاس پندت در در سال
دوم سنه ۱۱۹۰ از قرار حکم او بضد و عناد شربت ممات
نوشید بهر حال امیرخان مدت شش سال بعشرت و استقلال
کامران بوده در سنه یکهزار و یکصد و نود **حاجی**
کریمداد خان بامیزای از درگاه تیمور شاه درانی
بچه احمد خان درانی که بعد وفات پدر بر تخت سلطنت
کابل و پیشاور ارباب دیگر استقرار داشت بمهم کشمیر
مرخص شد و بوفور جاه و جلال وارد گردید از ینطرف
امیرخان با لشکر بیحد بمقابله روان گردید در حدود
باره موله جنگ واقع شد و امیرخان هزیمت خورده
از راه شاه آباد عازم کشتوار گردید زمینداران آنجا را

همراه برداشته

همراه برداشته آنها از راه گمراهی رهنما شدند و
در یک دره او را بند ساخته در آنجا بسبب نایافت
آذوقه و غله قافیه اش تنگ شده قریب بهلاکت رسید
ملازمانش بفلاکت گرفتار آمدند حاجی کریمداد همعنان
فتح و نصرت خداداد متصرف شهر گردید و لشکر خود را
بتعاقب امیرخان فرستاد زمینداران شاه آباد
او را از دره کوه گرفتار ساخته بایشان سپردند
و بشهر رسانیدند حاجی کریمداد چندگاه در اینجا گذاشته
بعد آن روانه حضور ساخت در آنجا مدتی محبوس بود
در آخر مورد الطاف گردیده از بند رهائی یافته
کریمداد
پس از روانه نمودنش بفراغ خاطر تسلط و استقلال
یافته تا دستداد از بس ظلم و بیداد غافل از مکافات
روز حساب باز خواست رب العباد رنجانیدن مخلوق
حرفه از دست نداد در هر باب راه مروت و انصاف

بسته ابواب بیحسابی و جریمه و ابواب بر روی خلایق
برکشاد بعد حکمرانی مدت شش سال بفحوای مضمون گردیده
بمرض فساد معده گرفتار آمده در سنه یکهزار و یکصد و
نود و هفت شربت ممات نوشید در عهد حکومتش
بطول مدت سه ماه حادثه زلزله پدیدار شد و نیز
یکسال شدت سرما بنوعی تسلط یافته که همه دریاها یخ بست
شدند و در روزهای حکومت خود بطرف مظفر
آباد بر سر پنبه ها لشکرکشی نموده هزاران هزار مردم
از آن قوم آورده غرق آب دل نمود و میدان
مالیسمه تا آن زمان خارستان و چراگاه مواشان بود
ذرآبادی و نخل نشانی آنمکان سعی جمیل بکار برده
آباد ساخت در همان ایام دلارام نامی معروف قلی
بصاحبکاری ممتاز بود از آنجا که بسبب ظلم حکام در
داد و ستد و احکام محالات نقدی و مالیات

پرگنات

پرگنات انواع بی انتظامی راه یافته بندوبست عمل
چغتائیه یکقلم برهم خورده طایفه شالباف را داغ مشخص
نبود و بغیر از دوکان شماری قلعه جات طرح شالی و
طرح زعفران معمول بود ازین رو برهمی کافه مسطور
بر روی کار رعایای پرگنات را از قرار رجوعات
بنا گذاشته حاجی کریمداد برهمزدگی عاید حال در
افزایش مال و حاصل قصور و فتور نامحصور ظهور داشت
آن دانشمند برهنمای عقل کامل سلسله جنبانی تدبیر شالبافان را
سرتهان داغ مقرر نمود مطابق قیمت بازار سی روپیه
یک آنه باج مقرر ساخته بنای کار حسب الخواهش آنها
برقرار نهاد زراعت کشان ~~سرکار~~ پرگنات را
حصه و چهار ترکی بطرف سرکار مقرر نموده از تکالیف
زرچوپان و رسدات بیحساب مرفه گذاشت بصدور
این اعمال فراغت و آسایش مردم شهر و مزارعان و

پرکنات هرکس بفراغبال بکار و بار خود مایل گردید
در همان سنه ۱۱۹۷ آزاد خان بچهٔ او که جوان جاهل
از یاد حق غافل بود بعد وفات پدر مسند آرا گردیده
روزمره حق و ناحق خلایق را بقتل و نسق میرسانید
از روی جهالت و نادانی خود را نادرشاه ثانی
میخواند و از پادشاه روگردانی نمود و بکمال
بیرحمی اوقات مردم نوعی تنگ ساخت چون باکس و
ناکس ترکانه و بی باکانه بود پهلوان خان و ملوک خان
که خویشان او بودند با او خصومت اندیش گشته
شبی در کمین مانده قابو یافته عظمت خان نامی
بعزم کشتن او در خوابگاهش روانه ساختند و
او خود را در آنمکان رسانیده طمانچه که در دستش
داشت شعله ور ساخته گوله بر رانش رسید و
بگمان اینکه کار او تمام شد بازگشت برآمد آزاد خان را

که اختر

که اختر طالعش در وبال نبود محفوظ مانده آهسته
از راه دریچه بدر جسته از بالای قلعه بزیر آمده
از کنار دریای بهت بشتاب و استعجال خود را
در یک کوچه رسانیده هنگام جست و خیز گوله رانش
خود بخود بدر رفت بطرف شهر روی آورد نزدیک
خانهٔ دلارام قلی فروکش کرده باتفاق او بقدر
جمعی از سپاهان فراهم آورده در حدود فتح کدل
بخودداری پرداخت چون کینه جویان تیره
درون را روشن شد که کار او ناتمام ماند بسمت
فتح کدل استقامت دارد از قلعهٔ شیرگد برآمده
بدنبالش افتادند و در آخر بعد جد و جهد بسیار
کاری از دست آنها بر نیامده باز پس خود را
بقلعه رسانیدند آزاد خان در بند انتقام افتاده
در مقام اونتی پوره علم استقامت برافراشت

بجمع آوری سپاه اشتغال ورزیدند و مخالفان تکاور
همت را در بادیهٔ جرات چابک زن گردیده طرف
اونتی پوره روانه گردیدند آزاد خان بوجهی پروا
نکرده بمقابله بایستاد در عین تقاتل عظمت خان
بفرط غرور پیشرو آمده بشور انگیزی پرداخته بود
حق نمک دست و بازویش برتافته پای جرات پس کشید
بمشاهدهٔ اینحال پهلوان خان و ملوک خان پهلو تهی
کرده پشت دادند بازگشت در قلعه رفته بمسدود ساختن
دروازه ها پرداختند و پس آزاد خان از جنگ
مخالفان آزادی یافته بمحاصرهٔ قلعه کوشش بکار
برده هفت شبانه روز جنگ قایم بود آخر آنها لاچار آمده
راه فرار پیمودند دلاور خان را بتعاقب آنها فرستاده
همگی آنها را از خامپور اسیر و دستگیر آوردند و پهلوان
خان و ملوک خان با دلاوران بسیار از تیغ آبدار
گذرانیده

گذرانیده عظمت خان را در آتش سوزان سوزانیدند و
دیگر در ایام حکومتش واقعهٔ مرگ و با نصیب اعدا استیلا یافته مخلوقی
بوادی عدم شتافت نیز از محلهٔ تنگی پوره حادثهٔ آتش اشتعال
پذیرفته از آنطرف دریای بهت باین سمت کشیده محلهٔ آهلمر
تا سد قاضی زاده تماما طعمهٔ آتش شد چندین هزار خانه
بباد رفتند در سنه هزار و دو صد **مدد خان** با لشکر بیحد و
عد از درگاه شاه دران بنابر تدارک آزاد خان از حضور
روان شده بمددکاری طالع و یاوری بخت از دریای
مظفرآباد عبور نموده بجانب شهر روان شد ازینطرف آزاد خان
بمقابله پرداخته درباره موله هنگامه آرا گردیدند مدد خان
برهبری اکثر اعیان شهر و مردم مظفرآباد از کرنا در پرگنه
کوهامه رسید و براه دودرهامه رو بشهر آورد در موضع
خوشی پوره پای ثبات افشرد آزاد خان باستماع اینحال
از باره موله متحرک شده بخوشی پوره مقابلهٔ غنیم رسیده

Library Digitised Collections

Author/s:
Narayan Kul.

Title:
Trkh-i Kashmr

Date:
1262 [1846]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23258

File Description:
Part 3

ناجهل رُوز میتگ وساوه ملک رانی بعهود واکرمان
سلط شدند ملک عسمار البسیالاری برگزیدند در
حلال این احوال ملک کاجی چک و جهانگیر بدرگذاشت
ملک بنکدلی و بکجتی کمر منازعت و مخالفت واکرمان
بر میان بسته است رُوز دیگر سلطان فتحشاه در دولتخانه
جهانما همه واکرمان را بقتل آوردند وقوع اینحال
که منهوع ابراهیم ماکری گردید جمعیت ساخته متوجه کشمیر
شد سلطان فتحشاه اکاهی یافته فرار برقرار اختیار
نمود اما ملک ابراهیم ماکری بمقتضای بمکحوار یکی
سلطان فتحشاه از شهر بدر برکرد و انشیه بر سریر سلطنت
نشاند بعد از انقضای مدت یک سال از استقلال
ملک ابراهیم ماکری ملک سنکر رینه و نصرت رینه
در اندفاع ملک ابراهیم ماکری متفق شده دو پسر او را
که یکی ملک فیروز و ثانی ملک ابدال بعهود محبوس فرستادند
و ملک ابراهیم ماکری بعهود بسته دستان فرار بخطه
محمدشاه را که در پنجاب قحط آورده از زن بنوع
بکشمیر نزول نموده در موضع

دوکنر

بوشکر سمت کامراج میان سلطان فتحشاه و سلطان محمدشاه محاربه
بوقوع انجامید و سلطان فتحشاه هزیمت یافت سلطان محمدشاه
بار سیوم کوس شاهی بنواخت و از سمت دربنبر سه نه ماه ملک و جاه
کدرانید سلطان فتحشاه که خود را جمع کرده از سر نو بر او آشفته عزیمت
نصوب کشمیر معطوف داشت ولد خود حیب خان را بشهر فرستاد و جهانگیر که
حبیب خان بود
سردار عمده بود با حبیب خان بوسته و طایفه جکان که خویش ملاور
موافقت نموده سلطان فتحشاه را در مرتبه چهارم بحکومت بدر فرستاد و
حبیب خان
حاصل کشمیر را سه حصه کردند یک حصه لکهای جک که جد مادر حبیب خان
یک حصه بجهانگیر بدر و یک خالصه فتحشاه مقرر شده بر موال که
بسال
کدر سه ابراهیم ماکری و سلطان محمدشاه الاهمراه آورده در برکنه مالکهل
مصاف داده و ابراهیم ماکری یاری نیاورده بر نصل رسیده و سلطان محمدشاه
با پسر در رکاب فرار آورده شاه سکندر خان لودی ولد سلطان ملول لودی
که در آن ولایات سلطان بوده آورده استمداد کوک نموده سکندر خان

VeryPDF Demo

مفد مش از اکرامی داشته لشکری متهار بعد و معین نمود و اوازه لوحه سلطان محمد شاه
با جنود نامعدود مسموع امر اکه گردید ملک کاجی جک و ملک سرنگ سه
و ملک نصرت رسیده و ملک جهانگیر مضاف ملک بکر سولاکی را در میان
اهل رای و الفعال نموده از سلطان محمد شاه بحرب ایشان مهم کرد
انجه که سلطان محمد شاه سبد و خلوص عقیدت ام امور نمود ملک
سکه را بنام آورد و صرفه کار خود دانسته تمام لشکر هندوستان را
و سی هزار سوار بوفور و فراوانه لشکر سه یا دو هزار اس موصوف سر سند
و ملک کاجی جک و ملک سرنگ و سلطان محمد شاه مرسند

سلطان محمد شاه مرتبه چهارم منصف ملک گشته گردید

سر دار سپاه و لشکر را بملک کاجی جک تفویض نمود و ملک سرنگ را
محبوس داشته و لشکر کوکلی را رخصت انصراف از رای نمود و فیلان در بوفور
نمود در ایام عیب سلطان محمد شاه ملک نصرت سه و بوفور کرای و
با همدیگر در میدان فرا لدکر مستعد زد و بخورد گردیدند ملک نصرت

دران معرکه نصرت رسید و رستمان کیه سامان رسید سلطان محمد شاه
از منزل فیلان ساماں و بران معصت کشمر نمود در سال نهصد
سی و هیچ سلطان فتح شاه و ملک سرنگ رسیده و جال سمت سیدادت
اجل نهضت ناگوار مرگ چشیدند در سال نهصد و سی و یک ملک کاجی جک
و مسعود جک سر خود را باستصال جهانگیر بر لقصه نمود فرستاد
مقاله و معامله از حد طاقه بیرون دیده رهکرای و ادبی اوارگی کردند
مسعود جک و فیقه از دقایق نهب و غارت نبه و باره او فوت و فرد
کدار نمود در سال نهصد و بست و یک ملک عبد الرسید و لوهاری
لشکری رتبت داده سکندر خان پس سلطان فتح شاه را بکشتن آوردند
و در قلعه ناکام کام ناکام بمنازعت ما قایم گردند جهانگیر بدر و گدای ملک
که بسمت دارد و کوکه بوفور محرد اوازه لوحه سکندر خان را شنیده
پیش گرفته اند بر که لاکه رسیدند ملک کاجی جک بر خود مسعود جک را
بمحاربت و منازعت انثنای نامزد نمود میان هر دو فریق حرکی صعب القتال دادند

کدای ملک بدست دونخان جک بقتل رسید و مسعود جک را
الحاق مبارزت ناهمکار بدر افتاد و در اساس کرد و در آمد فصاری کل
بافته در چشم مسعود جک رسید و از راه اهمال و جان لگمانداز اجل رسید
سکندر خان از ملک کاجی جک امان طلبیده او بکو هستان آورد
اسپندار ملک کاجی جک که از حدی رنمود سلطان محمد شاه ارخان و دلس
و امرا را سلطنی را از فضل ملک علی و لوهر ما کری و ابدال ما کری بخود
نکدل و نگهسا خته در صدد انهدام بنیاد استقلال ملک کاجی جک
گردیدند چون ملک کاجی دانست که اگر امرا از جاده مراقبت
انحراف ورزند جاده کار در انتهزام و است در سال آصدور
و بیم ما فضای لعدر مصلحی سیح راه هندبش گرفته در لوهر ه مارا قامت
ک و در خلال وی حوال شیخ علی سالک با لشکر ابراک بحر او
امد ملک کاجی جک اکبر فرزندان غازی خان و اصغر اولاد حسن خان
که در ان حین عرس سه سال سر زنیده بود بعد ابقه و مقابله غشم و رسالم ه در
برادر

ما اندک مردی

ما اندک مردی که دانستند اخر شب بر سیاه ترک تاختند و
حسین خان بحکم شیخ علی سالک و رامد و سه شمشیر بر و امد اخت ما را اول
بالش را بسر شت بالش تمام بریده شد و ما و اسبی بر سید مرده دوم
خوان مسی حاضر بود او را بسر نمود خوان مس را هم بریدم مرده سوم
در امد از انجا که ایمنی دلالت بر حس او بود دست از قبش ما بردند و دران
نزدیک نیز در میان حسین خان جا کرده بود در کان طاق معاونت در خود
بنده میهم کردند بسیاری از ارک قبس و اسیر شده ملک کاجی جک
بعد مدتی شاه خان معاودت بجانب کشمر معطوف داشت
با سلطان محمد شاه اساس مودت قدیم را مولکد ساخته و ط
کینه و عداوت حدید را در لوزیده ملازمت نمود ملک علی را
و ما کریان بمقتضای عداوت سابق بر مسلک منازعت قدیم قدم فرده
در کنجهاره بحاربه و مقابله ایستادند سلطان محمد شاه و
بعد از فت انها لشکر بعین نموده علی ملک اسیر شد و ما کریان الهام ما صید

بعد روزگاری علی ملک که در حبس ملک کاجی جک گرفتار بود
لشکری از قندهار با پسر بجانب کوهستان هند فرار نمود در خصوص ان
احوال ملک کاجی جک سلطان سلطان محمد شاه راقم سطور مسؤول
ساخته چند تقریر مسرور الان در ارکه از ممکنات نیست در کوهستان
محبوس خست به بیست بیرش سلطان ابراهیم همت مصروف دارد
و خبر دولت برسرش افراخت چون ملک علی از قندهار با پسر
بکوهستان هند رفت با ملک ریکی جک و طایفه ماکریان در نونهره
بار خورد و لصلاح و صوابدید یکدگر ملک ابراهیم را با سمندار نوکر
بجانب ظهر الدین محمد بابر پادشاه فرستاده غنایت و کرم شاهی اورا
بوارش و انفاق مخصوص داشته صبح علی ملک را با برادر بزرگ
مقرر فرمود در سال نهصد و سی و پنج طایفه ماکریان و علی ملک و
ریکی جک بوا اسبلا بر افراشته یکبارگی بزول نمودند و در بر لشه
ماکریان و فرقش و سه روز در حبس بسوئه صفوف یکی از بهادران ماکری
رستم و اسفندیار را حریف خود نمیدانست با ملک کاجی جک
مقابله شد ملک مزبور در حمله اول ترک را بخاک هلاک انداخت از حمله
دران معرکه دلاوران ملک کاجی جک و طبقه از وقتی مردی و مردانگی فرو
فرو گذاشته نکردند چون قلم بعد بر انهزام او رفته بود فایده مبرت نگشت
اکثر برادران و معاونش مثل تاج الدین جک و ملک مسیح جک رست
صمات چسپیدند و لشکر چون سلطان ابراهیم و ملک دولت جک و عارکان
نهر بشش اسیر کردیدند و ملک کاجی جک نیم جانی از ابهم که بروده
غان غریمت بجانب کلگان نافت طبقه ماکریان و علی ملک و ریکی جک
بفیروزی کامیاب کردیدند و کشمیر چهارمین دوم از حکومت و کامرانی
زوند یکی ملک علی جا دوره و دوم ملک ابدال ماکری و سیوم برادرش
لو ماکری و چهارم ریکی ملک جک بعد از وقوع این احوال سیح علی
رخصت انصراف از زابلی داشته اند چون مملکت کشمیر از وجود
ناشی خالی جایی نماند مردم از اطراف و نواحی دندان طمع بر کرده

از هم بهراس سطوت کاشغریان جلادت شده بتعاقب حمال و مناقد و
وکهوف شاه بر وند ادراک سماک اکر دفاعین راقصد و اسیر ساخته
دفعه اردوی نهب و غارت فرو کذاشتند چون رمسان نمایان
رسید در اعار بهار و اوان کل در صحرای چاپان امرای کشمر جمع آمده
مستعد حرب و قتال بشتابند دران صحرا تلاقی صفین دست داد
ملک علی و حسن سرچاپ دوره و ملک شیخ علی با امرای کشمر داد
شجاعت و دلاوری داده ملک علی با قصد سوار از برادران مقتول شد
شرف میرزا از کاشغری شده اورا مغلوب ساخت حوالی کاشغریان علیه
از جانب کشمریان دیدند علی ملک از جای برانکیخته هزار سوار و هزار حیدر
از طرف جرانغار با دو هزار سوار خود را بمدد شرف میرزا رسانیده و
دران وقت از امرای کشمر کوکی تعلی ملک رسیده امرای کشمر را قدم بقدم هزار
و شستصد تن دران معرکه از بهادران کشمر بقتیل رسیدند بقیه السیف
راه کریز پیش کرفتند و خود حسن شکستی امرای کشمر بار در بهان صحرا جمع

بقصد تسخیر اغار لشکر کشی نمودند در سال نهصد و سی و هفت امرای کاشغر
چغتایان و بسیاری هزار سوار متوجه تسخیر کشمر کردیده و بدارت خود در پونزه
نزول نمود موکب منصور را بکردوی محرم ملک و ملک شیخ علی ملک
تسخیر تعین نمود سرداران مذکور در آمدن لوغی احتیاط کنان بقصد
کرنا وصول بحوالی بلده کشمر امر اجزم دادند چون بنجال طلاج رسید
در قلعه حره او در حشمت ملک کاچی چک را که سرون کشمر بود طلبداشت
در موضع انه در حل بحر السادند محرم ملک و شیخ علی ملک مدارک حرب و
مبارزت او راشته تلاقی و تصادم اتفاق افتاد لشکر امرای کاشغر
ملک و قرطبل از نجال کوچیده در سال نهصد و سی و نه در حوالی کاسو
سعید خان لشکری کران بقصد تسخیر کشمر بجنبش آمده خود در میان راه
اقامت کرده بسر خود سکندر خان را لشکر کردکی امرا چیدند تا چهار کروهی
و سه کروهی هزاره بدکوکه سواران سواری همراه از اشته تعین
نمود کاشغریان اول میزان از راه لار داخل بلده کردیدند

کمر اهتمام بر میان همت استوار بسته و در هر مکان که کاشغریان متمرد
و ماوا میگرفتند امرای کشمیر کمین نمیگذاشتند و دمار از ایشان بر می آوردند
کاشغریان صرفه کار در اقامت و مجادله و محاربه ندیده امرای کشمیر صلح را
دختر محرث برای اسکندرخان کرده در اوایل خرداد سنه سبع و تسعین و تسعمایه
معاودت نمودند تا وجود فصل موسم اگرچه دقایق بحث و تفحص
ورزیدند اما از آن زراعت حاصلی بنا ورزیدند و در آن سال
عظیم بوقوع پیوست چون کاشغریان معاودت نمودند امرای کشمیر
بتسخیر بیمایی صلح و صفا پرداخته و پیمان الامان مولد ساخته ملک
مسالک وفاق و اتفاق گردیدند سکنی ملک کاجی چک در ربه بود
و ماکریان و ملک ارکی چک کاهی در هر سال در مهار آلاو
بر و نات تهندر مواضع در سابق داشتند پیر می بر فندر نام
امور در قبضه اقتدار و اختیار ملک کاجی چک قرار داشت و بسبب
ملک کاجی چک اسم بمعنای سلطنت بر سلطان اسمعیل این محمد

چند سال بر نمودن گذشت در سال نهصد و حمل و حمد ملک کاجی چک
اعوان انصار را امرای کشمیر بخود متفق ساخته بطرف جدال و قتال ماکریان
پیش آمد چون ملک ارکی چک بجهة خود سکاری دختر راجه حمیون
رفته بود و ملک کسی از مردم صاحب تجربه با رای و رویت و عقل و درایت
نبود به لاندری لشکر بسنگ مافت و منهزم گردیده کوهستان مهدشاهت
و مسلمان و اران لواحی بسر بردند و اختیار بهار بملک ارکی چک گذاشته
معاودت نموده بود و پوسته رایت عزیمت بر اهتمال افراخته
کشور گرفتن در موضع مذکور در دو لحان چک و ملک نوچک و ملک کور چک
و سید ابراهیم و ملک محمد چک و ملک محمد ناجی در طل لوای اقبال جمع
اند و ماکریان را مستاصل ساخت و تا سه سال حکومت کشمیر بطریق استقلال
و الاعراض ملک کاجی چک بود در ایام حکومت و استیلای عادت ملک کاجی چک
این بود که ارباب فتنه و فساد را با وجود القاع جریمه کمتر عقوبت
قتل انهاده مقید و محبوس میداشت و اقدام بر قتل می نمود لهذا

65

امر الفضل الفضلا اعلم العلما شیخ ابوالفضل در اکبرنامه آورده که در ایام
فتح کابل شده و فتح کابل موافق تاریخ ملا نوبدی که کابل را گرفت یافته
سنه نهصد و پنجاه و چهار در خطبه کشمیر بنام مقدس حضرت جهانبانی
خطبه مکانی ساخته سر بلند شد الخاصل میرزا حیدر ده سال در مقام ولایت
کشمیر سعی بلیغ نمود و اقسام محرفه و ارباب صناعات را از هر جا طلبیده
در مقام رونق و رواج این ملک شد علی الخصوص موسیقی را بمالا کلام رسانید
انواع سازندگی میان آورد اهل فضل و کمال را بسیار داد و مستعد و راغب
این طبقه بسیار میگردد در آخر ها کام زن ملک تعصب کرده بدو سه سال ولد
شیخ شمس الدین عراقی الازهر این میرزا حیدر بخت کرده بود طلبیده گشت و بوحشت
مشغولی انتی الا که یکی از مریدان شیخ مذبور بود بند از بند جدا نموده بر طبله
آتش ساخت و قاضی میر علی را اخراج نموده خانه او را تاراج داده و لاحاج
خطیب را نیز بهمین نسق بقتل آورد میرزا حیدر مرا اجتماع لشکر مردم کاشغر
مستظهر گشته رتبه عهود و مواثیق الا که با مردم کشمیر محکم کرده بود رتبه قصد

ملک ریگی چاگ که سر دار علما بود نمود و ملک ریگی چاگ مستشعر گشته بهندوستان
گریخت و کاشغریان بتخره و ضعفا رست تطاول دراز کردن گرفتند رعایا از عداد ایها
بستوه آمده تظلم ها پیش اعیان کشمیر آوردند ملک عبدی رسه و حبش ماکری
و خواجه حاجی بانه ی همان را با ایشان موکد ساخته بتدبر مهم میان دولت و کوکه
میرزا حیدر پرداختند قرار بر این یافت که راه خطا پیش گرفته کاشغریان را
در مکانی حبل سالار و فرمان ملک برزال نشیمن نباشد در سال مصدوه
و هشت ملک عبدی رسه میرزا حیدر گفت اطراف حال کشمیر بود حبی در
حیطه ضبط نمی آید جایی جنود مسعود تعین باید نمود میرزا حیدر او را در اده خود را
با جمعی از بهادران کاشغر نامزد این مهم نمود و ملک عبدی رسه و حبش ماکری
و خواجه حاجی بانه ی مامور گشته شما هم جمعیت خود همراه داشته باشید ملک عبدی رسه
شمس الدین سر خود همراه داد لشکر میرزا را از هم جدا کرده مردم کاشغر را بدلها
او را مسعود حسه طایفه ارایی نیز نبت و ترجی از اصوب کلی و جدی از اطراف
کشور را جوز فرستادند چون خاطر جمع کردند که چندان مکنتی میرزا حیدر ندارد قصد

66

بلا عبیه اعدام و انصار فرا بهادر در دهلی را وسیه امهاش آمده اند در اول بوره
که در یک جا مقرر شده رفته نشستند غازی خان و ملک دولت چک نیز
با نها ملحق شدند چون فرا بهادر محمد کوت رسید از نزدیکتر ان خود را
لشکر او در دل شما و را معاودت کاشتر بان نصوب کشمیر نسته بر قله پیر
سایح مرا کز مع خلاف لار غلاف تراج برآورده کوهی از قبل و خر را
ابر ساخته فرا بهادر در اس اسار بود و فوجی که سر کرده بک ملداقاسم
و ملدا باغر نصب ملک نیت فرسا ده بود در ان نوجی ملداقاسم بعلک رسید و
ملدا باغر را وزارتش کرفت و زمره که سردار ی ملا عبدالله نشهک بعنی نمون
ملدا باغر را وزارتش کرفت و زمره که سردار ی ملا عبدالله نشهک بعنی نمون
ملا عبدالله از انجا شکسته و بدحال کشمیر آمده در جس سندل با نوله بعلک رسید
و جمعی که با تسلیق کوکه خورکه از جمله بهادران نامی بودند کشمیر رفته بود
کوکه پور دران حمله مقتول کردید و مزند و با نصد لعر از دفعا ر دوران سعی رسیده
مبرا حمد رضا و جود مشاهدا و بال کوکب اقبال اهل عمال را در فتنه آمد رکول کذاشته
بعقصد اعمام امرا کشمیر بوا ی مسا رت نصوب زمه اول بوره مزار اخیر نمود کرد

بر سر امرا کشمیر شتافته بوده امرا کشمیر برین مذبر مطلع کردیده
کار بند بضبط و انتباه شده مبرزا مهاشی بعصد بعیش احوال ایشان
کشمیر بوا رشده در دل معسکر رفت و در میان لاح بیدری نهان ماند
فضا را بهدران وقت قضا احمال و بنا م تسلیح کاوی اشتعال آمد
دیدکه سواری بر دل سیاه کشمیر رسیده که کشتی و کی امدی مبرزا حون این کلمه
خوش آیند بود جوایزا داده فارسی بود که کشمیر قضا دولت ما بوس
مبرزا خت تبر کی که بکار کاه و دشت از بهان بر رحمی امد خت که کشتقه مبرزا رسید
و مسا و ملک نشتی کردید اس واقعه رسال بمصدوی و دسه داد
ثبری که سند اخت حمان بقدیر ٭ حات که نوشد بیر نش شد بذیر ٭ از خنده کر
بذیر کند مرد خرد ٭ لیکن نتوان بقضا چاره پذیر ٭ اهل کشمیر ما وجود
چراحالی که از مبرزا در کشمیر با فرا بهادر مبرزا و فرزندان و مقالش نشاوب نشین
آمده با تمام جهات و اسباب بوطن رو نه نمودند مبرزا حیدر بسبب خانه زاد کی با
همایون شاه دوزد چون مبرزا حیدر از میان رفت ملک عبدی بسه بوس دولت و جلو

بلند آوازه ساخته و لوای کامکاری و ملک رانی باوج فلک رسانیده
در تربیت و تقویت طایفه چکان خصوصاً ملک دولت چک و غازی خان
و حسین خان و علی خان پسران ملک کاجی چک که بر ایشان حالی میگذرانیدند دقیقه
نامرعی نگذاشت جماعت مزبور چون قوتی و قدرتی و ثروتی و مکنتی در خود
مشاهده کردند حقوق آبادی ملک عیدی رینه بر طاق نسیان گذاشته بحر ملک
عداوت و کینه و برینه با از دایره موافقت بیرون کشیده از عهد و میثاق
برگشتند و محمد تاجی هم از و جدا شده بطایفه چکان پیوست ملک عیدی رینه با وجود
کثرت خدم و حشم صرفه کار در محاربه و مجادله ندانسته عنان عزیمت
بصوب هندوستان معطوف داشت چون بر اولپور رسید در اثنای راه شاخی
از تاک انگور گریبان گیر او شده از اسپ افتاد خواست که با در رکاب ایرج
= اسپ لگد انداخت و بر اسپ چوبین نابوتش سوار ساخت مدت ملک رانی او یکسال بود
در سال نهصد و شصت زمام امور بست و گشاد در کف اقتدار طایفه چکان
= همقرین رسم داستان قرار گرفت و وجوه دنانیر و روس منابر بنام حبیب خان ولد

شمس الدین خواهرزاده طایفه چکان

شمس الدین خواهرزاده طایفه چکان رونق پذیرفت بر مسند نیکوئی
و سرخیلی ملک دولت چک متمکن گردید در آن ایام زلزله عظیم و غریب
که باد از زلزله قیامت میداد واقع شد در آن زلزله هر هفت روز امتداد
داشت اکثر بیوت راسخ الارکان منخسف گردید غریب بقلی میکنند اگرچه
بقیاس در نمی آید چون از ثقات بکرات شنیده چشم [illegible] در تحریر
آن مبادرت مینماید هر چند استبعاد دارد لیکن از قدرت او سبحانه تعالی چه
مستبعد العهده علی رواة نقل است که دو روستاق بسمت مزاج بابان
قصبه پنجاره منصب هندی مرگ بر کنار نهر و بشوکی الطرف نهر و یکی آن طرف نهر که
تا امروز مزروع و معمور است نام یکی حسن پوره و نام یکی حسین پوره بسبب ایقاع زلزله
خانهای حسن پوره آن طرف نهر آمده و خانهای حسین پوره آن جانب نهر رفته تا اکنون
بنابر ملک قدیم مسمی و معمول است که دهاقین آن روستاق باین سمت آب و مزارعان
این قریه بآن طرف نهر زراعت دارند چون ملک دولت چک بر اورنگ حکمرانی
نشست خاتون عمو که مادر غازیخان و غیره برادران باشد بعقد ازدواج در آورد

68

ست بزرگ الای خانه فروبخت سهمگانب کنه ملک دولت جک و نصیب
نام آمد ملک دولت جک بسیار عشت هر حرفه کامر بکار سنه بر دهن نهاد و
دیگر شه بزرگ الکاه دولت ماحبنی که باز طلبها استوار کرفند دستی
بر فرض دولت ما تاریخ فرو فرسه کوشند که دستها بر اوراز دستهای بر الهای
در اندوده بکام قسام هر دو دست اوار ما بس زالو کرشته بود و بصحت رسیدار
در شان استبداد شرحان اعیان ملک کاحی جک بدهی رفته فعل
و هم لرکه از حرکت باز نبشتند ملک بحضور شرحان هم ملک اش فعل
کردی ما مجده اکرچه نا امروز ایم ملک سلطنت هر صحت حال بود و اما احکام
و در نشاق مهمات منوص برای دولت خانوی او غارجان بود غارجان
و بر او دانش در هر ماهی بکمار ندی حبشخان مرحوم صد و سال سه صد و
یک در دیوان نشسته بود در اجرای احکام خلطی کردکه اکر ارکان دولت
خجالت کشیدند علیخان برادر خود غارجان را از سر صحت حال در آسیه
بر سر غارجان کذشت اول کسی که از طبقه حکمان بر سر احمد و نان

از صدور انحرکت بی احترام را از خود دارد خاطر شت انها سر از مساعت و
موافقت او بیچیده در اندفاع او کمر همت بر میان جان بستند تا انکه ملک دولت جک
بقصد بر انداختن او جاوا را کاری بکشتی نشسته بنا لاب دل مهموم سوار
او را در حبس الها کذاشتند لوبند غارجان فرصت غنیمت دانسته بر کردن
و همه را از پا انداخت ملک دولت جک از کشتی بر آمده او را بکو بهاک رسانده در اهالا
بحال ضعف با خود چون دولت او بر نمانده قوت و توانایی بکار نماند حال مذکور
او را دست داده نشستن غارجان آورد غارجان فرمود که مسل بحمام کشند
ملک دولت جک در شجاعت و خصم لکلی امر است و نفع زنی و ارث تازی و
هر ده بر روی بخت جکهای و بر انداری در عرصه اقالیم عدیل و نظیر نداشت در
تندی مزاج اندازه نه که بسیاری از بوسا هیان
ان را فضیلت زور و قوت بر سر آن خاصیت نبود حمل کر طال و
شاه نری که نخستین ایام ایا بسلطنت حکام ان می بوستند در دو کرحی دو
طول عمر و دولت قوی بازو بدلاری خاصه میکشیدند الحاق طاهها

VeryPDF Demo

با سپاه دران حال قبا معارک ورزم آزموده بود عازم کوهکنار
گشت و در میدان پانیچ بدو اسپه رسید و آن شب را در آنجا بسر برد و
چون خبر لشکر کشیدن ملک شمس الدین سرخس بشنید
و دانست که میر الوالمعالی مغلوب است و بگمان آنکه
او گروه را بدست خود و خود در معرکه قایم النیابه در همه کاری بر دوست و
گروهی از لشکر غنیم اسیر شده بود غارجان هم از آنجا
کس ارسال داشت و چهار هزار کس از هر دو طرف نفس برگشتند از
غنیم بود و غارجان چند منار از سرها نصب نموده و ملک شمس الدین را و اما آنکه
و خرسن در خانه میر غارجان بود بخدمت رسید و سوال آن فتح نامه
ملک دولت جام و ملک محمد را در ملک شمس الدین سرخس و الوجک و محمد جان
ما کر و مار نجان سر از خط اطاعت و انقیاد غارجان بیرون کشیده
حرب با او سر در میدان داده لاجرم جمع شده اطراف او را محاصره کردند و قدم
افشرده هر روز جمعه از غارجان جدا شده با سپاه مرو سوی غارجان

و ناحیه هرسید غارجان بود نامزد سال و دیه شاه و بجرد سلطنت
روشن بود و دشمن کدار بود اطراف کشور را از قبیل هرات و فراه و فلکت و
داورد و دلکی و دراگلی و بهمرو و کشور بحیطه تصرف درآورده هر جا فوجدار خود
نصب نمود و خبر عمال خان لکز بعقد آورده دران حین که غارجان بسیستان
و اکناف کشور بواسی مبارزت افراخته بود ملک وقت حیک که غارجان
میل بحشمت کشید بود و ملک شمس الدین سرخسی ولد ملک عبید را سر
بدرگاه جهانبانی آورده الخیاله آوردند در خلال آن احوال جهانبانی بالاساه ارباب
اقبال اعلاء علیین پرواز نمود ملک شمس الدین سرخسی که از غصه و درد
میر الوالمعالی اگاه آن جا شنود و از غایت وهم و دهشت بخویش اورگار و
بر غرض جهانبانی اساه در سلک ام منتظم بود بترغیب ملک سنا نمود و از اراده
حوالک القصه توجه نمود و در اثنای راه گروهی از ابطال رجال و
و زمره که از خوف و هراس او را دور اختیار کرده بودند میر الوالمعالی بیوستند و
جان احتیاط بکار بردند که تا وصول نهضت بن غارجان خود را نشد بحرد اطلاع

دانست که اگر دری به توقف واقع شود معاندان مانع بالا حمیت بسر غیظ
خزانه بگشت و از عهدهٔ آبادان دولت ساعی نیاید نه بر یک محل دون مرکز
دریا نامات دارد و با جیش دریا جوش عهده بخود در برابر مخالفان صف قتال آراست
بهادران طرفین چندین نمایان بعرصه ظهور آوردند ملک محمد از آن سمت و از این سمت
در برابر غازیان آمد کار بر دو لشکر سخت شد غازیان فتح را ماه خود ساخت
ملک محمد ناچار فتح حمله سه حمله بر جوی نهر بر او امالت سوار لشکر عدو
ملک محمد خود را از مهلکه خلاص داد غازیان فیل از پس انداخت اهنک خان خان نمود
حبش خان حمله جوان رخم پیاپی بر دو لشکر بود و دستش از حرکت بازماند خرطوم فیل را
بدندان گرفت و چندان زور کرد که فیل را بفغان آورد چون فیل آگاه شد و خود را
خود در کنار گشت فیل کمر بند او کرده از گردن ملک دور افکند داده
غازیان فتح صریح دانست معاودت نموده محرابی و لوهر را نگر و خرجه
حاجی سلطان و لوتک و فتح جنگ و نصرت جنگ از پس غازیان بسی تاخته
بهندوستان رفتند و قرا نهاد میرزا میر را در زنده مراد جندرام از اراده و سیم و

تمت تمام شد مطبع لوبیا و دوازده هزار سوار فوج بسیل بصوب بسر آوردند
بمجرد استماع اینخبر غازیان سرعت سیر از برق و باد استعارا نموده خود را بهمه
رسانیدند روز دیگر اداضی گوچ کرده بهرکوت در آمدند همگان بلدهٔ و لعص
دست داد غازیان حکم نمود که هر کس سر بشمشیر بزنید اشرفی انعام
خواهد یافت چون حرف انعام بسمع ایشان رسید بطبقه از قوم دوسان که از قبل پاسبان
و بسرقه شهرت تمام دارند هفت هزار سر از صبح تا ظهر بدرگاه غازیان آوردند انعام
اضعاف مضاعف یافتند پس از آنکه توپ خانه بسازان صاحب ماموس و
تفنگ مرسید بقبضه السیف مهرم گردیدند غازیان فتح و فیروزی را جمع نمود
بعد از ین فتح همگی همت بر اشاعت عدل و رفاهیت معروف داشتند از عدل او
حکایت کنند که روزی سر عشر ماه برآمد ماسی بخطه رسید غلام کرسید و
بازار عقاب بر دش بخت یکی از نوکران دولت او شد پس حیدر خان علی حیدر خان
تهور بدین کرد بود که نقاره خان بروایتا فرمود که نقاره بدین کردند
از وقوع این حال آزرده شد و در اندک مدت خان بعادت و ریه غازیان

VeryPDF Demo

ملک محمد حیدر که خانه‌زاد حیدرخان بود بصحبت فرستاده و دوستانه کلمات پسندیده

ملک محمد حیدر نامه‌ای مرزبانی گذارش حیدرخان را نسبت خانه‌زاد خود داشت و بعد از

مقبول خان پدر خود از رهگذر سیاست از هم گذاشته حوالی رنجان را مکان و مقام

نموده برادر خود حسین خان را جانشین ساخت در سال نهصد و هفتاد و

حسین خان پادشاه سلطنت بر سریر نهاد و ابواب عدل و رأفت بر روی روزگار

گشاده و زمام کشاد و امور دفیضه اختیار داشت ملک محمد ماجد

کدخدائی ولایم همیشه اما بعارف مصروف داشته روز جمعه با علما و فضلا

و روز شنبه با داوران هندوستان کلمات و روز یکشنبه با ارکان

قدیمه مشایخ و درویشان همراه آمد و روز دوشنبه مظلومان

مرسید روز سه‌شنبه شهاب همش برآمد و بر درگاه آمد و روز چهارشنبه

به برآوردن و منازعات و ارباب حاجات مشغول می‌شد و روز پنجشنبه لهو و لعب و صحبت

با مردم محل و اهل طرب مشغول می‌بود هر روز بعد فراغ کار بادام خانه را

حکم میکرد که بقدر مسلح برای انعام حاضر سازند حوالی العصر مسلح انعام

الصف لم توجد

اسف نمودند و مودکه تا ارباب قابل نقود را جمع مبسوط نمایند کاهی

فکر شعر طبعش مستولی بود این مطلع از واردات طبع وقاد او است

نظم

چمان کرده تیغ و بسته خنجر بار می‌آید ۞ ولا بر خونکار کس که جانش کار می‌آید

در سال نهصد و هفتاد و پنج برادر خود حسین خان نشار خان بکوهستان

هند فرستاد اکثر ان نواحی را بحیطه تصرف

در آورده دست جور و اعتساف بر اهالی آن اطراف دراز کرد

رعایا از بیداد او بستوه آمده بجناب خان ممدوح عرضداشت کردند که اگر بحکم ان جناب

چاره نداریم والا شرار ان نکوهیده کردار داده آید چون حسین اردوی

بود مشار الیه مضمون عریضه را دریافته در جواب نوشت که اگر محتاج

باشند بر نگارند که فرستاده شود حوالی سنگر خان از معنی اطلاع یافته او جماعت را

تسلی نمود که شما فارغ باشید ما خود کسی بر سر او میفرستیم چون

دریا خان را امید اغفر و مجاریه سنگر خان نمیبود در قصبه بهوال که

و مجاریه واقع است که وصف آن بعبارت نگنجد ملک محمد حیدر را مامور کرد

VeryPDF Demo

از بهادران طرفین غلغله افزون و نایکونیش ساکنان عالم بالا رسید لشکر خان
بهادران اهل
با برادر خود علیخان روبرو شده تفنگ بود که علیخان از پا درآمد و دران اثنا
شمشیر انداخت که بینی لشکر خان را خرد شده و بهمی خم رو بهزیمت گذاشت چون
دریں معرکه ملک محمد تاجی مصدر نمودات نمایان شده بود حسین خان اسپار در سر
او افزود چون کوکب دولت حسین خان باوج کمال رسید در اثنای راه سلیم
طالعش بهبوط انجامید یعنی ولد ارشدش ابراهیم خان که او را بعهد مدار
بعارضه اسهال درگذشت و حسین خان از ساحه این مصیبت دون شده و
بعد چهار ماه روحش از قفس تن برهانیده بشاخ سدرهٔ نشست مدت سلطنتش
هشت سال بعد او کردند در سال نهصد و هفتاد و هشت سلطنت و حکومت
ملازم در دولت علیخان برادر حسین خان که سلطان عیاث الدین
معدلت گستر بود ایام سلطنت او صرف بعمارت و جاریسازی و دریدار
نمود در زمان او از احفاد سلطان ولی العهد بن حاجی حمید خان و سلیم خان
مران مارگ شاه که در هندوستان بودند خان عالم بصوب وطن مالوف
معطوف داشتند چون موکبه رسیدند کرهی از امرای علیخان
جدا شده بایها پیوستند علیخان بهمراهی برادر سر کردگی بهوپر خان و لشکر خان
برادر زاده خود و محمد خان و احمد خان جنگ مدفع و رفع انها مامور نمود محمد خان
راه جلاجش گرفته لشکر بهوپر خان را گاه ساز و مقید ساخته نزد علیخان
و سلیم خان برد اظهار اطاعت و انقیاد خود نمود انها رد بهوپر
سی شب شمشیر محرک آمد و چون لشکر نورسیده سلیم خان با لشکر
بقصد آورد و حاجی حمید خان راه گریز پیش گرفت در خلال
این احوال بهادر سلکر رشید از کشور ناجاده اطاعت منحرف گردید علیخان
لشکر گران بسر او کشید چون کار بهادر سلکر تنگ شد فتح خانون
دختر خود را مصحوب نزد آن سنگدل پسر خود فرستاد علیخان فتح خانون را بعقد
خود در آورد و بهادر سلکر دختر خود را بسلکدیو پسر علیخان بسر انداخته
نافرجام گردید بسنور ماچ و خراج رعنوان و باز بر خود لازم گرفت طفت
علیخان ارمان او گذشته لشکر بسرش انبوه آورد و الفت خصوص

یوسف خان تاج سلطنت گذاشت و چشم حرص و آز را بخاک
انبانت در سال نهصد و شصت و هفت یوسف خان نام علیخان
نامرد ناجداری و صاحب کلاهی گردید چون خبر فوت سلطان علیخان بابدال خان
برادر رشید رسید متابعانش گفتند و فوت آن آگاه سوار شده بسر یوسفخان
که هنوز چندان جمعیت ندارد رفته خاطر ازو جمع نموده زمام حل و عقد امور
بکف اهتمام و احصار خود دلاور دابدال خان گفت اگرچه ایران خدمت اما خان
مسن و جهان علیخان گشت اول مرد کو جا خواهم کرد بعد ازان علیخان مقام
را نبور طلعت منور خواهد کرد متعاقب ایشان یوسفخان ولد سلطان یوسفخان
و محمد خان ولد حسب حلک که نسبت مصاهرت بابدال خان دارد آمده
گفتند مدبر کار چیست ابدال خان فرمود شما بخدمت سلطان یوسف خان
بروید و دعا گو بابت شد که ما هم امدیم ابدال خان منجر است که بخدمت برادر زاده
رفته بحضور بکفش برادر پردازد حسب خان پسرش و عنبره خانون
که نامنیاقر زمان باشد بمنوان برقش مبادرت نموده از سلطان یوسفخان

رخصت انصراف از ولایتی فرمود و هم در ان سال بمقام نخجوان آفتاب
برج سنبله که غلات در نه بنیه بود برف بسیار آمده و همه را نابود کرد و محط
غلاء عظیم بوقوع انجامید تا سه سال علی التوالی و التواتر همین
واقع شد سلطان معدلت نشان تا دو سال دست توال بمدال نمود و
اموال بر کنار چون خزانین و دفاین خالی گردید سال سیوم ارباب احتیاج
را با امراء و ارکان دولت تقسیم نمود در اخر که عرصه بکمال رسید خان
بقصد استمداد بهمت اردبیل راکب شده بود در اثنای راه رسید که
مجذوب را که بجولانی عادات شهرت تمام دارد یافت از روی نیاز
پرسید که این بلا تا کی خواهد بود فرمود تا زمانیکه حیات تو با قیست علیخان
از استماع این کلام بملالت تمام بخانه مراجعت نمود این حرف در اول بهار
از زبان مجذوب شنیده بود حوالی مصلای احمد محمد رو بمصاف اردو
اوزبکیه خان اردبیل سه سال بکار دیگر برداخته بود خواست کوی باختن
گوی در اثنای کوی زدن رودهٔ انش پاره شد بخانه برگشته در سرد بدو محمد خدا

یوسف خان ثانی

مطلبی خاطر نشستم از ابدال خان متوهم شده ذخایر متوقف گردید
بعد از وقوع معاهدهٔ طرفین یوسف خان بصلاح و صوابدید بعضی از
عالیقدر رجا بحر و یقین گذاشته بقصد معافیه ابدال خان بحرکت آمد ابدال خان
با سعه خود سوارش در محله نوشهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد سپاهیان طرفین
در کشش و کوشش آمده داد مردی و مردانگی دادند در اثنای گرد و غبار معرکه
ابدال خان رسید در حین ضرب یک سید مبارکخان تا جمع قران نتوانست
نشان و فوج دوسه هزار سوار را موده بکار از همین ابدال خان در آمد نهنگ لجه وغا
ابدال خان با وجود رحم کاری بران فوج دریا موج حمله آور گردیده تا هشت نیزه
در ربوده همه را متملاشی ساخت سید مبارکخان از سیدن رحم کاری ابدال خان
مطلع گردیده تا نک بر مرکب زده بزخم سنان جان سنان ابدال خان را
از سر زین در ربوده بر خاک هلاک انداخت سر بعد ماه حاضر موسی
از جنگاه برداشته مدفون ساخت همچنان شد که گفته بودند یوسف خان
در آمد یوسف خان بفیروزی و ظفر کامیاب گشته روز دیگر در دلاکه رحل اقامت

دیباچهٔ مملکت را

با بنی تب روخواهند اورد مخرخان ولد صبب جک با فوجی از مبارزان
در میدان دانلد کرد بر سر سید مبارکخان و لوهرخان فرسا سید مبارکخان
چون دید که فوج یوسف خان از اب بهت عبور نمیاید عطف عنان کرد
رو بفرار گذاشت همین که دانست که برخی گذشتند فورا در کار گذاشت
جلو ریز ساخت و لشکری را از اب گذرانید سکندر محمد خان اغا او در جک
سه صد کس از جانبین کشته شدند یوسف خان صلح در یوسف مدیده
ناج و چتر را بجانب سید مبارکخان فرسا او خود منوجه سمت سید ابد امیر

سید مبارکخان

= لام سلطنتش چهل روز بود در سال نهصد و نه شام ثبت

ناج سلطنت بر سر گذاشت مدت دو ماه و پانزده روز حکومت او امتداد داشت
چون سید مبارکخان سالک مسالک سلوک ناملایم گردید امرا اکثر لشکر او کردند
پنهان گردیدند عهدنامه یوسف خان که در نهضه سکندر همه بقلم اورده ا سید عالم
نهضت پی بت کشمر نمودند یوسفخان مستبشر گشته بلوهر و درنگ خان
غربت لصوب کشمر معطوف داشت چون لوهر سر سید مبارک خان

لوهر خان =

75

شافت امرا بدو قولی کرده بحکومت یوسف خان رضا دادند و در ازدواج
کمر همت بر بستند چون یوسفخان دانست که صورت نوعدگی مبصلحت
در محاربه ندیده بصوب کشمر بی رنده منوجه گردید سید مبارکخان فرسا فتح و
فیروزی معاودت نموده حکم بقتل علی جک و فیروز جک گذاشته
انجال طالعه حکمران روگردان شده لوهرخان بی غم سلطان یوسف خان
را السلطنت برداشته جبرهای دریا را اخراب ساخته در دانلدر
مستعد نزد و بکار السباقند سید مبارکخان فرسا در جک ندیده
ناج و چتر را بدست مایا خلیل نزد لوهرخان فرسا در سال نهصد و
هشتاد و نه سید مبارک خان ناج شاهی بر سر گذاشته نوعی

لوهر خان =

لعدالت و دادرسی پرداخت که نام عدل نوشیروان از صفحه روزگار
محو گردید با سار مت خترطوبت او کشت و ما قبل حسان مروج مراد
شده که در هیچ عصری ارا عصاران ندادند ازدا علمهای سیده
بلکه دارشا که عبارت از قوس و ستاره هاست ملک فلوس مس که

یوسف در نفس نخود در نوشهره عالمی و لبغی الطاف افتاد یوسف زار
مقاومت از خیره طاقت بروی دیده اه فرار نمود یوسفیان
مفرت کامیاب گشته براجور رسیده بهادر سکه رشید را اجور در اعداد
موکبش امد یوسف خان او را نموارش مخصوص از شه برادر لکه
ساخت وسایه وصول به تهنه افکند دران منزل شنید که لوهر خان
لوهر خان بزودم نزد و بکنار بهره پور رسیده در خلال ان احوال
حسن ملک ولد محمد ملک تاجی و داود حک از لوهر خان جدا شده
بملازمت یوسف خان فایز گردیدند جمعی قلیل در تهنه رو بروی
لوهر خان گذاشته از راه سوج بطرف ابلغار خود را بهولله رسانیدند
تا وصول ایشان لوهر خان نوعی احتیاط بکار بردند که لوهر خان
خبردار نشد یوسفیان بلوهور آمده خبر را برهم زدند و متصرف کارخانه
گردید لوهر خان چون از ورود ایشان یوسفیان اطلاع حاصل نمود
بر حناح استعجال بقصد استصال یوسفیان نامزد و دوازده هزار سوار

یوسف زار

سع و شرا مبتدا مدت سلطنت او یکسال بود چون جلوس لوهر خان
بر تخت سلطنت مسموع یوسفیان گردید روی نیاز بآستان خواجگی سجده گاه
جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی نور الله مرقده آورد چون شرف
استسلام عتبه اسمان رتبه فایز گردید عاطفت بادشاهی شامل حال او
گشته و یکسال در اردوی معلی مورد الطاف مراحم بود هر چند زبان
فراغت و افتخار را بستایش کوتاه بود بمقتضای الطاف بی الطاف
حواله بوقت دیگر فرمودند یوسف خان در خدمت اضطراب نموده
بانتدا و بلاهور رسید محربت وزیر فوسه هزار کس لشکر نموده
به بهلولپور استقبال کرد چون یوسف خان نهایت پریشان بود در لاهور
از نجا رو بدار مسلنی استقراض کرده بست صد سوار ملکداد تا بسیدن
بهلولپور سیصد دیگر از زر دم شمشیر داد بهوشه مجموع سه هزار کس از
سوار و پیاده فراهم آورده عنان عزیمت بصوب کشمیر معطوف داشت
لوهر خان بمجرد استماع اوازه یوسف خان قریب سه هزار سوار برادری

دست و بخوار عاده بوسوراند و بعضی از جمع نمود از آب عبور نمود
یوسفخان از استماع این خبر منوهم گردیده بصلاح و صواب دید
دولتخواهان متوجه چنین شد که برابر بقریه و بقعه که اردو زده
گذشته متوجه شهر که خالیست باید شد و بر سر فرمانروای
متمکن گردید تا از شیوع اینخبر سلک جمعیت لوهرخان خواهد پاشید
برهمهای این اندیشه صایب و فکر ثاقب بکار برعون ادبار
سلطانیه گردیده اخر شب باضاعت انش از آن معرکه با تمام لشکر گذشته
چون در سوسوره معان آن آتش درخشان مرئی لوهرخان شد او را
در گذشتن یوسفخان از آب هیچ شک نماند ابدال بیک گام او را
لوهرخان واپسی خان نامی بود در سر کرفتن یوسفخان مسارعت نمود
ملک حسن روبروی او شده نهال عمرش از رمح وسی پر کند و
یوسفخان چون قرین نصرت و دولت منصل بقریه برتهه رسید
وضع و شریف و ضعیف و کبیر و برنا و پیر منوطن بلده سیفشان شافته

زبان بتهنیت و مبارکباد برگشادند و غلغله ثنا و دعا
باسمان رسانیدند یوسفخان هر کدام را بقدر رتبه و پایه
مواجش و التفات و تلطف حالات ممتاز گردانید و در سال نهصد و
هشتاد و نه بدیده کمام داخل شهر شده بار دوم اورنگ حکومت
بجلوس خود مبارک و سکه و خطبه باتمام نمود از آنش داد جون
مشخص احوال لوهرخان بود بحکم بوضوح او پیوست که در خانه
شریعت پناه قاضی موسی بهان است چون در خدمت یعقوب پناه رسید
از فرط فضل و کمال و صلاح و تقوی که در او بود ادب بتمام ورزید
خواجه ملک ناظر را بخانه قاضی فرستاد تا ناظر مذکور او را
آورده یوسفخان و مودکه مس بخشش گشیدند یوسفخان مراجعت
نمود ارباب عدوان رقم عصیان کشیدند ماحید حکم و سمت حکم
کوه واره از کمال خوف و هراس سیادت یوسفخان بصوب
دارد و کرد یوسفخان فوجی انبوه گردانیده لوهرخان فوجی

78

بر سر انها نمی نمود چون آوازه آمدن فوج مسموع حمد چک و
شمس چک گردید شمس چک کوبه دار بسمت لکهی رکهرای وادی
اوارگی گردید و در قلعه فیروزه رسیده لکهی و شهنک و اوج آ
منصب شد از عذری که شمس چک بسبب اهل قلعه بخاطر آورده
مطلع شده بوهر چک فوجی فرستاد که خود را زود برساند که
شمس چک را دست و گردن بسته بسپارند بوهر چک مزبور در وقت مراجعت
نموده شمس چک را بدست آورده بخدمت یوسف خان رسانیده میل
اما حمد چک بجانب بهت گریخت چون حاکم لودیانه
بهندر رفت و لعون و دسکری را که مال لشکر صوبه دار مزبور از
منصب جلیل القدر پادشاه جم جاه عرس انشاء قادر گردید چون
یوسف خان کلمرار مملکت را از خس و خاشاک اهل عدوان پاک
به ضبط و معدلت و احسان پرداخت و سه لوان عدل لعود و اموال
بر کنار لودهیانه عنهاکه از سلاطین سابق مسموع بود

بگذارد

لکهنا بر دامن وجود و قوع انهمه احسان از بسکه متعوف صحبت ارباب
ترنم بود که اگر در محل سر میزد از احوال لشکر و سپاه غافل ماند
از بس غفلت و لاابالی و نازپروری و سرخوشی بحص قوی طالع و
بهرور کشمران اگرچه در ان وقت بسحر الکاء عدم و
و معدلت گستری و فیض بخشی و قدردانی سلاطین سهر بگذشت
سلسله علیه ساختن ان ناحیت از نسک بهت برین
برانهانمی نمود چنین ملک صعب گذار منفت از دست داد بالجمله چون
بر نواس خبر بر تنبکها باطل حقیقت مواطن خاقان کیهی ستان جلال الدین
محمد اکبر بادشاه یافت میرزا طاهر و صالح عاقل را با مثال واجب الامتثال
بر دو یوسف خان فرستادند مضمون فرمان انکه چون از حسن ادا و فروع
صدق ارادت و اخلاص مبین بعد سوانح و الطاف بادشاهی
ممتاز گردیده از انجا که مراجعت بکسمیر بوده احوال ملک و لایت کشمیر
نامه سر بخلاف مصیبه موجود نداشته الحال که از ممالک خاطر جمع

79

باد که بمجرد ورود فرمان قضا جریان بی توقف و درنگ در بورود یک
بشرف تقبیل استان خواقین سجده گاه یعالمیان اندوزش اهل کرد
چون یوسف خان بر مضمون فرمان واجب الذعان اطلاع یافت از
اراده بحر کشمر از خاطر اقدس سر بر زده اعیان صاحب مدبر را طلبیده
مدبر کار مشغول کرد بداهه معنی الکلمه گفتند پرداخت جلو دهود دولت
هر جمعه در غیاب مالمغه کردند فایده مترتب نگشت یوسف خان مشکین نیز اوار
سر انجام داده بسر کهر خود میرزا حیدر را مصحوب الحاج عطیه نشان درگاه
پادشاه زمان فرستاد چون میرزا حیدر بشرف آستان بوس کامیاب گردید
عباس عابر گردید حکم جهان مطاع شرف نفاذ مقرر گشت که اگر یوسف خان
خود را بشرف اسلام رکاب دولت نرساند عرصه مملکت را
مامال سم خیول و فیول موالک کوالک عدد داند میرزا حیدر را
بعد انقضای مدت یکسال حضرت اقدس ارالی ارسالند یوسف خان
از استماع این خبر وحشت اثر مغلوب لشکر خوف و هراس گردیده
صد چندان دیگر هر یک سالی افزوده مصحوب اکبر اولاد خود

که ولیعهدش بود

ولیعهدش بود بدرگاه جهان پناه فرستاد یعقوبخان تا مرسال دو
در جناب خلافت واقع در فرق نوباصیه افتد سجدات بود در جنبی که
یعقوبخان کسب این شرف در جنبات خاقان آفاق مرسوم الطاف
راجه نساکیت بندر بمقاصد و مظاهر ها مباهی گردید از صوب دارالخلافه
الصدر بحر فضل منور نشسته دم نخوت و استبداد زده سالک مسالک طغیان
و عصیان گردید چون اخبر بمسامع جاه و جلال رسید که تنبیه و تأدیب یعقوبخان
آن نکوهیده اعمال افواج قاهره معین گردیده در مکان نعس جلود معقود
در سکاه اقبال در سلک اسمادکان سریر خلافت مصیر منسلک بود
قدم بر جاده جسارت نموده معروض داشت که بحریه بسکر گردن مقصود مذکور
اسهل لشکر دکارنیت اگر حکم اقدس مرا مرور یابد بندهٔ جان نثار رفته
او را بدرگاه والا حاضر سازد چون یعقوب خان در معارک دیگر هم
سر و داد بمیان گذشته بود خضر خان کیسی سنان سر اخلاص سائیده
مدام منهم نامزد و مرخص شده یعقوبخان روانه آن سمت شده چون باکاسید

لعه لباس داده بلشکر او در آمد صبحی که راجه بلکرن معهود منزل او
عزم رحیل نمود خواجه سرا همراه نداشت یعقوبخان او را گرفتار ساخت
و بخدمت بادشاه افاق ساخت بعد ازین ادبار دوران یعقوبخان
بخون منوب دانسته معتبر مودند که دماغش مختل است در خلال این احوال
حکیم علی را نزد یوسفخان فرستادند که او را بشرف کورنش ملک نشان
مشرف گرداند چون رایات عالیات بصوب لاهور نهضت فرمود آمد
وصول سمی جهان گشا دران بلده یوسفخان از خضر زاد اکبر و امرای
مورد بخط و غضب پادشاه هر یک نوشته فهرالهی است خواهد گردید چون یعقوبخان
از زبان وحی ترجمان شنیده بود بخدمت یوسفخان حکم هوشیار
یوسفخان مستعد گردیده قرار داد که سجده بارگاه عالم پناه معاف
دارد بزرگان دولت و اعیان مملکت از خرد و کلان بر دل
لشکر انبوه که در سال بعضد و سه و چهار وارد شده
رود داده و بهتور مملکت بحالت عمارت نمی آمد اگر ماردکر ملک بحیله

لعه علم

لعه نگاه دارند تا صباحت روی ارام در خواب هم دیده نخواهد
اصلا بر فیض یوسفخان بدرگاه جهان پناه جهان را ضی نگردید چون
حکیم علی خان غربت بصوب لشکر معطوف داشت بهور تهته
نرسیده بود که لوای اسمان ساسا به بصوب لاهور افکند ازانجا
امده موضع خواص پور را منزل دولت و اقبال ساخت حسد یعقوبخان
حافل نافه و فرصت غنیمت دانسته راه گریز پیش گرفت و از
سرعت سیر استعاره نموده در تهته بحکیم علی بار خورد حکیم علی هم
ا یعقوبخان معروض احوالش نشده بمجان در رفاقت ساعت لگار برده
بملازمت یوسفخان فایز گردید یوسفخان از یعقوبخان تقصیرات
که حرامی مثل تخصص خدمت دراندن مبادرت نموده بی قصد دانست که
دیر احبوس سازد اما امر انکه دانستند چون حکیم علی بامور رسید یوسفخان
استعفال کرده حکیم را در خانه مهمور دیده و همراه خود فهرا ورده
او سکی نخورده و اگر مدتی حکیم مرفت هر چند مکرر فرستاده

ادراک تعیب استمای جاه و جلال بود چون هیچ یک از سه برادر
راضی نگشت ناچار از احراز این سعادت صرف نظر کرده حکیم علی را
در ماقبه بخطاب خانی ممالک ستان کیفیت معروض داشت بعد وقوف
بر حقیقت احوال فوج جاه هزار سوار بسرکردگی راجه بهکوا مداس بجواله اورنگ زیب
بارده مولده نسیکر تعیین فرمودند و بلغار تعاقب اورنگ زیب تاخت حوالی
رحمت الدین
تعیین ایجس فوج ممتاز لوهگان گردید بلغار تعاقب میشتافت و حکیم علی از
اردانی داشت ما صلاح وصوابدید امرا اکراه اماده مردد و نگارنده
با وورده هزار و سی هزار ماده بحرکت آمده هراول مرالعاز حرالعار
قول و چندا اول نرسیب داد حسن ملک ولد مهرملک تاجی و علم سرخان مازری
سپهراول مقرر نمود شمس الدین ولد دولت خان در پیش بود
مرادالمعالی ولد سید مبارکخان و حسین خان ولد ابراهیم خان جلک را
در پیشرو قرار داد و لطف خان را در جناح یمین نمود و لوهر کوچی و
بابا طالب صفاهانی و حسن بیت برادر محرست در شمال ایشان کهکو نیما

درطل راست قلب روانه می شدند ماس برعت بکوه کواره مست رسیدو
ازانجا روان شده خود را به پلیسه رسانید دریای کویل کواره مست بالشکر
راهی محاربه لوفوج انجا میدیهها دران طرف بازوی جلادت و افشدار
کشوده کوششهای مردانه نمودند و چند نوبت ازجا ملی غلبه کرده ملکه کرا
برانداخته اعدای زدوخورد بازندگی عظیم داده شد و حسرپلیه و اورنگ
لطفیان اب برهم خورده راه رسد و دولت لشکر شاهی حصه ازراه سرماد
چه از انقباض فحط عرضه تلف گردید راجه بهکوا داس همای اندیشه تاب نامه
یوسف خان نوشت مضمونش انکه دیدم که این مهره لشکر بادشاهی مهرم
اما هزار بار زیاده برین بارد یگر تعیین خواهد شد فکر بر اصل باید کرد چون
مکتوب خاطرش حیرانه افزوری بسجده استمای جاه و جلال بود وصول رقعه نامه
سمند عزیمت او گردیده همان شب از منزل لوداس تهرولی فته
درسال هفصد دوده و چهار بلشکر بادشاهی ملحق شد روز دیگر هراول ان لشکر
شده روبه ردو نگار امرا اکثیر آورد چون امرا اکثیر برحال مطلع گردیدند

یعقوب خان السلطنت بود و نشسته کمر کین بر میان همت استوار نسبت
باباطالب صفاهانی و محمد سلیم کاتبری را مقدمه الجیش کرده هر دو سردار
تا نصف شب جنگ و کوشش نمودند که قریب دو سه هزار تن
تا دو پهر روز از لشکر مادشاهی کشته و کلاه کشتند که مخبذه از حضور مادشاه
قدم ثبات کذاردند و محاربه تا مدت یکپاس امتداد یافت و از آن وقت که
لوای مهار بود از دست مادشاهی متواتر شد و عرق بسیار بر بدن اصحاب لشکر
نرم و سست بود و رواب تا سینه فرو میرفتند و سرمای عظیم بهمرسید لشکر
مادشاهی از فرط سورب سر باسلم فیل و اسب از بریده از میان افتاده
پیه بر زمین رسیده مرح کم نمیشد با وجود وقوع شدید بر عسکر ظفر پیکر بود که
سیر غله بیک اشرفی بدست نمی آمد راجه بهکوانداس چاره کار در
وقف منحصر دید و بیعقوبخان پیغام فرستاد که
که بکی از امرای دولت بود صلح کوید و طلب از خان فرو کوفت و
خون مواجی بکلی رسید بوخان الامان کرده در اثنای مدکاه خانان عالم

در بنی حوالہ اندراس کجا رہ شد بلا بمور رسیده حواله راجه تودرمل
فرمودند بعد انقضای مدت دو سال راجه با لشکر از دار الملک کابل
ناصیه افروز سجده معادت کردید التماس استخلاص یوسف خان نموده
باستماع او منصب بالصدی معجر و مباهی کردیده همراه راجه منور
داخل کوکبان مکالمه شد چون عمرش بعسرت مبدل کشت و ماش
اختلال بدرفت و از صدمت سیلاب جنون اساس عمرش مرمم
و سال منصد و نود و چهار یعقوب خان چکردار مدیده لسان مهر معادت
نموده بر اورنک سلطنت متمکن کردید خطبه و سکه را بنام خود رونق داد و
ایام سلطنتش مدت یکسال و یکماه و القاب و القاب در زمان استیلای خود وضع جاری
نکرده که فایده از آن متوقع باشد اول خان مادشاه عالم ماه موسوی را
بر خود لقب اردو داده با وجود ارتکاب جنس حسابی طلق حرم و احتیاط
بالسداد در های خان اشغال نورزید و می قطعان و خارسان دریا را
رعایتی نکرد دوم دست خورد اعتساف در زمانه از مسلک انصاف

از مسلک انصاف منحرف نگردیده و اهالی و موالی خطه اخسنه خاطر خود
و سلوم بمذهب که مشتمل بر مسفح پرداخت و چهارم اعیان و اکابر
و امرا را از ناحیه اعتبار انداخت و هیچ یک از اعیانی شان در نزد بعضها و دیگران
مقبول نشد و اینها سبب اسراع مملکت گردید بالجمله یعقوب خان بلا عسبی از خطاب
نزاخانی بدمام ازل و ابد بر خسته او را بخدمت شریعت و فصل
قاضی موسی مرسالار شد و عام گفت که در ملک تمار نام مرتضی علی
داخل باشد بر شریعت سیاه مذکور التماس نمود که سلاطین ما بمذهب
چگونه رفت فایده مترتب شد متعاقب این احوال یعقوب خان بر خسته
متوجه شد هر چند امرا گفتند از بخت مذهب نکند و قبول نکرد مخلصان
قاضی ارفصل شمس الدین جک و علم شرماکری و علی دار و حسن ملک
طبل نی لفت نواخته شد غرمت بجنب کوهستان همدوستان معطوف
داشتند چون لام بر کمال بود و مهمت این سمت موافق رای ایشان
نیامده نزاهره بود قرار بر این دادند که پیش از رسیدن یعقوبخان بخطه

لغرف دراورند

لغرف در آرند یعقوبخان چون بر معاندت امرا بر نور مطلع گردید
منوهم شد محدیت ایشان که در قندس بود را ورده صلاح را بر سبد محمد
معضای المستشار مومی الیه گفت که پیش از رسیدن امرا خود را
فشهر ماندرسانند والا بدست آیدن ملک از محالات است یعقوبخان
در آمدن مسارعت نموده پیش از رسیدن امرا بندبود واصل شهر شد و اهل
ناهیف بود بمیان امرا و یعقوبخان جنگ نبود لفت واقع شد زار رسیم
یا با خلیل و شیخ حسن ولد شیخ شمس الدین عراقی که مرشد یعقوبخان بود در میان
آمده بدین مکونه صلح کردند که حدود کامراج الغرف اب سوتر منعلق مادو امرا نور
باشد امرا مقتضای وقت راضی شده راه الغرف گردیدند حوالی مادو
که نشستند قصد کردند که اساس وجود دالمودیع حسن و یا خلیل اکه
یا انهیه نخورند و نترسند و نارسیدن لکهراج مراجعت امرا بودند منهدم ساخته
ابا حسن ملک ولد محمد حاجی حمایت کرده و مردم خود همراه داده روانه
منشهر فرستاد امرا الغرف گذشته و خبرها را برهم زده الغرف کامراج نشستند چون

شیخ حسن و بابا خلیل بخدمت یعقوبخان رسیدند و بکیفیت واقعه حال کردند
یعقوبخان بغضب رفته جماندم طبل جنگ کوفته متوجه سوسرسد و
از آب گذشت امرا مقابله از خبر طاقه بروی دیده اردو کوچ دادند
بجوب شهر شتافتند محاربت مابین یعقوبخان مذکور و کرد که الوف
هر که شهر در آید فروری از جانب اوست یعقوبخان در قطع راه مبالغت نمود
چون از طرف کوهمامه مسافت بعیده بود ملک شمس الدین جنگ کوا رسید
جرانگاه خود گذشته در محله جدی ال مجاذبه شیخ ابراهیم مهمان شد اردو دیگر
اردو در بسته بیش خان آوردند یعقوبخان اردو انتصب دانسته در دره
دیگر اردو گسترده آوردند دگر روز بخدمت پادشاه ان
هندوستان رفتند و در دربار معلی متعهد شدند که کشمیر
دولت مدهند یعقوبخان بعد فراغ خاطر از کوهمان متعاقبان
محاربت را محبوس داشته بار همای مذکور را بر بست خان قاضی
همیان اورد بعد از قتل فوجدار حضرت قاضی بدرجه شهادت فایز گردید

و در جوار شهداء از کربلای معلی مکان کنند
آن روز که قاضی بدرجه شهادت رسید الغدر صاعقه و رعد بهر سبب که
از خبر احصا بیرون بود از نهیب آن اکثر تان وضع حمل نمودند
در جال از ترس قالب تهی ساختند در خانه یعقوبخان از حادثه
منکوحه علی دار که وزیر او بود چهارسو و بکجا گشت ذکر آمدن
قاسم خان مرحوم تا توپ سیی هزار سوار از ممالک پادشاه جهان مدار
چون قاسم خان بدرفکی حیدر چک ولد یوسف چک و شیخ یعقوب ولد
شیخ حسن کنایی بکنه ملک رسید یعقوبخان خبردار شد بمحمد اطلاع
و ماله و دوهزار هندو فجی عازم مزدو مکار گشته بمزاحمت خود را بهره پور
رسانیده چون مردم کشمیر از وضع ماهوار کوهیان یعقوبخان
مطلقا راضی بودند جماکه امرای بدان گرده شتافتند همه ارکان دولت
روگردان شده بلشکر شاهی ملحق گشتند یعقوبخان از استماع این حال
جرانگاه خود گذشته بمعدودی چند کشور راه فرار برگرفت و اما قاسم خان

در هرم کله بود با متابعان خود و حسین خان چک که از بنی اعمام
یعقوب خان بود و یعقوب خان او را بهراولی تعین کرده راه هستی و بیخ را
مسدود ساخته چک قوی بوقوع انجامید و قاسم خان نایک کشته شد
پسرش ظفر خان نایک با وجود کشته شدن پدر دست از هر دو پیکار
برنداشته بمعاضدت محمد خان چک ولد حمزه چک کار بر لشکر پادشاهی
تنگ ساخت هر دو کس کشش و کوشش بی نهایت بتقدیم رسانیده
بقتل رسیدند در آن هنگام که یعقوب خان رهگرای وادی فرار گردید
ظفر خان چک ولد شمس الدین چک فرصت یافته خانقاه شیخ شمس الدین عراقی
را از روی تعصب مذهب آتش افکند و جز خاکستر از آن نشان نگذاشت
بالجمله قاسم خان بفتح و فیروزی کامیاب گردیده در سال نهصد و نود و
پنج بساعت مختار انجم شناسان فلک سنج داخل بهر شد مردم کشمیر تا پنج شش روز
که حیدر چک مطلق العنان بود نزد او جمع آمدند قاسم خان متوهم شده قید او
الیق و انسب دانست **همه احوال یعقوب خان** چون یعقوب خان از هیره پور

گریخته بکشتوار

گریخته بکشتوار رسید بهادر سنگه راجه کشتوار که یعقوب خان نسبت مصاهرت
باو داشت چندان سرزنش او کرد که متوقف رخصت او نشده از میان
دریای فهار کشتوار بیابان گذشته بکشمیر معاودت نمود بنهجی خلل در ملک کشمیر
انداخت که لشکر پادشاهی را مجال جنبیدن نماند یعقوب خان باتفاق یوسف خان
ولد حسین خان و ابراهیم چک ولد ابدال خان چک ملک حسن ابن محمد ملک باجی
شبخون آورده طرفی که لشکر پادشاهی می بود آتش بجانهای لشکریان افکند
و متابعانش دست بقتل و غارت گشادند و از کشته پشتها ساختند
یعقوب خان بخیال آنکه از لشکر پادشاهی سر زنده نماند حکم بقتل طایفه که
از هیره پور فرار نموده بموکب قاسم خان میر بحر پیوسته بودند کرد آن طایفه
از استماع این حکم از میان فوجش رو بفرار آوردند از آنجهت شکست بر یعقوب خان
افتاد محافظان سرانجام کار حیدر چک که در قید قاسم خان بود پرداختند
بعد از وقوع هزیمت یعقوب خان لشکر پادشاهی جرات را کار فرموده
جماعت گکران سرکردگی شیخ دولت بختیار بر سر شمس الدین چک متوجه شد و او را

منهزم ساخته حوض قصص شتاوا وان سورت سرما رسیده بود لعقوبخان
در برکه اولیای کیل وکه وش قشلاق کرده شمس جک در قصبه سوسوراما مردوت
کدر آمد حوض مستان همامان رسید لعقوبخان بر قلعه کوتل دکه وش جمعه رات
وشمس جک بزار محل قشلاق محرک آمده در چره اوده ماری ساحکم مور
قاسم خان مرحمت رفکی علم شیر خان ماکری ومزا راجه علیخان و
سید عبدالله خان وکوهرخان ومزا علی اکبر شاهی وجلال مسعود را
باهشت هزار سوار نصرت شعار بر سر لعقوبخان تعین نمود والا وراى سپاه مع اسلام مدت
جلادت کشیده روی فهر بدانصوب نهادند حکی واقع شد که نه دست
زبان بدار بیان رساد و نه زبان خامه الحق شمه آن توانست نمود بروبک بود
لعقوبخان درسبکر شود حوض روزی چند در اجل او ناخیر رفته بود قضا را در عین
کبر و دار و لمعان تیغ الماس بارکوله بمرک مشهار از کمان کرده اسمانی مانوش کرد
سکاوسیاهی راه معاودت فراموش کرده اکثری دران معرکه از رحم حمد
وسنان مبارزان لعقوبخان جان بروی بردند از جمله سرداران مزا اصغعلی

ترش نشاد کشته و بعضی

شربت شهادت چشیدند و بعضی فضل و بعضی دستگیر شدند و بقیه السیف
مجروح و خسته از دام بلا جسته خود را بمرو قاسم خان رسانیدند و وضع احوال
جانب آن سمند جهور لعقوبخان شنده از انجا بحبس آمده بایخت سلطان جنید
اقامت سلطنت ساخت و شمس جک از جره اودر حرکت کرده در قلعه ماجک
در آمد در حقیقه تصرف قاسم خان مجلی عرا لقس نمانده قاسم خان نصوا مدد
را بی صاحب منصب خیال دید که دوفوج مرتب داشته بسر لعقوبخان
مکفوح از همت باندر تهن مقرر کرد و فوج دوم از طرف آب کلی تعین نموده
والش حال باشتعال آمد و مبارزان طرفین در میان آتش کوشیدند
واکثر شهادان نامی از حابس نفس مرسیدند آتش کشش و کوشش از اول روز
تا شب نشان امتداد یافت نزدیک بود که چشم رخمی عظیم بلشکر شاهی رسد
در ان حالت تیری از شست لعدر بچشم نورمک خان که حالا لشکر لعقوبخان بود
رسید و کمان جانش زه انقطاع گسیخت و سلک جمعیت لعقوبخان ازهم گسخت
قاسم خان فرس فتح و ظفر شهر معاودت نمود و لعقوبخان با وجود یکسی حبس

از جا رفت و بای ثبات در جای مکان فشرد و این معنی باعث تعجب قاسمخان
گردید چند روز بمقابله و مقاتله و مدافعه حصون و کشمکش گرمی بر میان آمد لیکن
لعوبخان بعد از کشته شدن نورمک خان بمضمون رقعه که امرای
شمس حک که در قلعه یالحک متحصن بود بتصرف آورده مقرر شده بود که اگاه
نقیم بر سر ما مرانند شما رفته نهر را میازید و اگر بجانب شما متوجه شوند ما نهر را
بحیطه تصرف خواهیم آورد و بخلاف قرارداد حرامخمل مرادآخرین
معلوم چنین است که ملک از دست برود و مکرا بهمه خون حکم خوردن
عبث است شمس حک بعد اطلاع بر مضمون رقعه حسن ملک ولد قهر ملک حاجی
الیعذرخوانی لعوبخان فرستاده قرارداد ندکه نورمک یالحک متحد شده
جد و جهد در میان بمیان آرند لعوبخان و شمس حک در یالحک باهم جمع
چون این معنی معلوم قاسمخان شد خان مسارت بدانصوب نافت
در شب شنبه که لوای حک و بک و لعلک بر الحمس اعلا برافراشتند دلاوران
بهرام اسقام لشکر ارباب میمنه و میسره و قلب و جناح از سه طرف

بکش آمدند

پیش انداختند بر سر یالحک روز آوردند ارباب لعوبخان و
شمس حک و حسن ملک چاووری دران معرکه بکار زار اشتغال داشت
دلاوران لشکر پناهای او را مرکز وار در میان گرفتند لعوبخان و شمس حک
چون این حال مشاهده کردند شمس حک برای استمداد کمان بکوه ملک فرستاد
نام برده نایب لعوبخان را در حصار نیاورده از معرکه دور ساخت قلعه
حسن ملک را از زرکده تا بدروازه پس برده بود در معرکه حسن ملک کاهگان
پناه برده ملک چربه ترکش از کمر انداخت باعث هزیمت فوج
قاسم خان شد دران معرکه از لشکر قاسمخان قریب هزار و پانصد کس
مجروح و قتیل گردیدند دیگر نامدار لشکر شاه از جمله مادرای احدی
از قتل و مکان خود حرکت نمیکرد دلاوران کشمیر بهر دو طرف آمدند
اسب و امرای سپاه بزور میکشیدند چون مرا لوبخان اصوبی سبب
سلک جمعیت کشمیران از هم پاشید ذکر امرای لوبخان
بکشمیر و شرح حالات و وقایعی که دران حین

روی داد نوشته مراد آید

چون ضعف و ملالتی قاسمخان معروض سیادتمکان ما سر رحلت مصیر
گردید میرزا یوسف خان رضوی از ما فرمست و مجهز امور چون نوشن
بزه بگذار سدار فلکی محرمست و ما ماخلیل کمری که در عتبه اسمان سر
بجناب سعادت بودند بجمله چون بوجه احسن بسرکشان کشمیر نامزد فرمودند
چون انجر وحشت اثر بسمع یعقوب خان و شمس حک و امرای کشمیر رسید معلوم
کرد خوف مهراس گشته بفکر چاره کار افتادند مقرر کردند که یوسف خان را
شمس حک بدافعه و مقابله میرزا یوسف خان برود هر چند حسن ملک در میان
یوسف بحی در وحی ربه میرزا یوسفخان سر بار زده و معروض داشت که
موعد الله محرمست و با خلیل مرافعت تمام دارد و مدار مهمات
بدای ثبت بشتر بر طبعش بجمله الف الهیا طالب خواهر بود ادلی و
که شمس حک بر سر میرزا یوسف خان برود و یعقوبخان بمقابل قاسم خان باشد
نا رعایت ان بمنصه ظهور اید با میرزا یوسف خان در بمکی جال الهام

دقاسم خان از غدم

و قاسم خان از غدم تشبر اندوه بهلاکت رسد چون قلم بعذر
سر رفته بود که ملک از دست برود و در تخت لصف اولیای دولت اید
مدد این سلسله علیه ابد کاربند این عرضداشت بکردند ماوجود اطلاع
بر خطا جفده خطا کردند بالجمله چون یوسف جال بقصد مدافعه و محاربه
روان گردید ارم کاره بهرام نیلک العصوت خود را دیده کرد موضع سوبل سعد
میرزا یوسف خان ملحق شد میرزا یوسفخان بی وقوع حک و جدال و
استعمال بزرای فال از راه کتریل وصول مصره نور اعتکد چون
مملوح یعقوبخان و امرا را خبر رسید که میرزا یوسفخان بی وقوع
مدافعت مصره نور رسید از قلعه با حک بر خاسته راهای ولایی
اوارای گشته یعقوبخان راه فرار پیش گرفت و
در زوراب و مشاهیال جریده و زره بهدو همان محرمست و ما خلیل
مسئول گشته میرزا یوسفخان را دیدند مناسب مناسب
مدار جهانمدار مرخص میشدند میرزا یوسفخان بقاره اساط بوجه

فهرست نمود از جمله امرا کشمیر که بدرگاه معلی نیامده بود یکی لوکمان ولد
حسین خان و یکی ابراهیم خان برادرزاده لودسه اولس بمنصب هزاری و بالعدی
و دو همین منصب هزاری سرمندی یافتند و دیگر که یکی لوکمانه و دوم لوسه
میان دو دریا بحکمرانی آنجا مقرر شدند چون خبر رحلت والد ارشد حسین
مرتفع شد و رسال نهصد و نود و شش در سرحد جرس و رمان و لکس
بموجب عرضه داشت میرزا یوسف خان عرضه داشت کشمیر مضمر بانجام
عاکفت ماند اکنون ذکر نهضت رایات جاه و جلال
خاقان نی اعمال جلال الدین محمد اکبر پادشاه طاب ثراه بکشمیر
کشمیر جنت نظیر و شرح حالات و واقعاتی که دران حین
روی داد چون اوازه موکب جاه و جلال سامع ارادت و صیت
سرایر اهل و بار گردید در کونل نهمه محرمت و جمعی از اعیان کشمیر
بسعادت کورنش سرافرازی یافته و از کونه زمین های گذرنده در رکاب
فرود آمده میرزا یوسف خان در اینجا بسعادت پای بوس معروض گردید چون

بقبول مرحمت تزویک رسیدند بر طرف نمایند و اهل هند قدری مضطرب
گردیدند بدل گرمی خاقان و افزایش احسان سبک و آسان گذشتند بهره پور
رسیده میرزا یوسف خان و ابراهیم خان با ده تن دیگر بشرف ملازمت و
نثار و پیشکش پرداخت و بمراسم خدمت فوق عزت برافراخت و اهل شهر از
وضع و شریف بسعادت استقبال شتافته سجود بندگی بجا آوردند خان
ستوده خصال هر طایفه را بنوازش خاص و الطاف عام نوازش فرموده
از بهره پور در میان شهر فرمودند حکم اشرف جاری شد که سراهای در خانه
رعیت فرود نیایند بعد از سه روز بسرانجام امور دیوانی توجه فرمودند چون خاطر
قدسی مظاهر از ملک کشمیر و اهل آن پرداخت رایات معاودت بسمت اوریک
خلافت برافراخته از راه لکهی توجه فرمودند و میرزا یوسف خان ولد
ابدال خان حک بدولت کورنش سرمندی یافت یعقوب خان که
در شعاب جبال محمی بود قول طلبیده بجبین عبودیت بسجود کرباس فلک اساس
روشن گردانید و ذلات و جرایم او بنزلال مکرمت خاقان

گردون مرتبت شست شتابافت ذکر سورش ناسازگار میرزا اوطغای

ناپرده فتنه وقف دوم نضمت ارباب اقبال باردوم در اوال

فصل خزان لصوب کشمیر جهت نظم و نسق ابامی فتنه جویان حوالی

سایر فرمان والا مدار کاه معلی رفته بود و حون قاضی نورالله و قاضی علی

هندوی طوطه نام میرزا یوسف خان مخلص بحسن کشمیر از درگاه

دستور یافته مردم کشمیر را هم انکه بعد از میرزا شخص مسلمانی علی

نوه طاهر خواهند در مقام سورش و ناسازگاری درامدند قاضی نورالله

بدرگاه رفته موصوف داد که منشا این امور علی حاکم مسعود بیک

صورت پذیرفت و حون وکلای میرزا یوسف خان خود صاحب تقصیر بند

چنانکه باید بمکلوش ادرگاه خلد فرق حسن بیک سیح عمری از معاودت

قاضی علی فرستادند قاضی علی تمام حال کشمیر را بانجا رسیده ضبط

نمود و مقرر کرد که علوفه سپاهی را بعد خواهم داد از این اندیشه مردم

به تنگ آمدند خواستند که فتنه قایم سازند و نکته بر روی کار نیفتد

اهل کشمر با مردم میرزا یوسف خان همداستان شدند و در پی علی

عادل بیک و یعقوب برکمان و لالم قلی حولای و دیگر اوباشان

واقعه طلب باهم الفاق نموده بخدمت برده میرجمال الدین حسین که در

سلک ملازمان میرزا یوسف خان انتظام داشت رفتند که حون

نسبت سیادت دارد او را بالجکومت برگزیند میر بدلور که سرور

این انتوب و غوغا بداشت قبول نمود با کر میرزا اوطغای را که این

عم میرزا یوسف خان بود از راه برده بسلطنت برداشتند میرزا یوسف خان

فرستاد شیخ شمس هزار ماده و فراک ملازم داشت و زنگی از نوکر

حسن بیک شیخ عمری بخانه برده بود اول ماه های مزبور را

شنیده بخانه حسن بیک هجوم اوردند حسن بیک با انکه مردش معدود

بودند قدم همت افشرده بمدافعه و مقاتله پرداخت ابرور

و شیخ ماهای والا در میان آمده الشن این فتنه را فرو نشانیدند

روز دیگر بر کوه ماران هجوم شد و حسن بیک مرجعت کرده بر سر اسپها رفت و

بعد از اندک حکی باز اشتی نمودند حسن بیک جلدی را بعهده و همان
سر و حود طلبداشته بقصد رسانیدند و بیاقاضی علی از شهر برآمده سوار
مردان زد از الفاقات حسن خانقاضی سپاه ایل ایلکده همین روز
از دوار الخلافه لاهور عنان عزیمت دارخش همت بصوب کشمیر
معطوف داشتند حسن بیک و قاضی علی که مردان شهر
کردند بغفلت ولی بروای افتادند و در اطفای این شعله مدارات
سالسه بکار بردند بعد از روزی چند جمعی باطل سنجر مهمانه سر قافله
ملکی شده بیمان را با کان موکد ساخته اند و جندی از آنجا انصراف
مسالک و مضایق گماشتند محمد حوس میرزا با دگار از شهر برآمده
که مراج شما فت همگامه ارباب فساد گردی بر رفت حسن بیک از احوال
غفلت ندارشته متعاقب او رفت و کار با حسن
نمود میرزا با دگار از پیش او دیر نگشته از شهر آمد و حسن بیک و با
الهی حرکه الهدایه کرده راه بهندوستان پیش گرفت حون

البدیکی از خواننده

رسید یکی از برادران شیبانی و سکی و عامه زاده الهداران خبر دار شد و
بهداد استقبال شتافته بر سر اپرده خود او را باب در آورند بی از
رخت حیات بموج خبر شرف رفت و جندی او را سکر کردند
حسن بیک و قاضی علی بسلامت برآمده بر سر شاهبیگ حون
نمی تعاقب راه بیجاپور را اسکام داده بودند براه سی و یک کام
سر حت برگرفته حسن بیک با جندی از بندگشان بر دور اندار
بدر رفت و قاضی علی هر چند دست و پا زد و همپای ما نمود
کشتر بان او را اسکر ساخته از هم گذرانیدند و حون صورت واقعه
بسمع جاه و جلال رسید خانخانان ممالک سنان یکنوخ منوار
مهضت فرمودند حکم شد که رای خان کوکلتاش از راه مواد خور
منوجه کشمیر شود و صادق خان را با فوجی از بهادران رزم جوی
بر خاس خود براه پیش رخصت فرمودند وسیع الدبخشی
از مبادرات عرصه شهامت بطریق مغلد و ستوری با فت دری راز

VeryPDF Demo

میرزا یوسف خان را از روی اجتناب بشیخ ابوالفضل سپرده چون
فرزندان او از جنگ یادگار بجات یافته بدرگاه آمدند حکم اطلاق
او شد بالجمله چون یادگار بعد از شکست بهرام حسن بیگ
بشهر کشمیر درآمد و فرزندان میرزا یوسف خان را بجانب هندوستان
گسیل کرد و خزینه و زرینه و اسپ و فیل و توپخانه و حشم او را
تمام متصرف شد و خود را باسم بی مسمای سلطنت بنام ازل و
ابد [illegible] خطبه و سکه را بنام رب خویش آرایش بخشید و
هر فلفچی و اردو بازاری را بخطابهای عالی مضحکه روزگار ساخت
بهرام بانک را خانخانان درویش علی خان جهان عادل بیگی
عادل خان مقصود احدی مقصود خان خواجه موسی آصف خان
موسی میرزا میرزا خان همچنین فتنه جویان دیگر بهرزه گوی و زار جای
بجانب خود کشید و چنان تصور نمود که از افزونی برف
راه آمد و شد قاصد و پیغام مسدود است اگر احیانا بتحریر

ازاجیف

ازاجیف و افواه برسد باور نخواهند فرمود معهذا اگر
بتحقیق تواتر برسد درین موسم باران و طغیان آبها و جریان
سیلابها اجتماع سپاه و انتهاض عساکر فیروزی دستگاه از
محالات مینماید و چون بدلی برین و طیره بگذرد و جمعیت فراهم آید
و راه مداخل و مخارج استحکام یابد برین ملک دست یافتن بغایت
دشوار خواهد بود القصه روزی چند به بطالت و غفلت گذرانید
و جمعی که از مفسدان بر گرد و پیش او بودند بزر پاشیدن ترغیب
می نمودند داد از تنگ چشمی و کم همتی آنچه از میرزا یوسف خان
بدست آورده بر دل و جان خود مستحکم بسته خاطر از آن برنمیداشت
این دنائت همت و خساست طبع مرا از اسباب زوال و نکال او
شد چون صیت نهضت موکب همایون زمین و زمان را
فرو گرفت و آن کوتاه اندیش با دل ضد ریش در قلق و اضطراب
افتاد و درویش علی را با فوجی بر سر کوتل پرنجال فرستاد که سد راه

عبور موکب منصور کرده درویش علی در آنجا قلعه ساخت و احمال
اثقال از دور ادران حصار گذاشته بر سمت افواج پرداخت
بالای کوتل دیوار اساس نهاده قرار بجنگ داد و بهادران فوج
هراول موکب منصور قدم همت بر فراز کوه نهاده بی محابا
پیش رفتند و فوج جرالغار و برالغار نیز از دو طرف بالای
کریوه بر آمد و باندک زد و خوردی درویش علی را پای ثبات
از جا رفت و بسیاری از مخالفان باطل سیر علف تیغ خونریز
گردیدند و بقیة السیف بحال تباه راه گریز سپردند و چهار کس
از لشکر منصور جان نثار شدند و روز دیگر درویش علی
دیوار بست ها را گذاشته پیش رفت هراول و جرالغار
بنامردی با کریوه کنار شتافته اگرچه از باران و تگرگ
قدری شلاق خوردند اما بغیر از یک سپاهی که اسب او ضایع
شد دیگر آسیبی بکس نرسید و شب خبر رسید که غنیم

در عقب این کوه

در عقب این کوه هجوم آورده در کمین است و هنگام طلوع
صبح جوق جوق کمتریان از اطراف بر فراز کوهها بر آمدند
و در اندک زمانی خود بخود ویران شدند آخرهای روز شیخ فرید بخشی
بفوج هراول پیوست چون لشکرش بنور رسیده بود در فرود آمدن
تامل داشت درین وقت محمد کاشی از غنیم جدا شده ملازمت
بخشی الممالک نمود و ظاهر کرد که میرزا یادگار تاب مقاومت
نیاورده آوازه وادی هزیمت گردید و مفسدانی که بر گرد
او فراهم آمده بودند هر کدام بگوشه رخت او بار کشیدند
شیخ فرید ازین بشارت کوس فتح و فیروزی بلند آوازه ساخت
و بهره نور منزل گزید و زمانی نگذشته بود که سر میرزا یادگار آوردند
تبیین این مقال و تفصیل این اجمال چنان است که چون خبر رسیدن
عساکر منصوره بالای کوتل بمیرزا یادگار رسید عادل بیگی را
با گروهی در شهر گذاشته خود بهره نور آمد روز دیگر زرها را بمردم

داده بشبیر فرستاد و خود بهمانجا توقف نمود شهباز خان قلماقی
با برادرش خانگی کوکه ابراهیم خان مباشر دستگاه شاهلو
و بارمک اوزبک و ملک محمد و حمدی از کوکلتاش مرتضی خان
با هم سوگند خورده در کمین فرصت نشسته بودند چون نمی
از شب گذشت سورن انداخته بر دایره او تخوم آوردند
مرزا اباد کار یوسف نام خواص خود را از برسر ابرده بلند رفته
در پس سیکی پنهان شد و یوسف را با وردی سپرد فرستاد نام
هر چند تفحص و تجسس او نمودند اثری ظاهر نشد ناگاه شهباز خان قلماقی
بر یوسف افتاد او را بقبض و سیکه آکنده در جای که مرزا اباد کار بود
نمودند شهباز قلماقی منجوریست که زنده بدرگاه برد شهباز خان
بسیکدستی تن او را از بالای سر از اوداخت در حینی که مرتضی خان
بگوش بهمه رسیده بود سر او را در پس سم سیکی کهی بورد
انداخت و جرده عمل بسر کشمیر فرمودند در غت مسعود و زمان

محمود بدار الملک کشمیر اتفاق درود افتاد در میان
راه شیخ فرید و دیگر بنده های جان سپار بسجود اخلاص جبین
خدمت نوزالی ساختند بانواع نوازش و استمالت
مرحمت سربلندی یافتند و اکثری از مفسدان خون
گرفته اسیر کمند مکافات گردیده بسیاسش رسیدند
اگرچه اکثری از رعایا و اهل کشمیر نوفور و هم و هراس
وطن مالوف خود را گذاشته بشعاب جبال و
زوایای مختفی پناه برده بودند چون جرم بخشی و عذر پذیری
آنحضرت بلند آوازه شد چون جوق جوق سر حلقت در
روی سر سای بندگی نهادند فرق اخلاص بسجود
قدسی آستان نهادند خاقان وافر الاحسان
زلات و جرایم آنها را بنزلال عفو شست و شو
بخشیدند و در آمدند که گلشن همیشه بهار کشمیر
بظلال رایات جلال محمود بهجت برین بوقع همواری
بشکار مرغابی و قمام سیکار توجه میفرمودند نیز
بسیر زعفران زار بزم نشاط آراستند و متوجه هندوستان

متوجه هندوستان گردیدند و محمد قلی خان بخدمت
صوبداری کشمیر خلعت امتیاز پوشید مملکت کشمیر از
فتنه جویان و واقعه طلبان صاف و پاک گردید
امیدکه تا انقراض زمان ممالک عالم زمام بست و
گشاد بنی آدم در کف اقتدار این بادشاه عظیم
این زمان رعیت پرور معدلت گستر باشند و گلشن
همیشه بهار کشمیر از صرصر حکام بیداد گر محفوظ و مصون

ذکر بادشاهان این سلسله علیه
که در ده سال اسیر کلکت کشمیر متوجه گردیدند

جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی مرتبه اول
در سال نهصد و نود و شش هجری مطابق سال دوم
از قرن ثانی از جلوس و مرتبه دوم در سال هزار و یک
موافق سال هفتم از جلوس قرن دوم

نور الدین محمد جهانگیر بادشاه جنت مکان جهانگیر
مرتبه اول در سال هزار و بیست و نه هجری مطابق
سال یازدهم جلوس مرتبه دوم در سال هزار و سی و سه

مطابق سال نوزدهم جلوس و مرتبه سوم در سال هزار و
سی و سه مطابق سال نوزدهم جلوس و مرتبه چهارم
در سال هزار و سی و شش مطابق سال بیست و دوم
جلوس که در عین مراجعت بمنزل جهانگیر بنی شهباز روح
پر فتوح آن بادشاه علیین مکان بجنات تتاح
سدره بر واز آمد شاه جهان بادشاه
فردوس آشیان نیز چهار مرتبه اول در سال هزار و
چهل و سه هجری مطابق سال ششم از جلوس مرتبه دوم
در سال هزار و چهل و هشت مطابق سال یازدهم جلوس
و مرتبه سوم در سال یکهزار و پنجاه و پنج از جلوس مرتبه
چهارم در سال هزار و شصت و یک مطابق بیست و چهارم
از جلوس بادشاه عالمگیر خلد مکان یکمرتبه
در سال یکهزار و هفتاد و پنج هجری مطابق ششم از جلوس

ذکر صوبدارانی که از ابتدای تسخیر تا حالت
تحریر برای محافظت کشمیر سرافراز گردیدند در عهد حضرت
عرش آشیان قاسم خان میر بحر یکسال یا سر صوبداری

پرداخت بعد از آن تا مدت پنجسال برتق و فتق
مهمات صوبه متعلق بمیرزا یوسف خان بود از تغیر میرزا
یوسف خان و محمد قلی خان خلعت حکومت پوشیده و
شش سال بامر حکومت قیام ورزید و از تغیر او بلی خان
بلند پایگی یافت از حکومتش که شش سال منقضی گردید
شاهباز روح پرفتوح حضرت پادشاه عالم پناه
به پرواز آمده بر شاخ سدره نشیمن فرمود تاج پادشاهی
که از فرق فرقدان فرسای نورالدین محمد جهانگیر پادشاه
جنت مکان لمعان خورشید درخشان زمام صوبداری
کشمیر در قبضه حکومت میرزا علی اکبر شاهی قرار گرفت و
یک سال بخدمت صوبداری مباهی گردید و از تغیر او
هاشم خان صفدر خان را کوکب کامرانی از اوج حکومت
جلوه گر گردید تا مدت دو سال در آن برج تمکن ورزید
از تغیر صفدر خان احمد بیگ خان بکامرانی رسید و
پنجسال بصوبداری قیام ورزید دلاور خان بکارسازی
زمام حکومت از کف احمد بیگ خان بربود و سه سال

بر وساده صاحب صوبگی

بر وساده صاحب صوبگی بود از تغیر دلاور خان
ارادت خان متعهد امور صوبداری گردید و دو سال
به بسط بساط رعیت پروری قیام ورزید ارادت خان
فرمان صوبداری بنام اعتقاد خان شرف نفاذ یافت
در مدت هفت سال حکومت کشمیر را از خس و خاشاک
طغیان طبقه چکان بالکل پاک ساخت چون صیت
پادشاهی صاحبقران ثانی شهاب الدین محمد شاه
جهان پادشاه فردوس آشیان زمین و زمان را فرو گرفت
صوبداری کشمیر بنام خواجه ابوالحسن وزیر رقم تخصیص
پذیرفت صوبداری کشمیر بنام ظفر خان که فرزند
رسیدش بود به نیابت خود منسوب داشت بعد انقضای
یک سال که خواجه ابوالحسن از دار فانی رخت
بسر منزل جاودانی کشید ظفر خان اصالة بخلعت
صوبداری ممتاز و مستثنی گردید تا ساعت بر و امتنان
و نزاهت باغ و بستان و چمن پیرای و گلشن آرای پرداخت
و اقسام ریاحین و اثمار را از کابل طلبیده نهال ساخت
مرتبه الف یازده سال متکی و ساده حکومت بود

چون در آن حین علیمردان خان بمقتضای سعادت کیشی
و اخلاص منشی قندهار را بملازمان پادشاهی سپرده
توفیق انخراط در سلک بندگان پادشاهی یافته از
فرط التفات حضرت صاحبقران ثانی بصوبداری کشمیر
مفتخر و مقرر گردید مدت پنجسال مرتبه اول بست و گشاد
امورات ملک مفوض برای و رویت او بود و بتغیر
عالیمردان خان تربیت خان خلعت امتیاز پوشید
از انجا که در ایام حکومت او یکسال قحط عظیم بوقوع
انجامید کوکب حکومتش بزوال رسید مرتبه ثانی ظفرخان
سرافراز گردید در مدت حکومت سه سال دست
نوال ببذل نقود و اموال برگشاد از تغیر ظفرخان سلطان
مرادبخش عنان عزیمت از مرجعت بلخ بقصد صوبداری
اینصوب معطوف داشتند و یکسال به بسط بساط
معدلت و رعیت پروری پرداختند بعد نهضت رایات
سلطان مزبور ازین صوبه بجانب حضور حسین بیگ خان
اوزبک بحراست صوبه مقرر گردید یکسال و شش ماه
کوکب حکومتش رخشانی داشت چون باغ حکومتش

بخزان

بخزان تغیری رسید بار دوم نهال حکومت علیمردان خان
مثمر مراد گردید شش سال و شش ماه در حکومتش منقضی
شد فرمان ایالت ملک نیستی بنام او رسید علیمردان
خان که خیمه اقامت در آن دیار زد لشکرخان بجایش
مقرر شد یکسال و شش ماه از صوبداری لشکرخان
گذشته بود که اورنگ خلافت و جهانبانی بجلوس
میمنت مانوس پادشاه عالمگیر خلد مکان زیب و زینت
پذیرفت اعتماد خان که ثانی الحال بخطاب اشرف خانی
شرف امتیاز یافته بود بصوبداری مفتخر و مباهی گردید
دو سال و شش ماه قامت قابلیتش بخلع حکومت مخلع بود
لباس حکومت در بر او کهنگی پذیرفت ابراهیم خان
ولد علیمردان خان کوس حکومت نواخت این بار
مدت یکسال و یکماه شش ماه بداوری و ضبط ملک پرداخت
اسلام خان بجایش مقرر شد دو سال حاکم بود از تغیر
اسلام خان سیف خان میان اقران بخلعت صوبداری
برای و رویت او متعلق بود از تغیر سیف خان
مبارزخان سه سال صوبداری کرد از تغیر مبارز خان

بار دوم سیف خان رایت حکومت تا دو سال برافراشت
از تغیر سیف خان تا مدت پنج سال گلبن حکومت
افتخار خان در بوستان کامرانی بشگفتگی و ریانی رسید
نهال حکومتش که پژمردگی تغیر دید تا یک و نیم سال
از باغ حکومت قوام الدین خان گل نظم و نسق ملک دمید
از تغیر او بار دوم کوکب طالع ابراهیم خان باوج
حکومت رسید تا هشت سال ظلال عاطفت و رعیت
پروری گسترد از تغیر ابراهیم خان حفظ الله خان تا پنج سال
بصوبگی بلند پایگی داشت از تغیر حفظ الله خان سحاب
صوبداری ظفر خان تا یک و نیم سال متقاطر بود از
ظفر خان ابو نصر خان برادرش خلعت حکومت تا
چهار سال پوشید از تغیر او فاضل خان سمند حکومت بجولان
در آورد و سه سال و شش ماه بکام بخشی پرداخت و از تغیر
فاضل خان ابراهیم خان مرتبه ثالث تا پنج سال اساس
حکومت را بارکان معدلت مشید ساخت از تغیر ابراهیم خان
نوازش خان یک سال و شش ماه بکامرانی گذرانید چون

سریر سلطنت

سریر سلطنت و جهانبانی عالم و عالمیان که بوجود
رحمت آمود اعلیحضرت ظل الهی شاه عالم پادشاه
غازی زیب و زینت پذیرفت صوبداری کشمیر
بجعفر خان مرحمت شد نهال حکومتش که در عرض یک سال و
سه ماه قد کشیده صرصر خزان مرگ وزیده از بیخش برکند
از انتقال جعفر خان مرتبه چارم صیت صاحب صوبگی
ابراهیم خان که بخطاب علیمردان خانی مخاطب گردیده
اطراف و اکناف کشمیر را فرو گرفت درین اثنا
طبل عمرش درین شد آواز فرو نشست از انتقال
علیمردان خان بار دوم نوازش خان خلعت صوبداری
پوشیده تا امروز که اواسط شهر شعبان المعظم سنه
هزار و یکصد و بیست و دو است بکشمیر رسید عارف خان
دیوان صوبه که از دربار معلی نایب علیمردان خان
مزبور شده بود قریب یک سال است که بکار نظم و نسق
و حفظ و حراست صوبه می پردازد امید که گلشن همیشه بهار
کشمیر بیمن اعتدال هوای معدلت شهنشاه آفاق از آسیب
صرصر خزان اعتساف حکام بیدادگر مشاهده نماید

در ذکر رویداد پادشاهان چغانه

از آنجا که قادر قیوم مالک بر و بوم در هر وقتی از اوقات
صاحب شوکتی را شرف امتیاز بخشیده بفرمان فرمایی
بر روی کار می آرد زمام اختیار حکمرانی در قبضهٔ اختیار
او میسپارد و بهر تقدیر حسب الخواهش رب قدیر زمام
حکومت این سرزمین از دست چکان بیرون رفته تعلق
متصرف پادشاهان چغانه گرفت و یعقوب چک چارهٔ
کار بغیر از اهلی و اعتذار ندیده خود را بحضور پادشاه رسانید
کفش پای مبارکش تاج سر خود ساخته بعفو جرایم گذشته
سرافراز و ممتاز گردید پادشاه والا جاه چند روز در شهر
گذرانیده متصدیان و کارکنان بجهت بندوبست امورات
مشخص ساخته لوای عزیمت از راه پهکلی بصوب هندوستان
برافراشت از بارموله تا مظفرآباد که مسافت شصت
کروه راه نهایت دشوار و بغایت سخت است از مکان
کاوه درنگ بر سنگ نقش کنده است قسم نوشته که هیچ
پادشاهی ازین راه خطرناک عبور ننماید که از هفت خوان

رستم صعب تر و سخت تر است بهر حال بعد روانه شدن
پادشاه اکبر فتنه جویان کوته اندیش باندیشه فتنه انگیزی
رو بکوهستان نهاده جاده نورد منزل بغی عناد و فساد
بودند بعضی بمناصبت و جاگیر سرافراز شدند قاسم خان
میر بحر مدت یکسال و چند ماه گذرانیده بعد از وی یوسف خان
رضوی مرتبه صوبه داری اختصاص یافته تا یکسال بضبط
ربط امورات پرداخته اما از قرار سرکشی و شورش
ارباب فتنه فساد کاری نساخت پس محمد قلی خان
بایالت مقرر نموده خود روانه حضور گردیده قاضی
نور الله قاضی علی حسن بیک طوطه رام دفتری که بنابر
تحقیق مالیه و بندوبست امورات ملک از حضور
دستوری یافته بودند آنهان باین عنوان بنای
کار گذاشتند که جمع مالیات نقدی و جنسی در ضبط
آورده مواجب سپاه و غیره نقد از خزانه داده شود
مردم اعمال اینحال باستماع این احوال بنابر ظهور
جاگیر در فکر افتاده باتفاق جماعه لشکر یوسف خان
که در اینجا

که در اینجا گذاشته بود میرزا یادگار عموزاده او را
باغوای کار بحکومت برداشته اکثر ملازمان صاحب اعتبار
درین اندیشه ناهنجار او را مانع شده بودند آن ناستوده
کردار بوفور کبر و غرور بخیال دور از کار افتاده بطرف
سوپور روانه شد از آنجا بتحریک مردم فساد پیشه جمعی ترتیب
داده باز بجانب شهر آمد بازار سرکشی گرم ساخت فتنه
خواهان همراهی خود را بخطابهای ناپایداری و بی اعتباری
بخیال خام پادشاهی بنواخت دران اوان در سنه یکهزار و
یک هجری اکبر پادشاه را باز اراده آمدن کشمیر بخاطر
گذشته شیخ فرید را پیشتر از خود روانه نمود هنوز او در
راه بود که میرزا یادگار نظر بر ایام زمستان و انسداد
طریق کوهستان باتفاق مفسدان باکسان پادشاهی
سلوک بظهور آورده از معاینه اینحال حسن چک نام
یکی از ملازمان شاهی بحیله خود را خلاص ساخته بحضور رسانید
احوالات بیان نمود پادشاه والاجاه بسنوح این رویداد
مواد لشکرکشی اینحدود ترتیب داده زین خان کوکه از راه

بهکلی جیاون خان از طرف سوچ شیخ فرید میر بخشی
از راه پیرو راجور مامور ساخته خود نیز منزل بمنزل رهگرای
این نواحی گردید میرزا یادگار بشنیدن این اخبار
بمقابله پرداخته چون مردم کشمیر از اطوار بد او دلگیر بودند
از وادی برتافته پیشوای شیخ فرید که نامعدودی لشکر
در هیره پوره فروکش داشت رفتند با وجود معاینه
اینحال بعزم جنگ و جدال استقامت ورزید و
جمعی از سپاهان میرزا یوسف خان که در معرکه محاربه
با او یار ورزید میرزا حسن آزرده خاطر و دل افگار
بودند در عین جنگ بران ناستوده کردار بریده
در حضور پادشاه ارسال داشتند در انتقام کشی نمک
حرامان ناپسندیده کردار نام خود یادگار گذاشتند
بعد اتمام اینکار اکثری از ارباب فرقه چکان در
حضور رفته ملازمی اختیار نمودند ازینجهت یوسف
چک از ابتدای تسخیر معه اهل و عیال تا ادای جلوس
جهانگیر پادشاه با چند نفر سرکرده آن طایفه در سرکار
پادشاهی

پادشاهی قرار داشت در محاربه سلطان خسرو که پادشاه
را در لاهور بروگردانی پیش آمده بود و تردد ات
نمایان بکار برده یعقوب چک که در هنگام حکومت پدر
در حضور بود دران هنگام راجه نیل کنت با جمعیت
پنجاه هزار سوار راجپوت و ده هزار زنجیر فیل بعزم جنگ
پادشاه در بند تعین لشکر بمقابله او افتاده چون
او در مجلس باز داشت بعرض رسانید که اگر بنده درگاه
را امر شود تنها رفته راجه مزبور را دستگیر نموده بحضور
حاضر خواهم ساخت حاجت تعین قشون و لشکر نیست
حاضران مجلس ازین گفتار دور از کار بخنده و
استهزا لب بگشادند و پادشاه بنابر آزمایش سر
رضا جنبانیده روان کردند صبحی بتغیر لباس در لشکر
راجه مسطور در آمده او بجهت غسل سر دریا رفته
بود نمیر از چند نفر برهمن در آنجا کسی نبود بمجرد ورود
راجه را بر دوش خود برداشته بسرعت و استعجال از احاطه
لشکرش بدر برده بحضور پادشاه رسانید همینقدر خدمات

دور از کار از روی آنها بظهور رسیده بعضی را
در اکبرآباد اکثری در برهان پور و جاگیرات و مناصب
مناسب روانه ساخت محلص کلام آنکه مرتبه دوم راجه
تودرمل را که دانشمندی بدل بود در خصوص جمع
مالیات کشمیر امر فرمود راجه مسطور بر منهای عقل کل
مالیات را بغیر از واجبی قلمداد پرگنات راسوای
محالات کرد نواح بقید مواضع برآمد حال و حاصل مشخص
ساخته بنای کار بر فامت و آسایش کافه انام بر جا
گذاشت که دستور العمل عمل کرده اوغا بتجال بهمان
منوال پابرجا و بحال است حکم بنای قلعه شده
کرداکرد کوه ماران در رشته ساختند و رزهای
خطیر بمصرف رسانید سزاوار تاریخ نویسی و شایان
ربط وقایع نگاری این است که کلمات روید او رودولت
چنانچه و تصرف این خطه دلپذیر که بچه عنوان در حیطه تحریر
در آورده اند بسلک تحریر در آمد حکیم علی که ذکر در اوراق
گذشته گذر شته است در حضور رسیده و نیز شیخ یعقوب صرفی

بابا داود خاکی

بابا داود خاکی حیدر ملک از اینجا بدر رفته وارد آنجا زود
بود ندیر ان راشا برخ بهادر راجه بهکوندا س علی اکبر ساعی
دیگر میا زران کار طلب با تیطلب دستوری شده هر چند شیخ
یعقوب و غیره بعرض رسانیده بودند که بعد انقضای هنگام زمستان
زیر دستان ظفر توامان شرف ترخیص دریابند که خوف طرف
بر طرف باشد خدیو کشور ستان قبول نکذاشته امر فرمود که از
راه پهکلی روانه شوند که از آندیشه برف از اطراف تلی
کلیت یوسف چک قضای رای زمان کج بین کوتاه نگاهان
زرد دست چو نمازار پوشت برآمده نظر بر دشوار گذاری
کریوه های بلند هنگام برودت و ریزش برف و باران نا سود مند
نگران خواب غفلت در شده کمر مقابلگی چپ بر بست قشون شاهی همکان
بوکیانه در رسیده از سختی سرما و ریزش برف و باران نایافتی
غله بتره آمدند زحمت بسیار در یافتند لیکن پای استقامت
گذاشته عنان معاودت بر نتافتند و در آن حالت یوسف چک
از خواب بیدار گردیده بچاره گری نشست از کوتل کوارمت بهانه
دیدن ناورد گاه با چندی سپاه در نزد او احاضر آمده و

VeryPDF Demo

آمدن او دست آویز او شده آنها باز گشتن در سر کار فتنه و
اینجر که بدرگاه والا رسید فرمان شد که هرگاه یعقوب چک را
آنجا نه بجمل آندازی در سر شرارت لازم که مردم فتونی از کشمیر
رفته بتصرف ملک نمانند او را مشتعل ساخته بحضور حاضر شوند
کام و ناکام لشکریان بعزم پیش رفتن کام زن شدند و
یعقوب چک مست باده غرور گشته چین چک را بر کردکی برداشت
در استواری کریوه کوارست مامور ساخت بهادران
جانبین در جانسپاری کوشش نموده از راجپوتان مردم
بزرگی پیوسته علف تیغ جدر نفع گردیدند و چهل کس نامور
از چکان تیر تلف شدند و در تعریف سخن سرای شیخ یعقوب
کشمیری زمینداران کرنار جوقه آورده قرار یافت که
از راه فوجی داخل کشمیر شود یعقوب چک باستماع
انحراف راه آشتی پیموده عریضه خود بر نگاشت که تصرف
زعفران و ابریشم و شکار جانوران تعلق بوکلای درگاه
باشد داروغه هرکدام خدمت از حضور پرنور متخص شود
قتون شاهی از آنجا برگردد هرچند این اظهار پسند نفتاد

لاچار دارو

لاچار دارو نگی خدمت فوق به بعضی دو تنخواهان نفرر
کردید و قتون را حکم بازگشتن شد در اینحال آغار سال
سی و یکم جلوس میمنت مانوس بظهور پیوست دران اثنا
حیدر چک و شیخ یعقوب کشمیری بعرض رسانیدند که کشمیر بابرا
از یعقوب چک رنجیده و آزرده هستند هرگاه فیروزی
سپاه روانه شود باسانی تصرف خطه دلپذیر خواهد شد
بنابران قاسم خان بهر بحر که در کارشناسی و بروتی
یکتای زمانه بود با خدمت سربلند گردیده پیشانی نیاز
بر زمین عبودیت سوده پذیرای نمود پاستانی رسمی است
که چون مرزبانی از فرمان دهان بنابر هرزه درای
و بیهوده رائی بی انصافی گراید ایزد توانا همچنان
توانائی را دست زبردستی بر دهد که در آندک
فرصتی از پا در آید این تمثیل با یعقوب دلیل است که یعقوب
چک اول مرتبه فتون هندوستان برهم زده از چابلوسی
مستدیش سرایان خوشامد گو نام خود شاه اسمعیل نهاده
بفکر مذهب در افتاد بدخوئی مردم آزاری فزایش

گرفت بازار کمر بست قاضی موسی را که مردی کهن سال بود
از هم گذرانید خانمان او را بتاراج داد و ازین رو کشمیریان
ازو آزرده بودند و چون قاسم خان از حضور دستوری
این امر خطیر یافته بود بعد جد و جهد کثیر داخل کشمیر گشته
تا مدت یکسال طایفهٔ چکان به پرخاش گذرانید وقایع
آن آوان بجای خود در سلک تحریر در آمده است در
آخر قاسم خان از دست مدعیان بجان آمده عرضداشت
طلب خود بحضور برنگاشت بنابران شهریار دومین
میرزا یوسفخان را بسپه آرائی برآراسته با بسیاری از
مجاهدان نبرد آور مامور فرمود او بهمعنانی افضال
سبحانی و همپای محمد بت وزیر یوسف چک و بابا خلیل و
بابا طالب اصفهانی از کوتل پیر پنجال در گذشته در نقشه
شهر جا گرفت پیش از آنکه ضرب تیر و تفنگ آهنگ شود
یعقوب چک بجانب کشتوار شتافت و شمس چک بکوهستان
کاراج پناه برد قاسم خان را بدرگاه والا دستوری داد
این رویداد در سال سی و دوم جلوس مطابق سنه
نهصد و نود

نهصد و نود و پنج هجری واقع گردید از سنه نهصد و
نود و هفت چون پادشاه همواره بیاد آوری آب
و هوای دلگشای کشمیر راغب بود نیز همایون پادشاه را
این اندیشهٔ شگرف بهزار آرزو در خاطر جایگیر بود
بنابران از لاهور سنگ تراشان کوهکن و خارشکافان
فرهاد فن را بسرکردگی قاسم خان پیشتر دستوری داد
که تا راه های هولناک و صعب گذار هموار سازند و
پاک پردازند خود بذات شریف دنبال منزل بمنزل
راه نوردیده از کوتل زتن پنجال که تا بآسمان همسری
میداد و در گذشت در مقام بهرام کله که بس دلگشا
جاییست خوش آب و هوا از افزونی گلهای الوان
همتا دایرهٔ اردو شده در آنجا گلفام نام اسپ خاصه را
که بکوتل پس و پیش میرفت پا تفریده از نظر غایب شد و
نشانی ازو نیافتند و در اثنای راه میرزا یوسفخان
گروهی از سران کشمیر همراه آورده سرمایهٔ سعادت
جاودانه اندوخت چون عرض راه منازل پیش ازو کرده

برف بسیار بودند همراهیان بسترک و بیناکی در افتادند
پادشاه همگی دلدهی نموده مژده بهی رسانید و هنگام
صبح بوم درست درای سلیم دست امید بذیل افضال
دادار کریم آویخته بیخوف و بیم از کوتل پیرپنجال که زبان
بیان در توضیح سختی سرما سراسیمگی متردوان هندی
نژاد بلندی کوه آسمان بنیاد نشیب و فراز راه کوتاه است
درگذشته وقت گذشتن باران و تگرگ باریدن گرفت
تا یک ساعت موفور شدت در تراوش و کاوش داشت
بسیاری از مجاهدان را نقد هستی بباد رفت چه
زبان زد که و مه ازین مرز و بوم است که پیشین
حکمای دانشمند پژوه چنین تشخیص نموده اند چون
گرداگرد همگی اطراف کوهستان کشمیر مکان بود و باش
ملایکه و پریانست ورود مردم البته ظهور گرفت و
بی اعتدالی ظهور میشود بنابران درین راه ها هرگاه
لشکری گران با فیل و شتر و شتر و اسپ آواز نقاره
عبور نماید همانروز کمتر فرصتی ابر تیره فراهم آمده

برف و باران

برف و باران بریزش در آمد روز دیگر در هیره پوره
انراک شده میرزا یوسف خان در آنمکان خیمه و خرگاه
برپا ساخته بود در آنجا زحمت کشیدگان عرض راه را
از نیرنگی درخت زار شگرفی گلها و شگفتگی گلها هوا نغمه
سرای جانوران زبان زبان چرب برافروز آرزوکی
راه از خاطر بدر شد سخن کوتاه جهانی دید پدید آمده
بهشتی نو نقاب از رو برگرفت گروه گروه مردم از ریاضت
کشان خدا پژوه عمامه داران دانش گرا هنرمندان
نادر کار حیناگران جادو نفس گران تاگران با هدایای
تحایف گران بحضور آمده بخسروانی نوازش کام دل بر
گرفتند بعد آن در شری نگر رایت اقبال افراخته شده
در خانه یوسف چک نزول اتفاق افتاد و لشکریان را
حکم صادر شد که احدی در خانه رعیت فرود نیاید
خانه های باشندگان همگی چوبین با پنج آشیانه در هفت طبقه
استوار و متین برپا بودند بر فراز بام لاله های

رنگارنگ بصد آب و رنگ شگفتگی داشت القصه بتاریخ
بیست و پنجم ماه رجب سنه الله در بقعهٔ شهر فروکش نموده
روز سیوم پسر شهاب الدین خرامش نموده لختی بشکار
مرغابی وغیره جانوران دریائی بهره یابی فراوان اندوخت
چون در هنگام عبور رتن پنجال حرمهای محترمه دنبال
بودند در آنجا بهمراهی شاهزاده سلطان مراد بسعادت
قدمبوس سرافرازی مراد دل دریافتند و بعد انقضای
بیست و هشت روز قاسم خان را بنا بر همواری راه
باره موله با سنگ تراشان خاراشکاف و بیلداران
سخت بازو دستوری شده که از راه پهکلی سکالش
بازگشت شود در حین توقف هوس سیر طرف مراج
بخاطر اقدس گذشته چون بقدر هزار کشتی مهیا بودند
لیکن سزاوار هیچ یکی نبود در حال حکم تیاری کشتیها شده
باندک فرصتی کارآگاهان خدمتگذار گزین کاخهای
دریای سرانجام نمودند گلزاری بر سطح دریا بنا نهادند

نام اوران و

نام اوران و نزدیکان نیز در بخصوص تلاش بکار برده
در کمترین فرصتی افزون از هزار کشتی آراسته شد و
شهرستانی بر فراز دریا آبادی گرفت پس ماهیمایون
اعروق سوار شده نخستین روز در پانپور دایره
گردید بعد آن در قصبهٔ بیجاره نزول اجلال نموده از آنجا
بتماشای تماشاگاه نندی رگ که مکانیست با طراوت
و نضارت گلگون عزم رانده فرحت خاطر اندوخت
بعد فراغت گلگشت آن نواحی در کنهه بل آمده بدیدن
سرچشمهٔ انج خرامش رفت خواهش آن داشت که بملاحظهٔ
منع آب بهت باره اقبال قدم کشای نماید آخر الامر
در پردهٔ تعویق ماند مختصر که پس از سپری شدن یکماه
پنج روز از تماشای این دیار بهار آثار کام دل برگرفته
از راه پهکلی بازگشت یعقوب چک که در کستوار سراسیمگی
می اندوخت که مبادا زمیندار آنجا گرفتار ساخته
بمجاهدان درگاه بسپارند میرزا یوسف خان عریضهٔ عقیدت
فریضه بدست برادر خورد خود بنگاشته درخواست

پا انداز خاصه نمود که آنرا با فسر تارک ساخته بسجود آستانه
مبارک سرافرازی یابد شهریار پوزش پذیر پذیرای
از روی او کرده ترده نخشایش داد از انقرار بدیار
خاص شرف اختصاص یافته مورد الطاف و اعطاف
گردید در شهاب الدین پوره سعادت زمین بوس
دریافت از آنجا بارکی طرف بارموله کرم عنان
شده چون مبانهٔ راه بیرون شدن آنحدود بهکار
صعب گذار و خوف ناک بود فوج را مقرر گردانیدکی
راه رفته باشند در عبور کوتل بولباسه که تنگی و
تنگی و نشیب و فراز جانگداز است راهروان را متحیر بسیار
عاید حال گردیده بر لب دریای کشن گنگا که به تردد و
تلاش قاسم خان باشده بود گذر واقع شده حدود
هیکلی مراد فات گردید در منزل حسن ابدال میرزا کوهی خان
دستوری یافته بازگشت بکشمیر آمد او همکی سال پسر برده
باز پس بحضور رفت در کابل جبین نیایش بر بیش بر نهاد
غازی چک و بوهر چک که همرکاب بودند و با نذنته فتنه بازی

بحیله و بازی گرفته لاهور راه چون بکشمیر آمده کار پردازان
وقت آنچه نگرفته بار بدست آورده دست بدست
بتماشا رسانیدند یعنی سرمایهٔ پسند پذیری هزده کمان
شده چون میرزا یوسف خان و میرزا یادگار عمده زاده
خرد را نایب مناب گذاشته بود بعضی ناعاقبت اندیشان
ناستوده کردار او را دست آویز آشوب گردانیدند
در سال سی و هفتم جلوس مطابق سنه یکهزار و هجری
با نهک گذشت کشمیر از دریای راوی گذر خرمی واقع
شده در هنگام عبور قاضی نورالله بدرگاه رسیده
ناشایستگی و ناسازگاری آن بدگوهر اقرونی حال کشمیر
تقریر نموده حالی رای عالی ساخت میرزا یادگار
حقوق نمک و فهر و جلال اقبال شاهی فراموش ساخته
باد و تنخواهان درگاه در آویخت خاک ملت بر سر خود ریخت
کار ناساخته بصوب کامراج رفت از آنجا بهر سانیده باز
برگشت در باغ آلهی استقامت ورزیده قاضی علی نبایر
ناسپاسی مردم هندوستان کام فراخ ساخته بهیره پوره

آمد از سنوح آواز نقاره را سپاهان پل های عرض راه
برهم زدند ناکام خود را بآب در زده برخی از همراهیان
فرو رفتند و بعضی گرفتار آمدند ازین آگهی انگیزیده بارگاه
آگهی تیز تیز رانده فرمان رفت زنجان کوکه از راه پهکلی
صادق جعالش براه پتونج شیخ فرید بخشی از طرف پیر
کوچ نماید چون رسمی است قدیم که هر که بناسپاسی برنشیند
آسمان بکین او برخیزد روز او شب گراید بخت او
بخواب در آید بنابران از ناسازگاری میرزا یادگار
میرزا یوسف خان را خزینه و زرینه و فیل و اسپ و
اسباب بحکم والا بتاراج رفت خود نیز بزندان در افتاد و
آن شوریده مغز از نابخردی خود چاپلوس کینه جویان
زر پرستار سکه درهم و دینار بنام خود در زده فرومایگان
نافرجام همراهی خود را بخطاب های گرامی نامور و نامی
ساخته بخاطر آورد که درین ایام نیز اندر میان لشکریان
بس دشوار بهمین امید بافشاندن اندوخته ها دست
افشاند جابجا بر راه های پرنیچال بخیال آویزش مردم

گذاشته

گذاشته متاع نخوت میفروخت بآبروی تا بدیش داستان
هراول با دل قوی مقابله افتاده بکمتر آویزه مخالفان
به خراب آباد راچه هستی آباد جاده نورد ساختند و سرکوبی
که جای غنیم بود بی خوف و بیم برگرفتند ازین اخبار یادگار
شکیب از دست داده راه گریز سپرد هر گروهی به بیغوله در رسید
پاندوان قشون ظفر رهنمون در هیرپور فرود آمده
دران نزدیکی تن بی سران زیاده تر بنظر در آمده رویداد
اینکه شهباز خان وغیره از نوکران میرزا یوسف خان پیمان
بسته بکمین او در کشتن ماندند چون نیمی از شب سپری گردید
دست غارت برگشادند آن اجل گرفته ازین شور و شر
از زیر سراپرده خود را بدر برده راه صحرا برگرفت
دختر یوسف نام پرستاری همراهی بگزید لختی راه طی کرده
او را باوردن اسپ بازپس فرستاد هواخواهان جاوید
دولت چندانی به یغمانه پرداخته به پژوهش او کوشش

داشتند از ناپیدائی حیرت می اندوختند ناگهان یکی از
آنها را نظر بر یوسف خان افتاده در شکنجهٔ تعدیت در
آوردند لاچار سرگذشت بیان نمود برهنمونی او در نظر آمد
گرفتار آمد فی الحال بر سر وقتش رسیده بمجرد دیدن برو
دوش آن تهی مغز از بار سر سبک ساخته در حضور سرور
سرافرازان جهان آورده سر افتخار در زمرهٔ همسران
خویش باوج افلاک برافراشت با فسر مهربانیهای نمایان
سرافرازی های شایان تارک افتخار برآراست
ازینمژده انبساط اساس ایزدی شناس را روز بازار
گرم شد بعد اتمام کار آن سرمست بادهٔ نخوت عاکر ظفر
مآثر داخل کشمیر گردیده بحکم همایون کشتی ها کنار دریا و
بامها بچراغ آراسته شده شگرف نمای بر روی کار آمد و
همدرین روز شمسی چک را بخت بیدار شده به پرستاری مشکوی
والا در آمد چندگاه بعشرت گذرانیده از گزیدگی آب و هوا و

سازگاری

سازگاری آن بمزاج اشرف سگالش آن داشت که ایام
زمستان درین گلزمین عشرت بنیان گذرانیده آید ولیکن
ازین رو که گیرانی اذوقهٔ که و مه را بستوه آورده نیز
بسبب شدت سرمای زمستان گرم سیریان هندوستان را
روزگار دشوار بر بایند بسیج بیرون شدن اتفاق افتاد
محصولات محال زعفران ابریشم و جانوران بخالصهٔ شریفه
مقرر شد دیگر افزونی مالیات در بخشش منصبداران و
جاگیرداران قرار یافت بعد انقضای مدت دو ماه آهنگ بیرون
شدن مقرر شده فرمان رفت که مردم قشونی از راه خشکی در باره موله
میرساند خود بکشتی نشسته نخستین روز در اندرکوت گذرانیده
روز دوم بتماشای زینه لنگ سیر دریای اولر عشرت اندوزی
نموده در باره موله فرود آمد انبوهی سپاه را هفت چوکی قرار
قرار داده منزل بمنزل رهگیرا گردید در حدود پهکلی بارش برف
صورت ظهور پذیرفته گرم سیریان را اوقات بسر آسیمگی سپری شد
ازینجهت بنه و بار گذاشته با چندی از خواص روی فرا پیش گرفته

درده مالکی من مضافات پهکلی برآسوده دکرت سیوم در سال
چهل و دوم جلوس مطابق هزار و شش هجری جشن نوروزی در
لاهور بوفور شور و شر صورت ظهور پذیرفته کوچ عساکر اقبال
بهوای گلگشت کشمیر شده از کوه پیرپنجال که به برف مالامال بود
درگذشته بمنزل ماری براری همایون نزول شد روز دوم
در هیره پوره فرود آمده از آنجا بتماشای بهار جمال نگری خرامش
رفت فرمان شد که شهزاده وار بشهر درآید بعد فراغ نیز آنجا
بارگاه والا به بجباره برافراختند پرده کیان شبستان دولت
نیز وارد گردیده شرف بساط بوس دریافتند تخت به انج سایه
اقبال انداخته بمچه بون گلگون عزم بعشرت و شکار خرامش نمود
پس عنان سمند تیز گام برگردانیده بکوه سلیمان دایره شد و
روز دوم بسیر تالاب دل دل نهاده از بهاران دلکش خیمه عشرت
اندوخت در شری نگر بپای کوه ماران میرزا یوسف خان را
حکم بنای نشیمن شد اساس مبنی بنیاد نهاد نیز باستحکام بنیان
قلعه محکم حکم کردند که قلعه سنگینی برسازند هر لخت بامیری نامزد

کردند

کردند فراوان آرزومند بدست آویز مزدوری برزهای وافره
بهره مند گردیدند هر شنبه در عیدگاه صلای عام شده خواهش
گران را خواسته خورش داده شود جوق جوق مردم جمع آمده
هشتاد هزار نفر گاه کم و گاه بیش کام دل برمیگرفتند کشاورزان را
روزگار بخوشدلی و خورمی گردانید هر آینه شگرف کاری های
که بفرمان فرمایان باستانی بفراوان کوشش فرادست نیامده
بود بندگان فرمان پذیر را بآسانی بدست آمد در حین توقف
فیروزی سپاه به تسخیر تبت خورد و تبت کلان دستوری یافته
اجورای سپه آرای آن مملکت از زر مستی گرانید فراوان خزینه
او به بدگوهری ریزش دست فرسود تاراج گشت علی رای نام
یکی از نژاد پیشین مرزبانان اینحدود بدان سواد حاکم مقرر شد
آصف خان بحکومت اینجا بار سربلندی یافت بسپاس گذاری
کنار دریای بهت را چراغستانی برافروخت همگی مخلوق را
باین فرمان شد نزدیکان درگاه را حکم نافذ شده که برفراز

کوه ماران و کوه سلیمان چراغها برافروختند شگرف نورستانی
بروی کار آمد جشن عظیمی آراسته گشت در آن روز حافظ
قاسم نام یکی از مقربان باغوای طبیعت نارسا پارسا زنی را
دامن عصمت آلوده این کردار زشت او را آخته ساخته اگرچه
لختی بهی یافت لیکن در کمر زمانی قالب تهی کرد مختصر که سه ماه و
هشت و نه روز درین شهر گذرانیده سگالش آن داشت که
زمستان در اینجا بسر برد و اما از آغاز تاثیر برف و سرمای
سخت گرم سیریان هندوستان را تحمل دیوان آن گران افتاد
بنابران پورش همایون موکب بخاطر درگذشته اول بجانب
شهاب الدین پوره خرامش رفت از آنجا بعزم سیر و تماشای
خزان این گلزار همیشه بهار بجانب قصبه لار رو آورده
چند روز بآن نواحی عشرت اندوزی بکار رفت از آنسو مراجعت
کرده کشتی سوار از راه پانپور بسیج راه مقرر کرده چون هنگام
شکوفه گل زعفران بوده هفت روز در آن مکان گذرانیده

و آهنگ کوچ

و آهنگ کوچ نمود بجامپور فرود آمده جنود ظفر نمود منزل
بمنزل درگذشته پایین کوه پیر پنجال برف و باران فرو ریخت
اما عاقبت بعافیت بگذشت آصف خان که تا آن مکان همرکاب
بود بحکم والا بهره یاب حکومت گردیده معاودت نمود
آصف خان فرق عزت بتاج حکومت آراسته یازده سال بنظم و
نسق چکان که از هر طرف سر بشورش بر میداشتند گذرانیده
بحال رعایا بلطف و احسان گذران داشت در سنه یکهزار و
سیزده میرزا علی سر و بر را بافسر و خلعت نظامیت پیراسته
دو سال بر مسند حکومت متمکن بود در آن آوان گیرائی
غله بحدی رو داد که باعث آزار مخلوق گردید در آن
ایام در سنه یکهزار و چهارده طایر روح اکبر پادشاه
از آشیان وجود به پرواز آمده بر شاخسار صدر المعتها
جاگزین شد شصت و دو سال عمر داشت پنجاه و دو سال
فرمانروای هندوستان بآیین شایان نمود تاریخ وفاتش

چنین نگاشته تاریخ وفات اکبرشاه الف کشید ملایک ز فوت
اکبرشاه بعد تسخیر کشمیر هفده سال در قید حیات بود و
دو مرتبه در کشمیر نزول نمود حقیقت پادشاهی
جهانگیرشاه بعد وفات او جهانگیرشاه عروس مملکت
هندوستان در آغوش آورده مروج تخت و تاج بکمال
ابتهاج گردید کیفیت حالش چنین است که در سنه نهصد و هفتاد و
هفت در الکای فتح پور مولودش ظهور یافته آنروز اکبرشاه
جشن عظیم ترتیب داده که رشک روز نوروز و عشرت عید
سعید گردید سلیم طبعان رصدبند و منجمان دانش پسند نام
نامیش سلطان سلیم مقرر نمودند تواریخ ولادتش دانشوران
وقت بوقت فکر رسا و رسائی عقل بیضا باین عنوان در سلک
تحریر آورده اند تاریخ در شهوار لجه اکبر گوهر درج
اکبرشاهی در سنه یکهزار و چهارده جلوس دلپسند بر تخت
هند نموده تاریخ جلوسش چنین است تاریخ چو بر تخت شد

شاه

شاه عرفان پناه بفرمود هاتف چنین دلنشین پی
سال تاریخ با تاج و هوش جلوس جهانگیر روشن چنین
روزگار فرمانروائی خود بوفور جاه و جلال فرط عیش و
نشاط بسر برده با وصف اینکه شب و روز بعیش و عشرت و
جرعه کشی مشغول بوده از احوالات خلایق و پرداخت حال
غنی و گدا مظلوم و بینوا غفلت نداشت محبوبه بسان
نور جهان بیگم که در صورت و سیرت بر حوران بهشت تفوق
میجست بحسن و دلبری نور دیده جهان و جهانیان بود شام
و بام بآرام دل با همچنان دلارام دلربا بوفور شادمانی
روزگار بکامرانی میگذرانید و فرمانروائی او که تا مدت
بیست و دو سال بسر برده در سلک تحریر در آید بنابران هر آینه
ضمیر اخبار جویان پادشاهان ذوالاقتدار عکس پذیر تواند
بود باین آیین که نگاشته لوح بیان میگردد گذران نمودند
واضح تواند بود که در سنه یکهزار و چهارده هجری یازدهم

ذی القعده جلوس نموده همگی مدت یکماه بسر رسیده بود که
سلطان خسرو برادرش از روی تحریک خوش آمد گویان خانه
بر انداز باندازهٔ تصرف سلطنت پای جسارت از اندازه
بیرون کشیده در آخر چون اختر طالعش فروغی نداشت با معدودی
لشکر که محرم راز و محل اعتماد او بودند فرار اختیار کرده در
لاهور آمد محافظان آنجا درهای قلعه مسدود ساخته نگذاشتند
که در قلعه در آید و مصدر فتنه و فساد شود لیکن بقدر ده دوازده
هزار سوار جمع آورده باستقامت پای ثبات افشرده بصدور
این رویداد قشون ظفر رهنمون دنبال روانه ساخته بسیاری
از مجاهدان در زیر سم باد پایان عساکر اقبال پایمال گردیدند
سلطان خسرو سرمایهٔ خسران و خذلان دین و دنیا اندوخته
آوارهٔ بادیهٔ ناکامی و بدنامی گشت غازیان جهانگیری کشورگشای
نحویکه افتد بشارت فتح و فیروزی بمسامع ساکنان افلاک رسید
پس بر جناح استعجال توسن اقبال آنگیخته متوجه لاهور شد سلطان

خسرو را

خسرو را بعضی از دولتخواهان در گجرات اسیر آورده
بنظر پادشاه گذرانیدند از بس همت عالی در عفو جرایم او
چشم الطاف باز نداشته مطلق العنان کرد پس بامورات
ملک رانی پرداخته اکثر امرای عالیمقدار را بسرافرازی ایالت
ممالک محروسه ممتاز ساخت از انجمله میرزا علی اکبر شاهی را
بحکومت کشمیر اختصاص بخشید در سنه یکهزار و پانزده هجری
دوم ذیقعده رایات عالیات بصوب کابل برافراشته
بعد بندوبست آنحدود معاودت نموده در دوم ماه ذیحجه سنه
یکهزار و شانزده در اکبرآباد جشن نوروزی ترتیب داده
سال چهارم جلوس که سنه یکهزار و هفده باشد چون راجه را
با مقابلگی استقامت داشت درین سال شانزده بحکومت
صوبهٔ دکهن سرافرازی داده در سنه هزار و هیجده که نیر اعظم
حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده بامورات ملک گیری سیر و
شکار اوقات گذار شده در هزار و بیست هجری که جمشید زرین

کلاه خورشید برآورنگ حمل برآورد سال ششم از جلوس آغاز
شده بتبیین این مقال آنکه غیاث بیگ نام شخصی که در خراسان
بخدمت شاه طهماسب صفوی صاحب عزت و وقار بود آخر الامر
از آنجا برخاسته بهندوستان آمد در فتح پور بسعادت زمین
بوس جلال الدین اکبر پادشاه ناصیهٔ اخلاص نورانی ساخت
مردی بغایت معامله فهم و سخن پرداز بود در اندک فرصت
بدوام خدمت منصب دیوانی فرق عزت افراخته روزگار
باعتبار تمام بسر می برد نیز در هنگام حکومت اکبر پادشاه عقلی بیگ
از تربیت کرده های شاه اسمعیل ثانی از عراق آمده در
سلک بندهای درگاه او منتظم گشت بحسب سرنوشت تقدیر دختر
غیاث بیگ در عقد او آمده بعد وفات اکبر جلال الدین
پادشاه بخطاب شیر افکن منصب مناسب ترقی تزاید او نموده بصاحب
صوبگی بنگاله عز اختصاص یافت از آنجا به بدعملی و تیره رائی
راغب گردیده آوارهٔ بادیهٔ عدم شد متصدیان صوبهٔ بنگاله

بعد وفاتش

بعد وفاتش حرم او و آل و اطفالش را روانهٔ حضور ساختند
چون از غبار کدورت شیر افکن خاطر پادشاه رنجیده بود
نظر الطاف از آنها باز داشته مدتی بناکامی در محل سرا
میگذرانیدند بالجمله از نیرنگهای آسمانی در جشن نوروز
جهان افروز طالعش از گران خواب بیدار شده بنظر
دوربین پادشاه قبول افتاده در سلک پرستاران حرم سرا
درجهٔ انتظام یافت طرفة العین پایهٔ عزت اندوخته
پس از روز یکچند خطاب نورجهان بیگم عتاب باو شده
بدرجهٔ اعلی فایز گردیده معاش همگی عورات محل تعلق باو
گرفت بعد از خطبه آنچه لوازم سلطنت و فرمانروائی بود
باختیار او بعمل می آمد یکچندی پادشاه در جروکه بسبب سکه
بنام بیگم زدند نقش سکه این بود **نظم** بحکم شاه جهانگیر یافت
صد زیور ها بنام نورجهان پادشاه بیگم زر ها رفته رفته کار
بجائی رسید که پادشاه را از پادشاهی بجز نامی نمانده

خود مکرر بر زبان میراند که من سلطنت را بنور جهان بیگم
ارزانی داشتم غیر از یک اثار گوشت و نیم اثار شراب
ما را هیچ بکار نیست مختصر که بیگم های دیگر را اعتباری نبود
سلیم سلطان و بیگم نامی از حرم های خاص دران سال پرده نشین
حرم عدم گردیده طبع عالی داشت این بیت از وست نظم
کاکلت را من ز مستی رشتهٔ جان گفته ام مست بودم از سر مستی
پریشان گفته ام در سنه هزار و بیست و یکسال هشتم از جلوس سلطان
خورم را با لشکر آراسته همعنان فتح و نصرت و فیروزی بصوب
اجمیر رخصت نموده در سنه بیست هجری منسوبان نور جهان بیگم
بمناسبت خاطر خواه کامران گشته بی مبالغه همگی ممالک وسیع هندوستان
در تصرف آنها در آمد شاهزادهٔ خورم که بمهم اجمیر مامور بود و
ارباب بیشمار راجه رانا را مغلوب ساخت و لاچار راجه مذکور
با بچهٔ خود و مع یک لعل بی بها و تحایف دیگر بهمراهی شاهزاده
مشرف خدمت پادشاه شده سرافرازی اندوخت آوردند که

ابتدای

ابتدای عمل چغتائیه هیچ یک ازین سلسله نزد سلاطین دهلی اختیار
نوکری نکرده بود و منشی قضا و قدر طغرای غرای این فتح بنام نامی
شاهزادهٔ جوان بخت یعنی سلطان خورم بر صفحهٔ جهانگیری رقم
زده بود درین سال از حرم شاهزاده پسری قدم بعالم وجود
نهاده بسلطان دارا شکوه موسوم گشت در سنه هزار و بیست و پنج
هجری شاهزاده خورم را بنا بر فتح اجمیر مطیع ساختن راجه رانا
بخطاب شاهجهان سرافراز محترم ساخته چون مهم دکن از سلطان
پرویز صورت نه بسته بود بدانحدود رخصت نمود در راه
از راجه رانا اکثری از رایان خود رای آن نواحی لشکری
جمع آورده بدانحدود روانه گردید بفتح و فیروزی معاودت
نمود در سنه بیست و شش هجری بمبارکی و شادی بازگشت آمده
در خدمت پدر مورد اعزاز و اکرام گشت دران سال از
روزنامچهٔ وقایع کشمیر بعرض رسید که در خانهٔ ابریشم فروشی
دو دختر دندان دار بوجود آمده که پشت هر دو را تا کمر

باهم اتصال غیر انفصال داشت اما سر و دوست و پای هر یک
جدا زمانی زنده مانده فوت شدند در سنه بیست و هفت
هجری سیزدهم جلوس دلاور خان کارگر را بتغیر احمد بیگ خان
بحکومت کشمیر سرافرازی داده چون دران ایام بحدود
احمدآباد ستاره نمودار شده که سرش روشنی داشت
منجمان و اختر شناسان اظهار نمودند که هیچ زمانی در ازمنه
ماضی چنین ستاره بنظر نظارگیان نیامده نیز در کتب اهل
هند ثبت نگشته پیش از ظهور آن یکسال نصیب اعدا
اثر وبا ظاهر شد تا هشت سال آتش این بلا بالا بود چه
خونها که ریخته نشد چه خانها که خراب نگشت نیز در نواحی شهر و
ممالک کثرت موش بحدی شده که از محصولات زراعتی و
سردرختی اثری باقی نماند بهیچ وجه میوه و غلات
در صحرا و باغات صورت امکان نگرفت مردم بمرور
آواره دشت عدم شدند در همان سنه تولد سلطان

اورنگ زیب

اورنگ زیب بر صفحه روزگار سبت افتاده در سنه
بیست و هشت هجری سال چهاردهم جلوس و پنجاه و شش
از عمر ابد پیوند آغاز شده عزم سیر کشمیر را بخاطر
جا داده دران هنگام در توقف قلعه رهتاس عرضداشت
دلاور خان مبنی بر فتح کشتوار رسید و خلعت
شایان و محصول یکساله والایات متوجه بانعام آن
پسندیده خدمت عنایت فرمود خود نیز منزل بمنزل
رهگرا گردیده مکان حسن ابدال سرادقات جاه و جلال
گشت چون درین راه نشیب و فراز کوه و کتل نهایت است
بیکدفعه در لشکر متصور و متعذر بود حکم کرد که ارباب
محل و مکان روزی چند توقف کنند و باسودگی قطع
مسافت نمایند خود از آنجا کوچ کرده در پهکلی آمد در توقف
آنمکان بارش برف شده از هر طرف لشکریان را آزار
عاید حال گردید بیست و پنج زنجیر فیل خاصه مات شدند

امرای دیگر در ضبط قلم نیاید بنابر برودت سرما زور
مقام نمود سلطان حسین زمیندار آن نواحی بخدمت
حاضر شده شرف زمین بوس دریافت در آن مکان
درخت شفتالو و زردآلو و صنوبر صحرا صحراست سی و
پنج کروه طول و بیست و پنج کروه عرض آن سرزمین است
چون هنگام شکوفه بود بسیر و تماشای آن نواحی چند روز
گذرانیده بعشرت و نشاط بساط خورمی و خوشدلی
آراست در آنجا بعرض رسید که پیشتر چند منزل آبادانی
کمتر است آذوقه و غله کفایت اردو نمیکند حکم شد که
پیشخانه مختصر بقدر جمع کارخانجات ضروری همراه
گرفته فیلانرا تخفیف دهند و آذوقه سه چهار روز همراه
برگیرند پس بر سمند سعادت سوار گردیده روز دوم
برلب دریای کرشن گنگا خیمه دولت برپا نموده در آن
ایام جشن نوروز جهان افروز اتفاق نموده سال پانزدهم

جلوس

جلوس سنه هزار و بیست و نه هجری آغاز شد بعد انصرام
جشن نوروزی بوفور فیروزی رهگیر اگردیده قطع
مسافت راه دشوار کتل ها نموده در موضع بونیار که باقسام
گل و گلزار سرسبز است تماشا کرده روز دیگر در قصبه
باره موله فروکش ساخت ساعت سعید مقرر شده بکشتی ها
نشست دلاور خان حاکم کشمیر در آنجا با راجه کشتوار
که او را مطیع کرده بود شرف بساط بوس دریافته
بعواطف روز افزون شاهی سرافراز و مباهی گشته چون
بفتح کشتوار سعی بکار برده بود بگوناگون نوازش سرافراز
گردیده از آن مقام بساعت نیک داخل شهر شده صدای
بشارت و سرود بخانه ناهید رسانید در حین موسم بهار
اتفاق ورود جهانگیر شاه بکشمیر افتاد و بسیر گلگشت مسرور و
محظوظ شد و درین تاریخ سیر و تماشای چشمه ویرناگ
که در ایام شاهزادگی حکم کرده بود که بر فراز این چشمه عمارات

Library Digitised Collections

Author/s:
Narayan Kul.

Title:
Trkh-i Kashmr

Date:
1262 [1846]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23258

File Description:
Part 2

جنگ پیوست مددخان فیروزمند شده او را شکست داد
رو بشهر آورده در شیرگد توقف انداخته لشکریان را
بدرست ساختن اجازت داد آزادخان اسیر حلقه
تنگ گردیده شبانه بازدلیرانه بشبخون پرداخته اما کاری
نساخت لاچار منهزم شده از راه فیروزپور بطرف بنونج
گریخت و در قلعه درآمد مدعیان تعاقب نموده بمحاصره اش
پرداختند و بمشاهده اینحال در شکنجه اضطراب افتاده
راه چاره مسدود یافت از روی غیرت بضرب طمانچه
کار خود را تمام ساخت و ماموریان این امر لاشه اش را
برداشته نزد مددخان رسانیدند خانمذکور سر او را
در حضور پادشاه ارسال داشت خود بسبب ایام زمستان
چند ماه بدادرسی مظلومان پرداخته دران حین حکومت
این سرزمین بنام میرداد خان الکوزائی مقرر در سنه ۱۲۰۱
وارد اینمکان گردید بعد ورود او مددخان روانه شد

میرداد خان

میرداد خان بر مسند حکومت قدم نهاده تا مدت هفت
به نیک بینی و صاف طبعی درگذشت بجای او غفار خان
بر مسند حکومت جانشین شده او نیز سه ماه بامن و آسایش
رعایا بلا اشتباه گذرانید در اوایل سنه ۱۲۰۲ جمعه خان
الکوزائی بصوبه داری مشخص شده در خطه رسید
بامورات ملکی و مالی به نیک اندیشی پرداخت مدت
چهار سال و هفت ماه حکمرانی کرد و درینمدت سه مرتبه
بخدمت پادشاه رفته بازگشت معاودت نمود و
در ایام حکومتش واقعه سیلاب وقوع یافته اکثر
زراعات و خانهای مردم بباد رفت در سنه ۱۲۰۷
وفات یافت بعد وفاتش رحمت الله خان
بچه او مدت سه ماه و دوازده روز بر سر حکومت
متمکن بود بتغیر او میرهزار خان الکوزائی
حاکم مقرر در همان سنه ۱۲۰۷ داخل شهر گردیده

بعد چند ماه تیمور شاه درانی وفات یافت میرزا خان
از روی حیوانی خود و رهنمای عیسی دیوانی که دران
اوان بر منصب اریای شهر تمکن داشت تمکن داشت
از راه وسوسهٔ شیطانی کام زن راه بغی و نافرمانی
گردید و دست جور و بیداد دراز کرد خصوصاً از روی
تعصب با فرقهٔ شیعه و هنود انواع آزار از حد و شمار
رسانید بعد وفات تیمور شاه شاه زمان بر تخت
دار السلطنهٔ کابل متمکن شده بامورات سلطنت
پرداخت تاریخ وفات تیمور شاه و مسند نشین
شدن شاه زمان باین عنوان نگاشته اند تاریخ
دو نقش چه دلخواه نشست ٭ خورشید بر آمد
ز افق ماه نشست ٭ از گردش مهر و ماه تیمور ز تخت
برخاست نواب زمان شاه نشست ٭ در همان سنه
میرزا خان الکوزائی پدرش بنابر مواعظ و نصایح

از حضور

از حضور مامور شده چون او از خمار بادهٔ نخوت و
غرور مخمور بود مواعظ پدر از خاطر بدر کرده او را
محبوس ساخت سر از اطاعت و انقیاد پیچیده بامورات
حکمرانی پرداخت بمجرد اصغای این اخبار پادشاه
ذوی المقدور احمد خان بنا بر تنبیه آن مامور نمود
آن نا سعادتمند خود پسند با آهنگ جنگ در باره موله
رفته بمسدود ساختن راه عبور پرداخت در هنگام
توقف باره موله چند نفر هنود که دران ایام بامورات
صاحبکاری سروکار داشتند از پایهٔ اعتبار انداخته
اسیر و گرفتار ساخته بود بانواع زحمت و خواری بضد و
عداوت غرق آب نمود و آخر الامر لشکریان احمد خان
بر سر او رسیده در آنجا تاب مقاومت نیاورده
بشهر معاودت کرد دست بدامان امان خانقاه معلی
زده نشست غازیان نصرت شعار دلاوران جلادت

آثار بکمال افتخار بتعاقب آمده آن برگشته بخت را
گرفتار ساخته بمحافظت نگهداشتند و یکسال و دو ماه
ایام حکومتش احتساب است پس میر هزار و خواجه عیسی
دیوانی و دیوان نندرام تیکو را همراه برداشته روانهٔ
حضور شد همگی سه ماه در اینجا گذرانیده خواجه عیسی
از آنجا خلاصی یافته بازگشت بکشمیر آمد دیوان نندرام
که در سرکار وزیر وفادار خان راهی شد در کابل
سکونت ورزیده در سنه یکهزار و دو صد و هشت
کفایت خان را بصوبه داری مامور ساختند مدت
سه ماه بآیین دلخواه گذرانیده دران ایام او را از حضور
طلب شد میرزا بدرالدین نام یکی از منسوبان خود را
نایب گذاشته رو براه آورد چون خواجه عیسی در روزهای
صوبه داری میر هزار خان بمردم اهل شیعه آزار رسانیده
بود آیا رحیم نام یکی از فرقهٔ شیعه که دران اوقات

در عرصه

در عرصهٔ روزگار اعتبار تمام داشت او را گرفتار ساخته
در محلهٔ کادی کدل بخانهٔ خود قید گذاشت مردم عوام
هجوم آورده خانهٔ او را آتش داده خواجه عیسی
خلاصی یافت و در همان اوان کفایت خان از حضور
رخصت شده بشهر رسید بداد پیش پرداخت و
در همان سنه بجای او محمد خان جوانشیر بایالت
مامور گردیده کفایت خان پیش از رسیدنش بسنوح
خبر تغیر قلعهٔ شیرگد خالی ساخته در محلهٔ ناوه پوره
لنگر توقف انداخت محمد خان بمجرد ورود بی تعلل و
تحمل کفایت خان را در شیرگد برده محبوس نمود
دران هنگام بنابر طلب حضور کفایت خان فرمان رسیده
او را از کشمیر راهی ساخته هنوز محمد خان چندان دست
تصرف نیافته بود که میانخان نام یکی از قوم پونچ
خیال سرکشی بسر کرده چند نفر گروه های شاهی که باین

که باین نواحی در سلک ملازمان سرکار اعتبار داشتند
با خود متفق ساخته بصف آرائی معرکه فساد میان عداوت
چست بسته در میان سر خودسری بسرکردگی برداشت محمد خان
تاب مقابله در حوصلهٔ خود ندیده در قلعهٔ شیرگد جست
مدت شش ماه این فتنه قایم بود دران حال شاه زمان
شیر محمد خان و مختار الدوله را بنا بر تنبیه و تادیب
متمردان انتظام مهام این سرزمین روانه ساخته در
اوایل سنه ۱۲۱۰ وارد گردیده بمجرد ورود دست سرکشان
کوتاه ساخته همگی مدت هشت روز توقف نموده محمد خان
و میانخان وغیره مفسدان را همراه برداشته رحمت الله خان
بچهٔ جمعه خان الکوزائی بر مسند حکومت نشانیده روانه
گردید بعد چند ماه از حضور پادشاه در همان سنه
کوس ایالت بنام عبد الله خان الکوزائی برادرش
بنوازش در آمده وارد شد همگی مدت یکسال گذرانیده

اورا

اورا طلب حضور آمده از انقرار اکو خان برادر خود را
نایب گذاشته راهی گردید در کابل رسیده سر نو بخلعت
حکومت سرافرازی یافت فی الحال عنان معاودت
برتافت در اواخر سنه ۱۲۱۱ بازگشت در رسید بمرور ایام
مردم ولایتی سرکرده های آنحدود را از پایهٔ نوکری
انداخته از شهر اخراج کرد چند نفر بست پایه به بلندی
مرتبهٔ خوانینی امتیاز بخشیده مردم هندوستانی و
پهاری و اطراف را آورده بمواجب های شایان و
خرج نمایان ترقی مناصب داد بقدر سی هزار قشون
پیاده و سوار نگهداشت در پرداخت احوال رعایا و
وارسی صاحبکاران وقت اهتمام داشت دران هنگام
دیوان نندرام را بخت بیدار شده در سرکار وفادار
خان مدار المهام مالک حل و عقد امورات ممالک بود
دیوان هره داس برادرش در کشمیر بعزت و حرمت گذران

بیکر دباج و خراج شاهی بشمول او در سرکار میرسید در
اواخر سنه ۱۲۱۵ عبدالله خان را طلب حضور شده
عطا محمد خان برادر خورد خود را نایب گذاشته
روانه حضور گردید هنوز او بکابل نرسیده بود که وکیل خان
برادر دومش که با وزیر وفادار خان همرفیقی داشت
باینحدود شرف ترخیص یافته عبدالله خان که در کابل
وارد گشت وزیر او را بهانه حساب بیجای نمود در حصار
محبوس ساخت در هنگام حکومت لشکرکشی کرده راجور و
پونچ و مظفرآباد و دجهنه و کهاوره در حیطه تصرف
درآورده در هر جا باج و خراج بطرف خود مقرر نمود
راجه کرم الله راجه راجور را در کشمیر آورده بازگشت
مرخص ساخت راجه پونچ خان بهادر نام مرتبه اول
باینطرف آورده باز رخصت نمود مرتبه دوم او را طلب
داشته محبوس گذاشت بعد چندی وزیر روح الله او را

بمرتبه

بمرتبه حکومت آنحدود سرافرازی داد فتح خان نبیره
بچه اش را دستگاه و حکم کل اطراف بهار از بیرون
قصبه باره موله الی مظفرآباد داده دخترش بعقد نکاح
خود درآورد القصه چون در حصار قید شد وزیر
وفادار خان ملا احمد نایب خود را بکشمیر اختصاص داده
روانه ساخت عبدالله خان که حال برنگ دیگر مشاهده
کرد برادر خود را پیغام بغی و روگردانی نمود ملا احمد که
بطرف کشمیر مامور در مظفرآباد وارد بود عطا محمد خان
قشون خود بدانحدود روانه و خود در باره موله خیمه
استقامت برپا نمود وکیل خان را در شهر از تیغ گذرانید
از آنجا که گفتگوی کابل در میان آمد چند سطور از
وقایع آنسمت ضرور در سمت تحریر می آید محتجب نماناد
که قبله گاهی این منتظر افضال الهی مسمی به منشی دیارام
پندت کاچرو متخلص بخوشدل دران روزها بنابر کشش

آب و دانه بخوشدلی نمایان در سرکار وزیر وفادار خان
شد و رزای بوسیلهٔ وفاداری قابلیت و رسائی فطرت
بمنصب منشی گری بهروزی داشته ملخص کلام آنکه رودادیکه
دران روزها در آنحدود ظهور نمود از قرار روا نمود او نیست
هنگامیکه طایر روح تیمور شاه درانی بعزم پرواز از شاخسار
دنیای ناپایدار پر و بال خویش می آراست اجتماع شهزاده
در آنحلقهٔ ماتم بود وفادار خان سدوزائی که دران وقت
در سلطنت از کرده امرای دیگر عزت و اعتبار بیشتر داشت
رای وفاداری زده شاه زمان را دران زمان باشارهٔ
چشم از آنحلقه بدر برده درهای حرم سرا زنجیر نمود کوس
شادیانه بنام او بلند آوازه ساخت از تیمور امرای
دیگر شوکت و فر حاصل نمود امرای وقت چون اینحال
مشاهده کردند چنین قرار دادند که او را بدست آورده
معدوم سازند وفادار خان از کنکاش آنها مطلع شده

صورت حال

صورت حال بمسامع پادشاه رسانید شبانشب بصلاح
همدیگر مقرر کردند که هنگام سلام که اجتماع امرا در دربخانه
خواهد شد همگی آنها را از تیغ باید گذرانید پس چند نفر
برین مشخص ساخته چون فردا وقت سلام رسید کلهم
اجمعین جمع آمده پیش از آنکه پادشاه بر صدر مسند
صعود نمایند مامور بان آن امر بهیچ باب صرفه نکرده
درها بستند بیست و دو نفر امیر را از تیغ گذرانیدند
مال و دولت شان بتاراج رفت از آنجمله فتح خان
بارکزائی بچهٔ پاینده خان بمعه برادرش محمد عظیم خان
راه گریز یافته از کابل بدر رفت پناه بشاهزاده محمود
برادر شاه زمان که در آنوقت در هرات بنظامت
آنجا توقف داشت برده منتظر وقت نشست چون
بنیاد فتنه و فساد از پا در افتاد از اهل بغض و عناد
وسوسه بخاطر پادشاه والانژاد خطور نداشت و

در پیر و بادشاه بابین دلخواه بکار ممالک و سپاه داری
داشتند بعد چندگاه تخم عزیمت تسخیر ممالک پنجاب و
هندوستان در مزرعه خاطرشان سبز گردیده ناچار بود
عبور نمودند و در لاهور برای استقامت افشرده و
چهل روز در انمکام حکومت کردند دران اوان
فتح خان میدان خالی یافته بدلیری تمام شاهزاده
محمود را از هرات برداشته آورده تصرف قندهار و
کابل نمود شاه زمان باستماع این اخبار از لاهور
بزحمت راه قندهار پیش گرفت بر سر دریای جلم
هنگام معاودت آب طغیان نموده توپخانه اش
در آنجا مانده بقدر دو هزار مردم قشونی او بآب رفته
دست از جیات شستند در بند برداشتن توپخانه
نیفتاده روانه شد رنجیت سنگ بادشاه دران
روزها در شاه دره استقامت داشته آن توپخانه
بدستش افتاد

بدستش افتاد شاه زمان در قندهار وارد شده
از آنجا احمد خان نورزائی که یکی از رؤسای نمورزائی
بود اول فوج مقرر نموده پیشتر روانه ساخت آن
نابکار از روی تیره رائی جاده نوردِ بادیه هلاک
مرامی شد خود را در قشون شاهزاده محمود رسانید
بظهور انیعمل بی حنگ و جدل شکست و خلل در لشکر
شاه زمان راه یافته و فی الحال باتفاق وفاداران
راه کابل پیش گرفته شیر محمد خان و مختار الدوله
که بمجاقطت آنجا مختار بود راه خصومت پیموده
دروازهٔ قلعه مسدود ساخت لاعلاج از آنجا روانه شده
در جلال آباد طرح اقامت باچند نفر پیشخدمت
انداخت حاکم آنمکان ازدر مخالفت درآمده شبانه
اسپان سواری و اسلحه آنها برداشته صباح چون
حال بنوعدیگر معاینه کردند لاچارش به بیچارگی در

در دادند و دران اثنا محمد عظیم خان میانه بلای عظیم
بتعاقب وارد گردیده بمجرد ورود شاه زمان را بکشیدن
میل چشمانش از روشنائی عاطل ساخت وفادار
خانرا از تیغ گذرانید دران هنگام شاه زمان که بآفتاب
تخلص خود میخواند این دو بیت از طبع زاد خود بر زبان
راند نظم ز نرگس کسی کی بگیرد گلاب ز چشمان من
چو نکشیدند آب ز احوال چشمم چو پرسد کسی بگو کور
شد دیده آفتاب مختصر که ملا احمد بطرف کشمیر مامور
در مظفرآباد وارد بود عطا محمد خان قشون بلا بحدود
روانه خود در باره موله توقف کرد وکیل خان را
در شهر از تیغ گذرانید چندگاه لشکریان اینطرف بر سر
دریای مظفرآباد در ممانعت پار شدن لشکریان
ملا احمد باینطرف دریا در رسید از قرار مخمسه سلطنت
فتح خان بنیه در آمدن او تغافل و اهمال گذرانید

چون بواقعی

چون بواقعی خبر برهمی شاه زمان بیان کردند او را
گرفتار ساخته بدست عطا محمد خان داد خود بمال و
دولتش متصرف گشت پس عطا محمد خان بشهر معاودت نمود
دیوان هره داس را گرفتار ساخته باینجا رسانید در حینی
که هرج مرج سلطنت ظهور داشت جان نثار خان داروغه
بالاحصار کابل در سنه ۱۲۱۶ رتبه سیوم عبدالله خانرا
از بالاحصار همراه برداشته بکشمیر رسانید عبدالله خان
معاوضه این خدمت نمایان لک روپیه نقد باو انعام
داد چندگاه بعزت و حرمت نگهداشته رخصت ساخت
خود زندگانی دوباره دریافته بعیش و عشرت اوقات
گذار شد در پرگنه بیروه بنای قلعه گذاشته از اطاعت
شاه محمود سر باز زده سر بسرکشی برداشت اول تا آخر
دوازده سال حکمرانی با جاه و جلال کرد در هنگامیکه
عطا محمد خان برادرش نایب بود در ایامهای محرم

مردم شیعه را بانواع زحمت تاخت و تاراج ساخته محله
جدی بل و حسن آباد را مردم عوام آتش کشیدند در
ایامهای حکومت عبدالله خان ظهور سیلاب و طغیان
نموده اکثر زراعات تلف شده شهر را چندان آسیبی نرسید
نیز در محله صراف کدل حادثه آتش شعله ور گردیده چند
محله خاکستر گردیدند دیگر در یکسال شدت سرما بحدی
اشتلم نمود که همگی دریاها یخ بست شدند در همگی حکومتش
نرخ شالی بحساب دوازده آنه چند مدت بقیمت یکروپیه
بیع و شرا میشد ازین رو مخلوق را فراغت کلی حاصل
بود القصه در سنه ۱۲۲۱ شیر محمد خان و مختار الدوله
با جمعیت قشون بانجدود آمده از مظفرآباد پیغام فرستاد
که اگر باج و خراج ارسال خواهی داشت ملک شما ارزانست
کسی را بشما غرض ندارد و او را بخاطر نیاورده لشکر
خود را در مظفرآباد بمقابله روانه ساخت مختار الدوله

چند روز

چند روز تغافل بکار برده پس باتفاق سرکردهای قوم
پنبه لشکریان آنجدود از آنجا برداشته بمردانگی از دریا
بار گردید در باره موله طرح اقامت انداخت
عبدالله خان مابین باره موله و سوپور در مقام سیر جسر
متین ترتیب داده فیمابین لشکریان طرفین اندک
دستبردی بکار رفته درینضمن در قشون او بهزیمت
راه یافت و تاب مقاومت در خود ندیده لاچار
هزیمت را غنیمت شمرده در قلعه بیروه روانه شده
مختار الدوله قرین فتح و نصرت بجانب شهر قطره زن
گردید تاریخ ورودش اینست تاریخ چون بکشمیر وزیر مختار
گشت منصور بفضل دادار ۞ سال تاریخ ورودش جستم
من ز درگاه علیم اسرار ۞ با سر فخر بگفتا هاتف ۞
عادل و با دل و نیکو اطوار ۞ بعد ورود شهر عطا محمد خان
بچه خود را بنابر محاصره قلعه بیروه مامور ساخته خود

در شهر استقامت ورزید عبد الله خان چند ماه در
قلعه بسر برده آخر الامر وفات یافت عطا محمد خان
بسرافرازی معاودت نمود دختر عبد الله خان را
در عقد آورده خویش و قومش را مطلق العنان ساخت
بعد آن مختار الدوله عطا محمد خان را بنظامت اینجا
گذاشته خود روانه پیشاور گردیده در عهد حکومت
او تمامی خلق بفراغت گذرانیدند تاریخش اینست
مظفر شد بفوج خصم چون سردار درانی عطا کردش
محمد فتح از الطاف یزدانی نشسته بر سر حکم تاریخش
گرامی جست رساند این مژده اش هاتف بگو اقبال
رحمانی بعد روانه شدن پدر بداد و دهش پرداخته
بهر مقدمه خودداری مینمود ظلم و تعدی را بر صفحه
روزگار وجودی نبود القصه چون مختار الدوله
از کشمیر بدر رفت بعد چند ماه او را با شجاع الملک

که بعد برهمی

که بعد برهمی شاه محمود بر مسند حکومت تمکن داشت و
در الکاء پیشاور منازعت پدید آمده هنگامه آرای
جنگ و جدل شد در آن معرکه شهادت یافت بعد فوت او
اکرم خان بامیزائی در سنه ۱۲۲۰ بعزم تسخیر کشمیر آمده
از دریا عبور نموده در مکان شاه دره کوهستان در رسید
عطا محمد خان در باره مولا توقف کرده او را شکست داد
و گریزانید اینست تاریخ تاریخ اکرم از روی کین چو شمع
آهیخت ٭ در جهان آبروی خود را ریخت ٭ خواستم
از فرازیش تاریخ ٭ گفت هاتف کشیده آه گریخت ٭
چون عطا محمد خان فیروزمند شده بشهر رو آورد بعیش و
نشاط پرداخت اینست تاریخ فتح او تاریخ بلبل از گلبن
تاریخ بر آورد نوا ٭ هدهد باغ سلیمان چه بجا باز آمد
٭ قلعه بالای کوه ماران بنا گذاشته اوست بکمال احسان و
زرپاشی درست ساخته در سنه ۱۲۲۶ باتمام رسید نیز از

مظفرآباد تا پیرپنجال در راه هندوستان در هر منزل و
هر مکان بنا بر سد راه مخالفان برجها افراشته در سنه ۱۲۲۷
جهانداد خان برادر خود و دیوان نندرام را با جمعیت
لشکر در پشاور روانه ساخته شجاع الملک که دران
اوان در میدان سلطنت کابل و پشاور در تک و
تاز داشت بنا بر خصومت کشته شدن پدر گرفتار نموده
در کشمیر رسانید در قلعهٔ کوه ماران محبوس ساخت

در ذکر استقلال مهاراجه رنجیت سنگ پادشاه

خداوندگار کارساز قادر بی انباز که شهباز طالع و
اقبال هما سایه پرواز آورده اوج گیرای صعود مدارج
نماید پس با فضال لطف عام خویش بال و پر جودت و جلادتش
گشاید که صید مراد در پنجهٔ شکار افکنش بی رنج و تردد
در آید و تفصیل این مجمل آنکه در سموت ۱۸۵۵ یکهزار و هشتصد و
پنجاه و پنج راجه بکرماجیت بمطابق سنه ۱۲۱۵ هجری اکثر

بهادران

بهادران نامدار از دودمان سنگان در اطراف پنجاب
با جاه و اسباب بداعیهٔ حکمرانی لوای کامرانی برافراشته
هر یکی وجهی دست تصرف دراز ترکتاز بود زمانیکه
شاه زمان بعزم تسخیر هند در لاهور وارد شد چهل روز
در آنمکان مکین بود از آن بهادران هیچ یکی پیش
رویش نیامده بنامه و پیام با او سلوک داشتند و
چو خواهش ایزد منان دران نبود که او در لاهور
مصدر فتنه و شور شود باستماع اخبار آمدن شاهزاده محمود
برادرش از هرات بعزم قندهار از لاهور برخاسته رفته
از اندیشه آن دیار پای فرازیش کشید راجه کابل پیش
گرفت مهاراجه رنجیت سنگ پادشاه نبیرهٔ چرت سنگ
ولد همایون سنگ تولد مهاسنگ که بود و باش شان
در مکان گجران والی بود دران اوان تکاور همت و
جوانمردی در بادیهٔ مردانگی و جلادت تک آورد داشت

شبی دران حین در هنگام گردش اطراف آن سرزمین در
مکان شاه دوله اتفاق مقامش افتاده در خواب
چنین معاینه کرد که شخصی با خیر و برکت از مقبره
جهانگیر شاه بحرکت آمده تاجی بر سرش نهاد در حال
از خواب بیدار شد احوال را با همت سنگ نامی که در زمره
ملازمانش معزز بود در میان نهاده آن صایب تدبیر
تعبیر خواب مشتمل بر حصول جهانداری و کامکاری نموده
باظهار همت و مردانگی زبان جواب برگشود پس بمرور
ایام سرانجام حکمرانیش صورت استحکام انتظام پذیرفته
پنجاب و ملتان و آتهک و دیره جات تهته و
بهکر و ولایات دیگر در حیطه تصرف در آورده
صرف اوقات قرین عدل و داد در اشغال جهانبانی
و کشورستانی داشت در سنه ۱۲۴۸ فتح خان بارکزائی
بقصد کینه جوئی عطا محمد خان بداعیه مهم کشمیر رجوعه بدرگاه

او برده

او برده استدعای کومک نمود بیست لک روپیه از مالیه
کشمیر سال بسال بسرکار او مقرر کرد سنگ پادشاه بحکم
درست رائی محکم کارفرما شده دیوان محکم چند نام
مدار المهام خود بمعه قشون همراه داده در عین شدت
سرما آمدن آنها بظهور پیوست عطا محمد خان بفحوای
اینخبر قشون خود را بر پیرپنجال روانه و خود در بله
پوره توقف نمود در آنجا دو سه کس از ملازمانش
با جمعیت چهل و پنجاه نفر آندیشه حق نمک بخاطر نیاورده
بی جنگ و جدل برخاسته رفته در لشکر غنیم مستقیم شدند
ازین رو بی حرب و ضرب شور در قشون او راه یافته
پای از معرکه پس کشید رو بسوی شهر آورده راه
بیغیرتی سر کرد و دست در دامن قلعه شیر گذرد و
غلام محمد خان برادر خود را برای محافظت قلعه

کوه ماران روانه ساخت از صدور این حرکت معاندان
را پشت قوت استوار گردیده بجلدی مانند برق و
باد دنبال آمده در مکان چچه بل پای ثبات افشردند
عطا محمد خان بعد انقضای مدت شش روز فتح خان را
پیغام نمود که حکومت کشمیر بشما ارزانیست بشرطیکه قلعه
شیرگد و قلعه کوه ماران خالی کرده خواهم داد که بمجرد
برآمدن روانه پیشاور خواهم شد کسی با ما عرض نکرد
فتح خان باستماع این پیغام باجابت این اظهار
ذمه دار گردیده عهد و پیمان در میان آورد بعد
ورود جواب بتعجیل و شتاب عطا محمد خان ملاقات
فتح خان نموده بار و اسباب و توابع و لواحقه همراه برداشته
از راه باره موله بعد از حکمرانی مدت شش سال روانه
پیشاوره گردید فتح خان داخل شهر شده در شیرگد

دو سه ماه

دو سه ماه گذرانیده هرچه نقد و جنس بدستش افتاد
در معرض تحصیل آورده محمد عظیم خان برادر خود را
بنظامت گذاشته محکم چند را هندوی بیست لک روپیه
داده مرخص کرد خود و شجاع الملک و دیوان نندرام
را همراه برداشته از راه باره موله روانه پیشاور شد
در آخر حکومت عطا محمد خان ستاره دم دار از طرف
مشرق طلوع می نمود مدتی ظاهر بود منجمان آثار ظهور
آن مشتمل بر وقوع زحمت کافه انام ارقام نمودند و
هنگام عمل و فعل محمد عظیم خان نتیجه آن جلوه ظهور
داد مختصر که چون محمد عظیم خان تسلط و استقلال
بهم رسانید سال دوم در ارسال مقرری سنگ پادشاه
تغافل بکار برده بنابران در سنه ۱۲۴۹ سنگ پادشاه
از لاهور متحرک شده قشون خود را از راه پرینچال
روانه ساخت خود در پونچ طرح اقامت انداخت

محمد عظیم خان در هیره پوره رفته در مسدود راه عبور
از طرف خود قصور نکرد از آنجا که لشکر لاهور بیحد و نامحصور
بود محافظان راه پیرپنجال تاب مقاومت نیاورده
برخاسته آمدند چیزی قشون آنحدود بسرکردگی دیوان
رام دیال وغیره چند نفر سرکرده دیگر وارد هیره پوره
گردیدند و اغر خان راجه لاجور راه منافقت
پیموده در رسانیدن غله اهمال ورزیده اخبار دروغ
باینمضمون ارسال داشت که لشکریانی که از پیرپنجال
پار شده بودند از دست قشون محمد عظیم خان بقتل رسیدند
سنگ پادشاه بافهام اینکلام در بند خلاصی لشکر و
برداشتن اسباب بهیچ باب نیفتاده از پونچ کوچ
نموده غازیان جلادت دثار بسبب نایابی غله استماع
خبر برخاسته رفتن سنگ پادشاه راه چاره مسدود یافته
بغیر از کارزار چاره کار ندیده بجنگ در آمدند و

تا هشت روز

تا هشت روز جنگ در میان بود محمد اعظم خان
بوسالت اغر خان دیوان رام دیال را پیغام
نموده چون رنجیت سنگ پادشاه عنان معاودت
بصوب لاهور برتافت الحال مقابلگی و عداوت شما
بیمحاصل است لازم آنکه ما را و خود را خوار نساخته
بعزت و آبرو بدیار خود باز گردید آنهان مصلحت کار
دران دیده مراجعت نمودند در معرکه نبرد مردم
بسیاری از جانبین بقتل رسیدند محمد عظیم خان
در همانجا پیش از آنکه اینوقوع واقعه شود دیوان
هره داس را به تهمت اینکه رنجیت سنگ پادشاه
اینحرکت بتحریک او بظهور آورده است بیکی از ملازمان
خود مخفی اجازت داده از تیغ گذرانید بظاهر نظر
بر باز خواست فتح خان که دیوان نند رام برادرش
مدار المهام او بود افسوس خورده کشنده او را در

همانجا گشت جور عظیمه تاریخ کشته شدن او که عبارت
از سنه ۱۲۲۸ باشد در تحریر در آمد مختصر که بفتح و
نصرت برگشته برنجانیدن غربایان کار روا گردید
در سنه ۱۲۲۹ گیرانی غله پدیدار شد که مردم از آن رو
آزار بسیار کشیدند و نیز در عهد حکومت او یکسال
شدت زمستان بحدی شد که همه دریاها یخ بسته شدند
مدعا که در عهد او مردم از هر راه در تب و تاب داشتند
خصوصاً مردم هنود را بضد و عداوت تعصب مذهب
آمدن رنجیت سنگ پادشاه به نهایت آزار گرفتار ساخت
با صاحب کاران وقت جور و ستم پیش گرفت از آنجمله
بیربل پندت در فرصت یافته از راه دیوه سر بدر رفته
خود را بخدمت سنگ پادشاه رسانید در همان
اوایل سنه ۱۲۳۴ محمد عظیم خان را بیقراری رو بداده
از این دیار بطرف پشاور بدر رفت تمامی اسباب

از نقود و

از نقود و اجناس همراه برداشت میرزا بندت در
را برسانیدن حرمهای خود در مکان دربند روانه
ساخت جبار خان برادر خود را به نیابت
ملک گذاشت خانمذبور همگی مدت ششماه بعدل
و احسان کار روا بود و القصه در سنه ۱۸۷۶
بکرمادتی مطابق سنه ۱۲۳۳ هجری رنجیت سنگ پادشاه
قشون خود را بسرداری دیوان مصر چند اهتمام
بیربل پندت در از تعداد مور و ملخ بیشتر بعزم
کشمیر مرخص و مامور ساخت جبار خان بسنوح
اینخبر جماعه از لشکر بنابر نگهبانی راه پیرپنجال روانه
کرده خود نیز در مکان هیره پوره رفته بمقابله
استقامت ورزید مردم محافظ راه پیرپنجال
تاب حمله اعدا نیاورده برخاسته آمدند لشکر
سنگ پادشاه بولوله تمام رو براه آورده بر کریوه

نزدیک شیبین پای ثبات افشردند جبار خان روز
دیگر کمر مقابله چست بسته باراده پیکار سوار گردید و جنگ
در پیوست چون طالعش در حضیض بود بعضی از دلاوران
همراهی او جاده نورد سر منزل ممات گردیده خود
بگوله تفنگ زخمی شد چون تاب مقاومت نداشت
رو بگریز آورد معاودت بشهر کرد و رواروی معه
همگی افاغنه از دروازهٔ باره موله بدر رفت

آغاز ظهور سنگان در کشمیر مختصر که مصر چند
بعد هزیمت جبار خان از مکان هیره پوره بربل
پندت در در ماه ها ریوم دوادشی سموت ۱۸۷۶
بکرمادتی یازدهم ماه رمضان سنه ۱۲۳۴ هجری
پیشتر از خود روانهٔ شهر ساخته خود بعد دو روز
ساعت فیروز دیده بشهر آمده بیرون قلعهٔ شیرگد
خیمه زد بعد چند روز بامورات ملک پرداخته

مالیات

مالیات پرگنات و محالات نقدی بذمهٔ بربل پندت در
معاملهٔ داغشال و قصبه جات متعلقهٔ آن در قبضهٔ اختیار
جواهر بل پیشاوری که در عهد افاغنه بآن سروکار داشت
گذاشته در همان اثنا از سرکار فرمان رسید که دیوان
موتی رام حاکم کشمیر مقرر شده شما خود را بحضور رسانید و
پیش از ورود دیوان مزبور قشون را از راه باره موله
روانه ساخت خود بعد ورود ملاقات او راهی گردید
عجایب تر اینکه تاریخ بکشمیر تصرف خالصه جی در ضمن شعر
بولوجی واه کروجی کا خالصا ۱۱ بولوجی واهکو روجی کی
فتح ۱۱ بحساب ابجد مضمر است نیز تاریخ فارسی اینچنین
یافته شد تاریخ بخوشدلی ز شما هاتفی پی سموت ۱۱ ز فتح
و نصرت کشمیر بین چه گوهر سفت ۱۱ بفضل ستگور و تدبیر مصر
دیوان چند ۱۱ ببرد گوی بدر از شکست افغان گفت
بعد روانه شدن دیوان مصر چند دیوان موتی رام

بامورات ملک پرداخته در آسایش کافهٔ انام سعی موفور
بکار برده اما حسب الخواهش الهی حادثهٔ وبا نصیب اعدا
جلوه گر گردید ازین رو مردم بسیار بهلاک رسیدند و
بجای او در سنه ۱۸۷۷ سردار هری سنگه بصوبه داری مامور
شده دیوان موتی رام بعد یکسال روانهٔ سرکار شد
بیربل پندت در وغیره پندتان دیگر که صاحب اعتبار
بودند روانهٔ حضور شدند میرزا پندت در که شخصی
عالی دماغ و دانشور بود بخیال وزارت درگاه فلک
کارگاه ازینجا روان شده چون خواهش حق در آن نبود
در مکان دولتانگر رسیده از روی حادثهٔ وبا معه
پندتان دیگر را مشرف گردید فقط بیربل پندت در
خلاصی یافته بحضور سرکار مشرف شد بخلعت صاحبکاری
بعلاوه یک زنجیر فیل با حوضهٔ نقره مالای مروارید
بندی مرصع سرافرازی یافت بازگشت بکشمیر در رسید

بامورات

بامورات ملک متصرف گردید و سردار هری سنگه مدت
دو سال فرمان روا بوده در آن اوان غلام علیخان
کهکه زمیندار دجهنه و کهاوره سر بشورش برداشته
راه نورد بادیهٔ سرکشی شد سردار هری سنگه بر سر او
لشکرکشی کرده او را اسیر کرده هنگامیکه خود روانهٔ
حضور گردیده او را همراه برد با بیربل پندت رنجش
خاطر بهم رسانیده به بی انصافی کار روا بود بتغیر او
مرتبهٔ ثانی دیوان موتی رام در سموت ۱۸۷۹ بنظامت
مشخص شده در اسعد ازمنه وارد شد بدستور سابقه
اوقات حکومت خود به نیک کرداری بسر برد بجای
او در سموت ۱۸۸۰ کمیدان گورمکهه سنگ صاحب حکم و
قلعه دار دیوان چونی لعل صاحب کار و اجاره دار
مقرر و مشخص شده مدت سه سال برفاهیت مخلوق گذرانید
بتغیر آنها دیوان کرپا رام بصوبه داری مقرر شده

در سموت ۱۸۸۳ اول سنکرات ماک وارد شهر کردید و
بعد ورود او کورمکهه سنک و چونی لعل روانه حضور شده
دیوان چونی لعل بکمان غلط بخوف و ترس ادای
محاسبه در راه خود را مسموم ساخته راه آخرت
پیش کرفت خود را از حساب خلاص ساخت معرکه
حساب بر روز حساب انداخت کرپارام با مورات
ملک پرداخته مردی دانا و سالم بود در سال دوم
حکومتش سموت ۱۸۸۴ ولوله زلزله پدید آمده مردم را
آسیب بسیار رسید کرپارام مدت چهار سال بکمال
داد و دهش حکومت رانده کافه انام بسبب زلزله
که تا سه سال استحکام داشت ولیکن چون روزهای اول
اشتلم نبود قرین رنج و الام بودند دران ایام
زمینداران مظفرآباد بسرکردکی زبردستخان بنیه
باستعداد خیره سری و زبردستی فساد و عناد بنیاد نهاده

بودند و

بودند بنا بر بنیه آنهان قدم رنجه کرده آنهانرا
هزیمت داده بفتح و ظفر معاودت نمود دران اثنا
از سرکار پروانه طلب حضور ورود یافته مهاسنکه
نام یکی از متوسلان خود را نایب کذاشته روانه
کردید ظهور ستی که در طبقه برهمن و کهتری در هند
هنوز معمول است اکثر اوقات در آنجا ظهور میدهد
در کشمیر بعد تصرف راجها غایتحال این امر بعمل نیامده است
در عهد حکومتش ابتدای سموت ۱۸۸۴ الی آخر سنه
سه مرتبه وقوع یافته محاصل کلام آنکه بعد روانه شدن
دیوان کرپارام رسیدن او در سرکار در آخر سموت ۱۸۸۷
بهمان سنک ارجل از سرکار شرف افتخار صوبه داری
یافته ایام حکومت خود با آسودکی و خوشنودی خلایق
کذرانید اما در عهد او عجب رویدادی واقع شد که
اهل شیعه را که در ماه محرم تیاری تابوت مرثیه خوانی

معمول و آیین دین خود است جمعی از آن قوم از مردم
هندوستان که در سلسلهٔ ملازمان سرکار نیوکری منسوب
بودند بخلاف سالهای گذشته روادار این معنی شده
تابوت را در شهر و بازار نمودار کردند ازین
رو مردم سنی هجوم کرده جدی بل و حسن آباد را
آتش دادند و مال و اموال آنها را غارت نمودند
و عورات ایشان را در روز روشن برآورده کارهای
ناشایسته بجا آوردند بمکافات این عمل بد که از حد
بظهور پیوسته بعد چند ماه حادثهٔ قحط رو بداده
ازین رو بنیاد عالمی از پا درآمد چنانچه ذکر آن
در اوراق آینده تحریر شود در سموت ۱۸۸۸ بیست و ششم
ماه ماک سال توشقان ئیل **شیر سنگ** صوبه دار و
بیشاکا سنگ صاحبکار از سرکار مقرر شد وارد اندیار
گشت بعد ورود آنها بهمان سنگ چند گاه بهمان وتیره

گذرانیده

گذرانیده روانه گردید شهزاده شب و روز بعیش نشاط
و سیر و شکار اوقات گذار بود داد و ستد امورات
مالی و ملکی را بیشاکا سنگ بانجام میرسانید از بس خودرای
با شهزاده که از امورات ملک اطلاعی نداشت مساوات دم
زده از ظهور این علامات در میان شان رنجشی
بهم رسید در آن اوان کنش پندت در حسب الامر شهزاده
با قلیلی لشکر بجهت تسخیر تبت خورد مامور بود بدانحدود
روانه گردیده احمد شاه راجهٔ آنجا را بتدبیر صایب خود
بی جنگ و جدل مطیع ساخته ذمه دار باج و خراج گردانیده
با بعضی تحایف آنجا از قسم سنگ یشم و سنگ بلور که کان آن
بدان طرف است با مواشی و دواب و غیره اسباب
معاودت نمود شهزاده از بیشاکا سنگ دل آزرده بود و
بمجرد ورود دانشور مزبور را روانهٔ پنجاب ساخته در باب
استدعای صاحبکار نو و طلب بیشاکا سنگ عرضی خود بسرکار

نگاشته مطابق مضمون عرضی حسن تدبیر دانشور موصوف
پروانهٔ سرکار بنا بر استحضارش ورود یافته از صاحبکاری
موقوف ازینجا روانه گردید در همان ایام در سموت ۱۸۸۹
رنجیت سنگ پادشاه را هوای سیر این کلزمین بخاطر رسیده
از دار السلطنت متحرک شده در پنوخ توقف نمود و
جماعدار خوشحال سنگ را بجهت تحقیق احوال اینمحال و
شیخ غلام محی الدین را بداعیهٔ صاحبکاری شهزاده
اجازت داد و مرخص اینحدود فرمود چون قبل ازین
در حیز تحریر در آمده که باشندگان این ملک را نتیجهٔ
عمل دیرپی است خوشحال سنگ برعکس حکم سرکار علاوه
بران در عمل بیشاکا سنگ خروار شالی بحساب پانزده آنه
نهایت یکروپیه بیع و شرا میشد بمجرد رسیدن در ضبطی
غلات تلاش بکار برده ازینجهت آتش قحط غلات
بنوعی بالا گرفت که ذکر آن ناشایانست ازین رو

مخلوقی

مخلوقی بورطهٔ عدم فرو رفتند و بعضی قرار بر فرار
داده بحد پنجاب رسیدند و غرض که خوشحال سنگ
که در خصوص تفحص احوال خرابی و آبادی این سرزمین
مامور بود چشم حقیقت بین بعین بیرحمی از ملاحظهٔ
بد و نیک پوشیده مردم شهر را بانواع زحمت قرین
غم ساخت بکمال گیر و دار چند ماه بسر برده بطرف
لاهور لوای عزیمت برافراشت بعد روانه شدنش
شهزاده بدستور حاکم و شیخ غلام محی الدین صاحبکار
مقرر شده اما شهزاده بدستور بعیش و طرب مشغول
و از احوال غربایان بیخبر ازین رو فتنهٔ کلی در شهر
رو بداد از انجمله یکی اینست چون ابتدای عمل سنگان
گاوکشی که کاری مذموم است موقوف شده بود هرگز
کسی جرات این بدعت نمیکرد و دران آوان چند نفر از
باشندگان محلهٔ هول مرتکب اینکار شده اخبار آن

اخبار بسمع شهزاده رسیده آنجماعت را بانواع سیاست
سزاوار دیده درگاه سوزانید و خانمان آنها را غارت
کرد دیگر در اول سال حکومتش برودت هوا بنوعی شد که
همه دریاها یخ بست شدند و مرتبه در درون قلعه شیرگد
واقعه آتش حادث شده همگی دکاکین بازار خاکستر
گردید و دیگر در محله اهلمر آتش بلا رخ افروخت
بسیار خانه ها بباد رفت و در مرتبه دران اوان
ظهور سستی هم بظهور پیوسته بهر رنگ خرابی کشمیر
که باقصی غایت رسید آبادانی دامان وجود از
صفحه روزگار برچید آخر الامر در سموت ۱۸۹۱
شهزاده را طلب حضور شده کرنیل میان سنگ
بصوبه داری اینجا مقرر در سموت ۱۸۹۱ مطابق سنه ۱۲۰۵
هجری ششم ماه بیساکهه یوم چهارشنبه هفتمی چهتر
سال لوی ئیل بکشمیر وارد شد تاریخش اینست تاریخ

تاریخ

تاریخ سعید ورود کرنیل ۱۸۹۱ بی نعمت اینچنین عیان شد
کشمیر ز مقدم میان سنگ ۱۸۹۱ آباد چو ساحت جنان شد
بعد رسیدنش شهزاده شیر سنگ بیست و چهارم ماه بیساکهه
از شهر روانه و کرنیل میان سنگ بامورات ملکی دست
تصرف دراز کرده در پا برجای کافه انام سعی بلیغ
بکار برده چون عسرت غله از حد بود از اطراف
دور دست و نواحی بهار غلات را بابت صرف
عوام طلب داشته کشت زار پژمرده کان این سرزمین
را بابیاری عدل و احسان سرسبز گردانید مردم رعیت را
بدلخوشی مشغول زراعت کشی ساخت و حصه و چهار ترکی
بطرف سرکار مقرر ساخته از باز یافت تخم تقاوی سابقه
و غیره ابوابات مفروغ داشته بصدور این احسان
نمایان جمعی مخلوق را اطمینان دل حاصل شده و
بکشت زار زراعت راغب و مایل گردیدند در انهدام

بنیان دزدان و مفسدان و کلیابان که دست تسلط
در ملک دراز کرده بودند بجدی کوشید که تخم آنها
از بیخ برکند و انفصال مقدمات خصوص بذمه پندت
راجه کاک گذاشت مدعا که از یمن قدم او کافه انام را
فرحتی کلی رو داد فتنه و آشوب از میان رخت بربست
در سال سیوم حکومتش ظهور سیلاب شده پل کنه کدل و
پل پانپور را برهم ساخت فی الحال باشاره حکم سرکار
بلا تکالیف بیکار درست ساختند و در سد بندی و هموار
راه ها تاکید مزید رفت کرت دوم از روی بارش
باران ظهور طغیان شده اکثر زراعات را خراب ساخت
و پل امیرا کدل را چو نحس بر آب و مگس بر هوا پرانید دران
اثنا حکم محکم بگرفتن چوبهای پل بآب رفته رفته بتعجیل و
شتاب مردم سپاهی و هانجی از جبه کدل بتلاش مکمل قلیلی
چوب و چکل فراهم آورده بازگشت بمکان خود رسانیدند

آسایش شکسته

آسایش شکسته آن پل بخرج زر سر نو درست شد ثانیا نمودار
طغیان شده بعضی محصولات را ضرر رسانید عاقبت بخیر
گذشت نیز درین سال ارزانی غله بنوعی شد که خروار
شالی بدوازده آنه خرید و فروخت میشد و مختصر که
ویرانی این مرز و بوم از سر نو آبادی پذیرفت اینجر
باطراف و اکناف منتشر شد و آنانیکه جلای وطن
شده بودند بجا و مکان خود رسیده آبادان شدند
که نیل میان سنگ هر سال وقت آبادی ده بده و
جا بجا خود میرسید و در دادرسی مظلومان میکوشید و
در تعمیر سدهای شهر و کنات که برهم شده بودند
تلاش بکار برده و در درون قلعه بیشتر کد دیوانخانه
عالیشان وسیع و شایان در بیرون حصار مکان
متین بجهت توقف اکالی ها که بی محنت و رنج گذران
نمایند بر لب دریای بهت باین سمت باغی مسمی
بلسنت باغ بغایت مرغوب مشتمل بر صفحه مصفا بجا

کجهری بمتانت پختگی کمال بنا ساخته باعث آسایش
مخلوقات و نیز از روی برهمی سدها که در کار کشت کار
بعضی زراعات قصور و فتور راه می یافت بخرج
صدها و هزارها درست کنانیده موجب افزایش
محصولات و رفاهیت رعایا و برایا گردید و نیز بر
طالبان مطالب وقایع زمانه تیز رفتار آنها آنکه
چون ابتدای فرمانروائی پادشاهان چغتائیه
الی دور محمد شاه پادشاه اوقات گذاری مردم
شهر غیر از جماعه صوفی و بازاری بوسیله منصب
جاگیری باسوده حالی و فارغبالی در گذر بود بعده
بهنگام تصرف پادشاهان افاغنه باختصار جاگیر
و تبول سرمایه هول ارباب جاگیر شده اوضاع
زمانه منقلب گشت آثار بی انتظامی از هر کرانه بر روی
کار آمد ازین رهگذر چند در آشیانه بلبل در ویرانه
جاگزین گردید یعنی نداف و شالباف چار زانو نشین

مسند امیری

مسند امیری خالی صاحب عزت و شریف در یوزه گر
کوچه فقیری و بی سر و سامانی شد در زمان حکومت
حاجی کریمداد که رو داد بند و بست دکاکین شالبافان
سمت تحریر پذیرفته است پس بمرور ایام تا عهد حکومت
سنگان نصرت توامان بیست و دو هزار دوکان شالبافی
آباد بودند سیزده لک روپیه سال بسال باج همه ساله
بخزانه ناظم عاید و واصل میشد چنانچه وقایع نگار
خود عامل این عمل بوده بعد از آن بسبب قحط غلات
و صدمه تظلمات و زلزله و با نصیب اعدا حسب الاراده
خالق مخلوقات نتیجه اعمال باشندگان این محال
غیر آبادی و برهمی طایفه مسطور صورت ظهور پذیرفته
همگی دو هزار و دو صد دوکان در اوایل حکومت کرنیل
بقید قلم در آمد در آخر بحسن سعی او تا این سنه ۱۲۵۴
هجری چهار هزار و دو صد دوکان آباد شدند و
نیز در عهد صوبه داری سردار هری سنگ جاگیر هنود و

مسلمین بضبط در آمده ازین رو جیب آمال پارچه
احوال اهل منصب و جاگیر پاره گردید سو بسو و کو بکو
که ذمه برهنمای عیسی فکر درست بدست آویز سوزان
بکار رفو کار عملی پشمینه دست انداخته بازار
اینکار رونق گرفت ازینجهت باین تدبیر دلنشین
چاک سینه صغیر و کبیر هنود و مسلمین برفو رسید و
مختصر که در سموت ۱۸۹۵ بکرماجیتی مساوی سنه ۱۲۵۴
هجری سال قوت بیل که موسم بهار رسید قبلیرین
از سرکار والا پروانه خاص بطلب کنش پندت در
بنابر ادای محاسبه سه ساله شرف صدور یافته بود
دران اوان میان سنگ کرنیل برای تشخیص محصولات
فصل خریفه بطرف پرگنات تشریف داشت در اکثر جا
مشخص بود بنابران در روانه نمودن او تغافل ورزید
ازین رو در دربار زبان منافقان دراز شده
ابواب سخن سنجی باز گردیده کرت ثانی درینخصوص

حکم محکم

201

حکم محکم ارزانی شد پس بر طبق ارشاد مکرر دانشور
مزبور روانه حضور ساخته مدت پنجماه همرکاب بلا زمان
سرکار توقف داشت در آنجا بیاوری عقل صائب
کار بر حسب دلخواه نموده زبان یاوه گویان را بسته ساخته
[illegible]لرام بفرخی و فیروزی تمام بعلاوه خلعت سراپا
[illegible] بجهت ولینعمت خود معاودت نمود اول سنگرات
[illegible] ۱۸۵۵ بشهر رسید **در وفات رنجیت سنگ**
[illegible]بیت سنگ پادشاه که مدت چهل و دو سال بیاوری
قادر بیهمال با جاه و جلال بحکمرانی اطراف پنجاب و
ملتان و شکارپور و شاور و کشمیر و بیره جات وغیره
ولایا[illegible] [illegible]سالی مخلوق
[illegible]

سنه ۱۲۵۵ حسب الاراده یزدانی قدم کشای عالم جاودانی
گردید هنگام انتقال بفراغبال بسلسله جنبانی فکر درست
ورای متین سعادت دستور شهزاده کهرک سنگ
را تخت نشین گردانیده بعد از آن مصاحبان محرم و
امرای محترم خویش پیش خوانده بکار درم ارتهه که
عبارت از خیرات باشد مشغول ورزیده کرور روپیه
نقد و دیگر اثاث و اسباب از حد و شمار بیرون
بمساکین ایثار نمود دیگر حکم محکم کرد که کرور روپیه
نقد بعد از ما بگنگا باید فرستاد پس از پدرود
این سرای فانی توابعان جانفشان آتشی از
انبارهای صندل [illegible]
و آمد [illegible]

در آمده با نور مطلق ملحق گردیدند مختصر که در تواریخ
رحلت شاه و جلوس شهزاده باین دستور بخاطر
محرر این تحریر در گذشته که درین صفحه مسطور است تاریخ
سر افسر بکر بر سر نشست ٭ تاج بر فرق و تاجور بنشست
آه کز گردش جهان دو رنگ ٭ عیش و غم چیست یکدگر
بنشست ٭ گل قبا کرد جامه تا دامن ٭ در چمن نخل
بارور بنشست ٭ شاه رنجیت دهر را پدرود کرد
بر مسندش پسر بنشست ٭ گفت با تاج لعل ملهم غیب
قمر از تخت رفت خور بنشست ٭ نوع دیگر سنه ۱۲۵۵ هجری
چون چکان شد فلک ز خنجر تیغ ٭ در فشان شد زمان
ز ابر و ز میغ ٭ عقل تاریخ شاه و شهزاده ٭ با سر آه
مژده گفت دریغ نوع دیگر سموت ۱۸۹۶ گشت در هم ز غم زمین
و زمان ٭ در دل روز مهر شد پنهان ٭ سموت رحلت
شه عادل ٭ ساخت تحریر کلک تیز زبان ٭ کرد پدرود دار
دنیا را ٭ شاه رنجیت شد بخلد روان نوع دیگر

شاه رنجیت کرد جا بارم ٭ شه کهرک سنگ پادشاه آمد
سموت رحلت و جلوس دو شاه ٭ رفت خورشید مه
بجا آمد نوعدیگر چون شه پنجاب شد بی سر شدند
بخت و دولت افسر و تیغ و علم ٭ از جلوس شاهزاده
یافت زیب ٭ سکه دیهیم و سپه تیغ و قلم نوعدیگر سنه ۱۲۵۵ هجری
عقل تاریخ گفت چون بدرود ٭ کرد رنجیت شاه عالی بخت
گشت از فوت شاه بی سر و پا ٭ پادشاهی و عدل و حشمت
و تخت نوعدیگر چون شه پنجاب شد از شش جهت
سال فوتش کرد با من عقل نقل ٭ بی سر و پا شد ز فوت
شاه حیف ٭ بخت و تخت و تاج و ملک و علم و عدل
پادشاهی کهرک سنگ و پسرش نونهال سنگ شهزاده
کهرک سنگ چندان بحکمرانی راغب باسباب شاهی طالب
نبود بنابر مصلحت وقت تخت نشین و شهزاده نونهال
سنگ باجرای احکام ملکداری اشتغال ورزیده
حکام اطراف ممالک محروسه را بدستور بندوبست

سرکار والا

سرکار والا بمکانهای تصرف خود متصرف گذاشت
همگی مدت یکسال و چهار ماه بانقضا پیوست که پیمانه
عمر شهزاده کهرک سنگ بشربت اجل لبریز گشته ازین
آشوبگاه جانکاه دیده امید بربست هنگامیکه نعش
او را از خانه بدر بردند چون زر خالص بآتش سپردند
در وقت معاودت ناگاه سر راه سنگی از دیواری
غلطیده بر سر نونهال سنگ افتاد در حال جان داد
بظهور این رویداد سراسر سرمایه حیرت و بیداد
عالمی باشوب گرایید مخلوقی سر بر سنگ و سنگ بر سر
رسانید ای وای نظم از نونهال عمر ثمر هم نخورد و رفت
در گلستان حکم گذر هم نکرد و رفت ٭ بر ماه پیکران محلی
به لعل و در ٭ از حسرت و دریغ نظر هم نکرد و رفت ٭
بر گاه شهریاری و خرگاه خسروی ٭ یک شب بعیش و ناز
سحر هم نکرد و رفت ٭ بعد بدرود جهان فانی رانی و
مادرش باتفاق چندین از امرایان عرصه زمان و

در ایان مملکت آرای مصادقت عنوان بحکمرانی
مشغول ورزیده همگی مدت سه ماه باجرای احکام
حکومت بسر برده بود که شهزاده شیر سنگ
را رگ غیرت بجوش آمد از مکان و تیاله بجمعیت
اکثری جوانان میدان نبرد رو بسوی لاهور برگردانید
غافل و بیخبر خود را نزدیک قلعه رسانید از مشاهده
اینحال محافظان قلعه دروازه را محکم بستند بضرب
توپ و تفنگ بسیاری از جوانان کارزار تماشائیان
شهر و دیار در آن معرکه مهلکه دست از جان شستند
در آخر ساکنان قلعه گشایش کار غیر از اطاعت و
فرمان برداری تصور ننموده خود بخود در قلعه بر گشادند
غاشیه عبودیت بر دوش نهادند شیر سنگ فی الحال
بسرعت و استعجال اندرون رفته بپای رانی چند کور
افتاد زمین ادب را بمراسم فرزندی بوسه داد در بیان
بر تخت نشستن شیر سنگ القصه شیر سنگ بهادر بعد از دلجوئی

رانی

رانی بیرون رفته راه فتنه گران کینه جو بر بسته بفراغ
دل و فرحت خاطر بر تخت سلطنت بنشست ازین
نوید نقاره فتح و نصرت بلند آواز گردید صدای شور و
سرور بعشرت خانه ناهید رسید نظم چرخ آید بچرخ از فرحت
کوک شد ساز شادی و عشرت ه جام می هر یکی بدست نهاد
نام غم رفت خلق را از یاد ه چون رانی و نامزده ها را
هوای حکمرانی در سر و دغدغه بی پروائی و روگردانی
بگوشه خاطر مضمر بود اینمعنی بکار پردازان زمانه ناپسند
افتاده بعد انقضای مدت چند ماه چندی از کنیزان
روسیاه محرم رازش بطمع زر و زیور با فکندن بنیاد
کاخ حیاتش فریفته ساخته اجل رسیدگان مذبور شبی
فرصت یافته در عین خواب بی وسوسه روز حساب
بکوفتن سر آن بیخبر کمر بر بسته دمار از روزگارش
بر آوردند کارش بحال ابتر سرانجام دادند انجام کار

مدار المهام

از سنوح این اخبار راجه دهان سنگ که مقدار المهام
مقدمات دولت است آنسیه روزگار انرا بمهلکه سیاست
برآورده بحال بد بند از بندشان جدا ساخت لاشه
مردار آنها بدریا انداخت **فرد** چرخ است و
جفا نیست نه زو بوی وفا هر کسکه بدی کرد بجان خورد
قفا در همان سنه عجب رویدادی درین کلزمین
واقع شد که شخصی از فرقه هنود را پیمانه حیات بشربت
ممات لبریز گشت زنی داشت بحلیه نیکوکاری آراسته
بزیور عفت پیراسته ازین واقعه جانکاه بر سوختن
وجود خاکی دلیر گردیده پروانه کردار از سوختن آتش
پروا نکرده بجانفشانی گرایید و ستی شد دیگر آنکه
تمامی ایام زمستان بدستور هوای تابستان درگذشته
بارش برف و باران یکقلم و بالکل بی نام و نشان
بود ازین رهگذر آب کمیاب و همگی دریا و جویها

بمرتبه سیراب

بمرتبه سیراب رسید اینمعنی اضطراب مخلوق گردید پس
در آخر سال بآبیاری سحاب افضال تراوش برف و
باران بآیین نمایان نزول نموده غبار کلفت و
ملال از ساحت خواطر عالمیان بزدود چون
ظهور نوروز عالم افروز مطابق سنه الهی چهار هزار و
نهصد و هفتده سموت ۱۸۹۸ بکرماجیت مساوی سنه ۱۲۵۷
هجری اتفاق افتاده بآبیاری خسرو بهار عالم
سرسبز و سیراب گردید بعد انقضای یکماه کامل
از نوروز بگردش گردون مسفله نواز جهان سوز
از پرده غیب عجب ظهوری جلوه گر گردید که قضارا
شبی تیلک سنگ نام یکی از بد اندیشان تیره سرانجام
بصلاح چند نفر جماعدار ناستوده کردار دیگر بهجوم
سپاهان پلاتن سر بشورش برداشته بی اندیشه حفظ
و مراتب حق نمک و ملاحظه بازخواست دادار برحق

چهار پنج گری شب بسر رسیده غافل و بیخبر با تیغ ستیز
در مکان استراحت جرنیل میان سنگ عدالت آهنگ
درآمده بضرب کاری او را از هم گذرانیدند و
خود را رسوای هر دو جهان نمودند از وقوع این شور و شر
سایر مخلوق چه از خاص و چه از عوام در ضرر و خطر
افتادند تاریخ وفات او اینست تاریخ بود کرنیل
عادل و باذل ٭ همچو نوشیروان بدادگری ٭ از ارسطو
نبود کم بکمال ٭ با قضا نیست لیک چاره گری ٭ هاتفی
سال رحلتش بر گفت ٭ وای کو کشته شد به بیخبری
در آخر از صدور این کردار دور از کار محافظان
قلعهٔ کوه ماران را با آن تیره درون کوتاه اندیش
عداوت بیش از پیش دست داده بعد سپری شدن
مدت بیست و چهار روز یکی از نمک پروردگان
جلادت کوش را خون نمک حلالی بجوش آمده پاس

آخر شب

آخر شب باتفاق دو سه رفیق دیگر بخوابگاه تیلک سنگ
نابکار درآمده او را بسزا رسانید و اصل جهنم ساخت
آری فرد هر کسکه ز حد برون نهد گام ٭ اینست سزای
او سرانجام ٭ صاحبزادهٔ بلند اقبال سردار سنت سنگ
در شب این واقعه ناگزیر راه گریز یافته در قلعهٔ کوه ماران
توقف داشت روز سیوم بصلاح و مشورهٔ کنش پندت در
از آنجا بدر شده خود بخود نزد مخالفان شقاوت آثار
آمده نشست چون کشته شدن تیلک سنگ بظهور پیوست
ازینجهت سپاهان خیره سر سردار مزبور بآزار بیشتر
آشفته حال و مضطر گردانیدند درین اوان کنش
پندت در را نیز چند روز کهالت جسمانی عاید
حال شده بر بستر ناتوانی افتاده بعالم جاویدانی
شتافت القصه اخبار کشته شدن کرنیل تاخت و
تاراج مال بیوپاریان درون قلعهٔ شیرگد که بحضور رفت

بنابران **شیخ غلام محی الدین** که قبل ازین دو
مرتبه یکی در ایامهای حکومت دیوان کریارام
دومی در هنگام حکمرانی شهزاده شیر سنگ درینجا
بصاحبکاری مستقل بود کرت سیوم بنابر کاردانی و
رشادت از حضور ماموری یافته که خود بمقدمات
ملکی و مالی پردازد سر سیه مغزانرا بحضور روان سازد
او بمجرد ورود در حدود کوهستان از ستیزه رائی
خونیان مطلع گشته در قصبه شیبن توقف کرد هر چند
کلک سوانح نگار سموت ورود مشیخت پناه مسطور
باین عنوان در سلک تحریر در آورد **تاریخ**
تاریخ ورود شیخ امجد دوشم الثالث و بالخیر بداد
سروشم در توقف مکان فوق هر چند نمک حرامان را
پیغام خالی نمودن ملک نموده بود باظهارش پرداخت
ننمودند لاچار از سرکار استدعای کومک نموده و

مطابق آن

مطابق آن شهزاده کور پرتاب و راجه گلاب سنگ که
حکومت کل پهار و هر دو تبت تعلق باوست با قشون
ظفر مشحون باینحدود راهی کرد از سنوح این رویداد
متمردان چاره جز از اطاعت ندیده دست بدست
پیشوا بر آمدند و قلعه را خالی کرده دادند شهزاده و
راجه و مذبور سنگرات هار سنه ۱۸۹۸ در نقشه کشمیر
جا گرفت با وجود آنکه مدت سه ماه سپاهان قلعه
کوه ماران و قلعه شیر کدر را باهم خصومت و نزاع در میان
بود روزمره چند چند نفر از جانبین زیر تیغ می آمدند
اما باشندگان شهر را آزاری نرسید در همین اوان
از روی ریزش باران چنان سیلابی روی نمود که
تمامی پل های شهر را از جبه کدل تا صفاکدل برهم ساخت
و زراعات و عمارات کرد نواحی کنار دریا از اسلام
آباد تا باره موله برهم خورد مدت پانزده روز آب

شیخ مذبور

بر یکقرار بود تاریخ از بارش ابرهای افزون گردید بهت
لبان جیحون سیل آمد و بیخ خانها کند گشتند سکان
شهر محزون جستم ز سروش سموتش گفت طغیان
ز حد شمار بیرون سپاهان پلاتن که بدلبری مدعیان
پیمان شکن قلعه خالی کرده در میدان بیرون شیر کد
استقامت داشتند مدت دو روز بسر رفته میخواستند
که روانه وطن شوند در انضمن از سرکار درخواست
مال ربوده توشخانه و بیوپاریان از آنها شده و
بدادن قلیلی اقرار نمودند این اظهار در سرکار قبول
نیفتاده از انقرار باندازه تدارک شایان صدای
توپ و تفنگ با هنگ جنگ بلند آوازه و آتش حرب و
ضرب سر ببالا کشید مدعیان برگشته بخت سیه روزگار
که غیر از کار و زار چاره کار در نیافتند روی از معرکه بر
نتافته دست جودت به تیغ آبدار دراز و کار اکثری از

راجپوتان

از راجپوتان جماعه از سپاهان جنگ پرداز ساز داده
بمردانگی تمام از راه توسه میدان با مال و منال و اسباب
کام فرسای بادیه ناکامی گشتند از بسکه آثار دلاوری
از آنها بظهور پیوست مترددان میدان جدال و قتال
قدم تردد و تلاش دنبال برنداشته در تعاقبت
تغافل و اهمال مناسب انگاشتند اما چون از اینجا بیرون
رفتند باعمال بد خود در قرب و جوار پونچ رسیده
ملازمان راجه گلاب سنگ ایشانرا در یک دره خوفناک
محاصره انداخته گرفتار نمودند در آخر از نایافت
آذوقه و غله بتنگ آمده مال و اسباب را گذاشته
چند نفر خونی که مرتکب اینکار شده بودند حواله نموده
خلاصی یافته روی نامرادی بجانب اوطاقها برتافتند
پس از تنبیه مخذولان ناعاقبت محمود قلم بند نمودن
مال موجود توشخانه که مساوی سی لک روپیه نقد و جنس

پشمینه وغیره اسباب بود شهزاده والاتبار و راجه
شجاعت دثار بعزم گوشمال سرکشان پنج هزار از راه
باره موله روانه شدند مال موجودی را مقرر کردند
که بهای گورکهه سنگ از راه پیر پنجال بسرکار رساند و
مومی الیه چند روز بعد رهگرای منزل مقصد گردیده
سردار سنت سنگ نیز متعاقب او با وابستگان به
بی سروسامانی بدر رفت **شیخ غلام محی الدین**
بعد رفتن آنها به بندوبست امورات ملک دست
انداخته یک قلم سررشته بنا گذاشته کرنیل که حتی المقدور
مشتمل بر رفاهیت مخلوق بود بنابر تبدیل حکومت
برهم خورده ازین رو از هر سو مردم غیر دالک که
مالک حبه و دیناری نبودند بر سالک مسالک بیهوده
گوئی دانه پاش مزروعه کینه جوئی گشته بعلاوه
محصول پرگنات و محالات که در اصل وصول آن محال

باعث

باعث خساره مزارعان و عمال است نظر بر کفایت
مالیات سرکار روادار گردیدند ازین اندیشه نامرغوب
در جمع آوری مال قیل و قال بسیار پیوسته کار به
بی انتظامی که واسطه خلل احکام حکامی است
کشید بهر حال هرگاه غلات جمع ساخته کرنیل
در شهر موجود نبودی کار خلایق بدشواری رسیدی
زیرا که در اواخر میزان بخلاف کارهای سلف
استمرار قدیم برودت هوا و شدت سرما بحدی شد که
که مردم را زحمت بسیار رو بداد اما غله وافر و
ارزان بود چون موسم بهار سنه ۱۸۹۹ بکرماجیت
مطابق سنه ۱۲۵۸ هجری رسید و راجه گلاب سنگ
که از مدت پنجال برای تسخیر تبت لشکرکشی میکرد و
وزیر زور آور سنگ نام یکی از سرداران خود را
بطریق سرداری بدان امر مامور فرموده بود

ثنا را الله رفته رفته تا بحد لداخ رسید و آن ملک را
که پای تخت تبت کلان و راه بندر آمد و شد
بیوپاریان یارقند و ختن و خطا و بدخشانست
متصرف گشته راجه آنجا را بیدخل ساخت خود
باجرای احکام حکومت کار روا گردید و از آنجا
باتفاق احمد شاه حکمران تبت خورد دو سه کس
راجهای معتبر دیگر بمسافت راه دو ماه بابت تسخیر
آن طرفات مع فوج روانه گردیده در عرض راه
از بتخانه ها که بدان نواحی بسیارند هر سال مال و
اموال بیحد در آن معبدها بصیغه نیاز از اطراف
و جوانب دور دست جمع میشود بچنگ آورده تا دست
رس برنجانیدن بریدن گوش و دست و زبان
آن بی زبانان عاجز و ضعیف از باز خواست روز
رستخیز پرهیز نکرد بهر کیف رفته رفته در مکان بالسرور

نام چشمه

نام چشمه که زیارت بزرگ متوطنان آن سرزمین است
رخت اقامت برکشود چشمه دید بغایت دلنشین
منظری عالی در میان آن از طلا ساخته و پرداخته
در ایامهای سلف از زر خالص مرصع بگوهرهای لعل و
الماس مصفا در آنجا مهیا بدیدن چنین دولت
خداداد دل از دست داده مجاوران آن مکان را بانواع
رنج و آزار آزرده آندوهگین ساخت هر چند خادم
آن مقام در خصوص عدم بیرحمی و انتقام از در ممانعت
در آمده بود بهیچ باب کلام او را گوشگذار نشده
علاوه بران ابواب زحمت و الام بر روی او بار نمود
از آنجا بعزم تصرف مکان لاس روان گردیده
در منزل پورانک خیمه اقامت برافراخت آوازه
دست برد آن ستیزه خو که بهر سو اشتهار یافت
حکام فرمان بردار خان خطا که بآن نواحی حکمران هستند

بغیرت آمده بهجوم اجتماع قشون و لشکر بمقابله دشمن
کینه ور بدر آمده بمحاصره پرداختند راه رسیدن
رسد و اذوقه که ازین شهر مقرر بود بند ساختند
شدت سرما هم استیلا یافت لاچار از بهادران
کارزار با بنگ جنگ پای نبرد و تلاش در میدان
محاربه و پرخاش باستقامت درست نهاده داد
مردانگی داده بودند از بسکه وفور مخالفان از حد بود
سودی نبخشید بهر تقدیر وزیر زور آور بحال
ابتر مع همگی جوانان عرصه نبرد شمشیر خونریز غنیم
از آن آشوب گاه راه بیرون شدن نیافت بعد از
اتمام کار مجاهدان جلادت آثار رو بانسو گردانیده
در مکان لداخ علم استقامت برپا ساختند بالجمله از
سنوح این خبر کدورت اثر راجه گلاب سنگه از الکاء
پشاور پیشتر از خود دیوان هریچند نامی را با جمعیت

سپاه

سپاه و لشکر بعزم تدارک معاندان بیباک روانه
لداخ ساخته دیوان مزبور بتلاش موفور قلعه
گیان آنجا را مغلوب ساخت بعضی از جوانان مبتدی
از جان درگذشتند بسیاری از زراعت پیشگان
زیر تیغ آمدند متعاقب او راجه مسطور نیز خود
عنان عزیمت باینصوب برگردانیده در باغ نسیم
منزل استقامت مصمم کرد بارسال غله و باروت
وغیره لوازمات جنگ که اهتمام تمام بکار برد
ازین رو سکنه این دیار را در عین وقت آبادی
بسبب تکالیف بیکاری رنج آلام بسیار عاید حال گردید
مختصر که قشون این نواحی بعد تسخیر قلعه لداخ
باندازه تنبیه مدعیان که بمسافت پنج شش منزل استقامت
داشتند بحرکت آمده بمقابله هم وا رسیدند مخالفان را
نیز از آلات جنگ و اذوقه لشکر قصوری نبود و

دران هنگام پروانه راجه گلاب سنگ با نهان ورود
یافته بهر نوع که میدانید از عزم پیش رفتن باز
مانده بصلح و صفا برگردانید از انقرار کارپردازان
سخن صلاح خود بیان آورده بعهد و پیمان و صلح
رضامند ساختند قرار برین شد که هر دو لشکر چند چند
پس رفته همگی سرکردهای طرفین بنابر مصالحه پا
برجا مانده بعد ملاقات همدیگر هر کس بجاهای خود بر
گردد چون حسن سد لشکریان اینحدود که مدعیان را
با کمی سپاه افزونی مال و جاه که از تاج مرصع گزیدهای
الماس کار وغیره اسباب آنها مشاهده نمودند و
قطع نظر از عهد و پیمان کرده بی اندیشه باز خواست
روز جزا غریبان بینوا را در دام بلا گرفتار آوردند
دولت بسیاری بدست لشکریان از قسم جواهر و آلات و
با نبوه ها غنیمت دیگر در افتادند یکنفر سرکرده آنها

از خوف و بیم

از خوف و بیم خود بخود از جان درگذشته سی و پنجاه نفر
همراهی که حاضر بودند از تیغ درگذشتند بهر حال راجه
گلاب سنگ بشنیدن این بشارت بعد انقضای پنجماه علم
مراجعت بسوی پنجاب با خاطر جمعی برافراشته دیوان
هریچند را حکم کرد که در لداخ تهانه نشانیده مع قشون
برخاسته بیاید مومی الیه حسب الارشاد کار روا
گردیده بازگشت برگشت مردم سپاهی این نواحی بسیار
از قسم پشم شال و چای و باسن های مسی و اسباب دیگر
و قلبه های قوی هیکل و یابوهای متین و اطفال بعلت
بیکاری برداشتن مال غنیمت و تاراج همراه برداشته
بکشمیر برخاسته آمدند چند روز در اینجا گذرانیده
راه لاهور در پیش گرفتند خلاصه مطلب که رو داد
کشمیر است اینکه زمستان این سال بدستور سالگذشته
بانصرام پیوسته از بس شدت برودت گذران بینوایان

آشفته حال کم مایه به نهایت مضرت و غایت جزع
بر آمد اما بوسیله ارزانی غلات بخیر در گذشت و
مستقبل حال که سنه الهی چهار هزار و نهصد و
نوزده سموت ۱۹ بکرمادلی و سنه ۱۲۵۹ هجری بدفتر
زمانه ثبت گردید در اوایل بهار یکی از تابعان
سرکار شیخ غلام محی الدین بموجب جهالت و تعصب
مذهب کدام روزی بطریق سیر بر کوه سلیمان
بر آمده بتی که در آنجا بود آنرا شکسته رفت و
چون این خبر شایع گردید و اخبار آن بحضور رفت
بنابران از حضور باز خواست این مقدمه نامرغوب
بنام ناظم آمده لاچار بتلاش موفور بت مزبور را
سر نو درست کنانیده همگی مردم طبقه هنود و سناسان
و کوهسانیان را بمنت و زاری بران آورد که در
مکان کوه سلیمان جمع شده بمناجات در آیند بعفو

تقصیرات

تقصیرات از درگاه حضرت باری اعانت و یاری
مسالت نمایند از انقرار در جای مسطور نامرده های
مزبور گرد آمده بت را بدستور در آنجا بجا گذاشتند
مبلغی کثیر بمصرت ضیافت رسانیدند نیز دروازه
مسجد جامع که ابتدای حکومت سنگان مسدود بود
ازینجهت رو بخرابی آورده جوی لچم گل که از قدیم
در میان آن روان بود بالکل خراب داشت مرمت
آن ذمه خود گذاشته کارخانه تعمیر رونق مدبر گشت

در بیان کشته شدن شیر سنگ وغیره و دیگر درین سنه
شهزاده شیر سنگ کشته شد و هرج و مرج در سلطنت
پدید آمد توضیح این مقال آنکه چون شهزاده موصوف
ابتدای شهزادگی بپیر و شکار راغب بود در هنگام
تخت نشینی بدستور باز این به پرواز و فرس این
هوس بتک و تاز در آورده اوایل این سال باطراف

کوه و جبال پنجاب پا برکاب و شاهزاده کور پرتاب را
به نیابت در لاهور نشانید قریب پنجماه بدانحدود
توقف نموده عنان معاودت بجانب لاهور برگردانید
بعد چندی بنای سان قشون ظفر مشحون گذاشته
اکثر جوانان ملازم قدیم را از نوکری موقوف نمود
ازینجهت برهمزدگی خاطر مردم قشونی شده عازم
کینه جوی و بد درونی شدند هر چند راجه دهان سنگ
که مدار المهام احکام سلطنت و خیرخواه بلا اشتباه
وقت بود در چنین مقدمه مانع آمده باظهار او
اعتبار نگذاشت عاقبت کار روز سنگرات ماه
اشوج سموت ۱۹۰ مطابق بیستم ماه شعبان سنه ۱۲۹۹
سان سپاهان جماعه سنداوالی مشخص شده در عین
سان سردار اجیت سنگ سنداوالی از روی نمک حرامی
و بدخصالی بریو و رنگ بدست آویز قرابونه بلا نمونه

ساخته و

ساخته و پرداخته فرنگستان مانند بلای ناگهان پیش رو
آمده ماشه قرابونه بحرکت در آورد پیش از آنکه
شاه بیخبر از نیش آن مار سیاه آگاه گردد گوله آتش فشان
بر پیشانی او رسید گوله رسیدن همان بود و از پا افتادنش
همان بعد انجام اینکار آن زشت کردار تیغ بیرحمی از
نیام بر آورده سریکه بخود سری سر بآسمان میسود بر زمین
انداخت فی الحال از آنجا بدر جسته در مکان نشستگاه
کور پرتاب روان شد او را از هم گذرانید بهر تقدیر
از صدور این واقعه هزار گونه شور و شر بهر طرف منتشر
شد تاریخ اینست تاریخ شاه و شهزاده که خاک در شان
دی شب از دیده خلایق میرفت صبح از تیغ گذشتند
و زغم سنگ بر سینه بسا مردم گفت بیخبر کشته
شدند از سر جور بهر تاریخ چنین هاتف گفت
پس از آن آن تیره روزگار به بهانه مصالحه راجه

دهان سنگ را باتفاق نهتا سنگ و کسرا سنگ برادران
مردود خود در قلعه فرود آورده آخر روز نصیب
قلعه پرداختند دست غارت بحرم خانه در انداختند
راجه مرصوف ازینکار ناپسند ایشانرا مانع آمده ازین
رو با او کینه جو گشته دست بدست از هم گذرانیدند چون
صباح شد هیرا سنگ پسر دهان سنگ که پرورده
برودوش رنجیت سنگ بود با جمعیت بهادران تیغ
آبدار خونریز ساخته بمحاصره قلعه پرداخته از صدمه
ضربهای توپ قلعه کوب برجی از بروج قلعه انداخته
کار آن بدگوهران را بانجام رسانیدند بعد انجام آن
نکوهیده سرانجامان بپایمردی و یاری جوانان
کاری علی الخصوص جوانمرد شجاعت آیین شیخ
امام الدین در جای بود و باش آن کجروان بسان
آب روان روان گردیده خاک آن مکان بسم ستوران

بباد فنا در دادند

بباد فنا در دادند کسی از توابعان و لواحقه آنها زنده
نگذاشتند **پادشاهی دلیپ سنگ** چون هیرا سنگ
از کار مخالفان پرداخت روی توجه بسوی شهر آورده شهزاده
دلیپ سنگ را که بسن ده سالگی داشت بر فراز تخت شاهی
جا داده جاده نورد بادیه پرستاری و فرمان برداری شد
ملک را بیاوری تیغ آبدار از معاندان بدکردار پرداخت
پس از تدارک معرکه آرایان بدآیندش اشتهار یافت
که بهائی گورمکهه سنگ سرگروه خادمان درگاه فیض پناه
شری امرت سرجی که از مدتی مدید بطمع حکومت و جاه که
طرفه دردیست جانکاه با وجود موجودی دولت بیشمار
از شیوه ستوده خود دست کوتاه ساخته در امورات ملک
گیری و معاملات امیری ساعی و تیز رفتار مصر بیلی رام نامی
که خزانه گویند گدرا محافظ و مختار بود در مشورت چشم زخم
رسانیدن راجه دهان سنگ با معاندان خصومت کوش

موافقت و کوشش داشتند بمجرد تحقیق راست و دروغ
هر دو را بسزا رسانید ملک را از شر آنها رهانید آمدیم بر
کوایف اینديار در همین سنه ۱۹۰ ناظم اینمحال که شیخ
غلام محی الدین باشد بتحریک بعضی صوبه داران راجه کلاب سنگ
که درین جزو زمان تصرف اطراف تبت در دست دارند
بطرف کلکت لشکرکشی کرده مردم بسیاری از روی
ناهمواری راه بناخوشی پیوستند نیز بسبب قلت غله و
آذوقه دران راه مخوف تلف گردیدند مجدداً مجاهدان
جنگجو بهادران قوی بازو بکومک رفته بودند چونکه
بدستور دست چاره بسته پای سعی شکسته دیدند اکثری رو
بگریز نهادند و بعضی در جنگ کشته شدند جماعی که پابرجا
بودند بسبب خوف و ترس ورود سرمای زمستان
بی اجازت سرکار معاودت اختیار نمودند بهر حال
زمستان امسال چه از عدم برودت برد و دم سرد و

چه برکت

چه برکت ارزانی غلات جان پرور با فضال بیهمالی
بآسانی بسر رسید همگی یکماه و چند روز بازار سردی
گرم بود بعد انقضای سرما ساکنان خاک را بندای
فرحت افزای آمد آمد خسرو بهار طرب ناک ساخته
درین سال شیخ غلام محی الدین روزی در ایام بهار
بطریق سیر و تماشا بطرف پرگنه پهاک رونق افزا
شده رفته رفته بر سر چشمه شاهی که آبی مصفا دارد و
سابقه برین پادشاهان چغتائیه در تربیت عمارات آن
سعی جمیل بکار برده بودند رسید و از بسکه آب روح
پرورش دید خوشحال گردید اما چون تعمیرش رو
بخرابی آورده بود همت به ترمیم آن گماشت و
مبلغی کثیر بمصرف تعمیر چشمه مزبور رسانیده سر نو
رونقی تازه بخشید تاریخ مرمت چشمه بحساب
سنه ۱۲۶۰ هجری بدینعنوان یافته شد تاریخ

ز عین فضل و جود پاک یزدان ٭ که بحسب وصف ذات
بخشش بیچگون شد ٭ محی الدین کریم صاف مشرب
که از فیض روان دریا درون شد ٭ باب و تاب
حوضی خوش برآراست ٭ چو عقل ذوفنونش رهنمون شد
بایثار کف عمان مثالش ٭ بلی این گلستان رضوان
نمون شد ٭ نبودش پیش چندان آبروئی ٭ به
نزد سنیش اکنون بین که چون شد ٭ پی تاریخ این
سرچشمهٔ نوش ٭ بدل اندیشه و فکرم فزون شد
سروش غیب گفتا آب جاری ٭ ز حوض چشمهٔ شاهی
برون شد ٭ دیگر اینکه چون زبردست خان مرزبان
مظفرآباد که مردی کهن سال و ابتدای ترقی جاه
هیچگاه عاینحال در جنگ مدعی گرفتار نیامده چنانچه در
هنگام حکومت دیوان کرپارام که در سوانح سبق ارقام
یافته است حرکت بغوای ازو سرزده بود بنابران

دیوان مرصوف

مرصوف بدانحدود لشکرکشی کرده با او بس نیامد
آخر مصلحت در صلح دیده بصلح و صفا معاودت نمود حال
از روی کافر نعمتی یکی از منسوبان نامسلمان خود در دست
قلعه دار آنجا گرفتار آمده حکم آوردن اینحدود یافت
ازینحرف ناگوار توابعانش رودار جنگ و پیکار گشته
میخواستند که سر شورش بردارند و نگذارند که او را
باینصوب آرند مانع آمده یکی از من حرکت بیجائی
سر نزده دوم مرد پیر ساطور دم البته گرد آسیبی بدامن
من نخواهد نشست و در معرکه آرای غیر از آزار مخلوق
چیزی متصور نیست ازین رو دست از جنگ باز داشتند
درینجا رسید بانواع بیحرمتی در قید و بند پابند افتاد
پندت راجه کاک در باقلیلی لشکر بجهت بندوبست
ملک و برپا ساختن قلعه در مکان کهوری ماموری
یافت از شنیدن اینخبر متوسلان سلطان مذبور
باندیشهٔ شر و شور سر برداشته راه سپر بادیهٔ روگردانی

شدند و بهر چه دست یافتند در آزار آنها قصوری
نکردند ماموریان این امر بابت صلح عرضداشت بسرکار
کرده بودند منظور نیفتاد بعده مکرر در مکرر کومک
تعین شد و کاری پیش نرفت مردم بسیاری تلف شدند
مدت پنجماه بازار این فساد گرم بود عاقبت کار
مخالفان متعینه های اینحدود را محاصره انداخته راه
رسیدن آذوقه مسدود ساختند هفت شبانه روز
به تب و تاب درگذشت در آنضمن مردم روهیله که
دغا بازاند باغتمان در ساخته ازین رو کار از
چاره گذشته در ششدر ناکامی به بند افتادند و
آخر الامر مظفرآبادیان بسینه روزی سلطان
نجف خان کهوری غالب آمده بسیاری از دلاوران
بقتل رسانیدند و اکثری اسیر کردند قلیلی راه
گریز یافته هزیمت را غنیمت شمردند راجه کاک بهمایی
و رهنمای سلطان مظفر و یاوری بخت خود

از چنگ آنهان

از چنگ آنهان خلاصی یافته داخل شهر گردید و ازین
رو مدعیان دلیر گردیده قدم جرات پیشتر نهادند و
تا بیرون پاره موله و اطراف بالای پته اوتر قدم
جرات برگشادند سردار سجان سنگ با هفتصد سپاهی
بهادر و نهتو شاه نامی بنابر سد راه آنها از سرکار
تعین شد سرداران مذکور بنابر منافقت مردم
روهیله که فیمابین نزاع داشتند در سوپور نشست
نهتو شاه در پاره موله رفت اینمعنی باعث کبر و غرور
مفسدان گشته باطراف کامراج دست تاراج برگشادند
در هر جا و هر ده که خانه از هنود بود آتش در زدند
از آنجماعه هر که نجات یافت بسعی و تلاش دل از مال
و مواشی برتافته بشهر شتافت آنکه اسیر چنگ آنهان
شد بانواع خواری مبتلا گردید از آنجا که عهدی از مبارزان
بمقابله در میدان نرفت بنابران شبانه بیباکانه

در قصبه سوپور بقصد شر و شور آمده دود از چندین
خانه هنود و مسلمین برآوردند و چون چنین شد
کرت ثانی پندت راجه کاک مطابق حکم حاکم بابت
فرونشانیدن نایره فتنه بقصبه سوپور روانه گشت
آنها را بتدبیر صایب و رای درست باز گردانیده
ملک را از شر آنها خلاصی داد چند نفر سنگانرا که
در طریقه شان موی سر تراشیدن مذموم و شوم تر
از خراشیدن دست و پا و حلقوم است سر موی فرق
نکرده بودند رهایی یافته موی کنان شانه آسا بصد زبان
احوالات پریشان حالی حالی موشکافان حضور عدالت
دستور خالصه جی ساختند از سنوح این امر سراپا
تصور چون موی تاب دیده به پیچ و تاب در افتاده
قشون ظفر مشحون را حکم شد که بدان ناحیت روانه
شود سزای که در خور چنین بدعت ناپسند بود در جیب
آنها بسپارند

آنها بسپارند و نگذارند که تا بار دیگر هیچ گردنکشی چنین کاری
نکند پس شیخ امام الدین باتفاق سردار حکما سنگ و چند اسنگه
و بشن سنگ وغیره مساوی هفت و هشت هزار از راه پونچ
و کلاب سنگه پوه و ندی با سر و سامان لشکر نصرت توامان
بنابر برهم زنی بد اندیشان از حضور مامور شدند بشنیدن
این رویداد قلعه گیان مظفرآباد را زلزله افتاد و تحف
خان کهوری وغیره کوکیان پا بگریز نهاده در کوه و
جبال پنهان شدند هیچ یکی تاب مقاومت نیاورد

داستان کشته شدن هیرا سنگه وغیره

و نیز درین سال راهیرا سنگه که بمسند آرایی وزارت
ممتاز بود سرداران خالصه جی تاب تحکم او نیاورده
تخم کینه در مزروعه سینه ها کاشتند همت بر کشتن
او بر گماشتند هیرا سنگه برخی برین معنی پی برده خوف و
هراس بر او غالب گشته نهم ماه بوه مطابق یازدهم
ماه ذیقعده سنه الله با مصاحبان دمساز همراهان

دلنواز این راز باز نمود که بهانهٔ شکار از لاهور بیرون
بطرف جمون روانه شود باین خیال بسرعت و استعجال
باتفاق سوبا سنگه بچهٔ راجه گلاب سنگ سه نفر مصاحب
دیگر فیل سوار با جمعیت هفت و هشتصد پیاده و سوار
راه جمون بفسانه و فسون پیش گرفت قابو جویان
فرصت طلب از ین مطلب آگاهی یافته شتابان و پویان
با اسباب و آلات جنگ و اسلحهٔ توپ و تفنگ بتعاقب
بشتافتند بمفاصلهٔ هفت هشت کروه راه بسان بلای
جانکاه با تیغ های آهیخته بر آنها ریخته بضرب مجرد و زود بضرب
تیغ دشمن کوب دود از نهاد او و همراهانش بر آوردند
بگولهٔ توپ فیل سواریش از پا در افتاد زود تر هر
پنج نفر بر زمین آمده بصد اضطرار راه فرار پیمودند
غازیان چابک دست مانند شیر مست بملاحظهٔ بلند و
پست در زد و بست بهر چه دست یافتند بوجهی صرفه
نکردند

نکردند از آن طرف تیر بعد و شکنی و حریف افکنی کوتاهی
نشده بود چون جای قضا خالیست سودی نبخشید و
در آن حالت پر ملالت دلاوران یکسر در معرکهٔ نا انصافی
دوتا گردیده سر راجه هیرا سنگ با سه چهار سر رفیقان
دیگر او در لاهور آورده به پنج دروازهٔ قلعه آویزان
ساختند مخلوقی ازین آشوب نامرغوب حزین و
جماعهٔ بنشاط و خورمی قرین گردید القصه شیخ
امام الدین از پنج کوچ کرده بیست و دوم ماه سنه
الله وارد بارموله شد دو روز در آنجا گذرانید و
بقصد اخراج شیر احمد بنیه که باطراف کامراج دست
بتاراج گشاده بود از قصبه سوپور ایراک نمود لشکریان را
فرمان داد که بیشتر یکران جودت جولان داده
قلع قمع بد اندیشان نمایند شیر احمد تا دستداد در
مقابله و استقامت دل از دست نداده بهر کیف چون

چون مدعی را قوی دید پا بگریز نهاد در ناکام نار که
مکانیست تنگ و تار رفته بنشست کمر بمقابلگی بربست
ازینطرف نیز لشکر ظفر پیکر تعاقب نموده در موضع چوکل
پای ثبات افشردند شبی آن بدبخت از جا بخود
متحرک شده چند کس از لشکر اینطرف زخمی ساخت
چون اینهمه معرکه آرائی از روی اسیر افتادن سلطان زبردست خان
اتفاق افتاده بود جرنیل کلاب سنگ از مظفرآباد پیغام
فرستاد که سلطان زبردست را فی الفور بدین صوب
روانه نمایید که آتش فتنه فرو نشیند باستماع این
شیخ امام الدین از سوپور قدم برداشته بارونیه
در آنجا گذاشته بسرعت هرچه تمامتر بخدمت پدر بهره ور
گشت بصلاح بیدیگر سلطان زبردست را دست بدست
سرافراز نموده رخصت کردند ازین رو تمامی فتنه انگیزان
باوطاق خود برخاسته رفتند لشکریان اینحدود رو

بسوی

بسوی شهر آورده فتنه و فساد فرو نشست بهرحال
زمستان این سال بحد اعتدال سرما بانقضا پیوسته
الحال گذارش احوال سال آینده میشود چون تکرر
در تحریر در آمده است ابتدای حکومت خالصه جی
بنابر آزار مادکاوان چقدر مخلوق بقتل رسیدند
با وجود آن در آن اوان بعضی مجهولان بیخبر
عکس طرز و آیین مقبولان سعادت سیر بر ضرر بی
زبانان کمر بربسته بعد انقضای چند روز از نو
روز باین تهمت کدورت سوز چند نفر در دست
ملازمان جرنیل بشن سنگ گرفتار آمدند مساوی
هجده کس مرد و زن و اطفال در صحن خانه شرکد
بآتش بیداد در دادند در چنین اوان ظهور
وبا نصیب اعدا که ذکر آن ناشایانست گردید و
مخلوقی بباد فنا رفت قریب دو ماه نایره این بلا

بالا بود تاریخش اینست سموت ۱۹۲ بکر مادلی کردم سوال
از عقل کل سموت زبهر این وبا ۱۱ در ناله شد گفتا بگو
ای وادریغا حسرتا ۱۱ سنه ۱۲۶۱ هجری قلم با دل
چاک تاریخ گفت ۱۱ دریغ از وبا آه آه از وبا ۱۱
درین ایام شیخ غلام محی الدین و معه امام الدین
و توابع و لواحقهٔ خود و بطرف صاحبکاران و
پیشکاران شهر از شیرکد برآمده روزی چند
در باغ نشاط و شالمار بسر برد حتی که زحمت این
سموم فرو نشست باز در شیرکد تشریف آورد و
نیز دران آوان فیروز الدین نام بچهٔ سلطان
نجف خان کهوری عنایت الله نام برادر
شیر احمد بنیه که بطریق یرغمال از مدت در شهر
کذران داشتند شبانه بعزم گریز از جای سکونت
باتفاق همدیگر روانه شده بدر رفتند فی الحال جاسوسان

اخبار بسرکار

اخبار بسرکار رسانیدند بمجرد آن جماعه از ملازمان
بتعاقب شتافتند زود در حدود چچه پل بمقابل باهم
در پیوستند عنایت الله چابکدستی بکار برده خلاصی
یافت فیروز الدین اسیر افتاده هر چند تا دستداد
پای تردد و تلاش استوار گذاشته چند کس را
زخمدار نمود و خود هم دو سه زخم برداشت اما هیچ
پیش نرفت در همان اثنا پروانهٔ طلب حضور شیخ
امام الدین صادر گردیده در جواب پروانهٔ شیخ
غلام محی الدین عرضداشت خود برنگاشت چون
مقدمهٔ خیره سری بر روی کار است بشرط حکم سعادت
قرین میان امام الدین درینجا بجا تقاضی سرگرم
باشد غلام بخاکبوسی درگاه مشرف شود واجب
العرض را دستخط شد از دو کس بهر که صلاح باشد
زودتر بیاید پس بروز پنجم ماه آشوج مطابق

شانزدهم ماه صیام سنه الله با تحایف و سرانجام
از قسم پشمینه و زیور و آلات و فرمایشات و شهار
و غیره اسباب تعجیل و شتاب بظاهر شگفته روئی
بباطن از فکر مهاجرت فرزند زحمت مسافرت و
اندیشه مقدمات حکومت با خاطر شکسته دل پر
اضطراب میان امام الدین نایب مناب گذاشته
با همگی متوسلان و توابعان پا برکاب در آورده
از شهر روانه شده در هیره پوره فروکش نمود و
در آنجا خبر رسید که بلاهور شر و شور پدیدار گردید
اینکه پیشاور را سنگ را که بعهد و پیمان از آنهنگ
آورده بودند در راه باغوای بعضی کوته اندیشان
نامه سیاه از تیغ در گذشت ازین رو مخمسه
کلی در سلطنت رو بداده است پس شیخ امام الدین
وسوسه بخاطر راه داده پای توقف در دامن

تغافل کشید و

تغافل کشید و پس از مدت یکماه و ده روز از راه
پانپور که گل زعفران شگفته و خندان بود تماشای آن
شگفتگی دل حاصل ساخته در قلعه شیرگد بازگشت
متمکن گشت بسبب ممانعت خالصه ها که در ترمیم
سقف و بام مسجد جامع تغافل بکار رفته بود اجازت
داده بمصرف زرهای کثیر رونق تعمیر پذیرفت
نیز در اکثر جا که مقابر و مساجد از حوادث و غیره رو
بخرابی داشتند سر نو آباد گردیدند در اخبار
روزهای سبق که گل این مدعا بر طبق غرض شگفتگی
یافته است که مخلوق را از آزار خار بلا و ستم در پیش
آمد چه رنج و الم عاید حال گردید درینصورت
شایان آن بود مناسب چنانکه در ضمایر صغیر و
کبیر ترحم و شفقت افزاید به ضد و عداوت دلهای
مردم به نرمی گراید نه بسختی و عداوت در بیان

آمدن صاحبان انگریز بداعیه تسخیر لاهور و جنگ کردن با سنگان و عاقبت بعد خونریزی طرفین بصلح گرائیدن

مراد اصل که در تحریر این
رویداد گذارش بیوفائی دنیای سبک سیر و سست بنیاد است
اینکه در ماه اشوج از قرار اخبار لاهور بوضوح پیوست
که صاحبان انگریز نظر بر بی انتظامی امورات سلطنت
بستیز آویز تلاش دارند با فزونی سپاه و لشکر
بجنگ و پرخاش آماده و تیارند باستماع این خبر بهادران
دلاور بحضور شهزاده آمده در خصوص مقابله
مخالفان درخواست اجازت نمودند از انجا که
بنابر کشته شدن شهزاده پیشاور سنگ وغیره باختیار
خود آنها آزردگی گونه در میان بود باتفاق
رانی که در حکمرانی کامرانی داشت در جواب فرمود
چونکه هر یکی بجای خود صاحب حکم و مختار است حکم ما را
چه اعتبار است

چه اعتبار است جوانمردان دلاور باصغای این
گفتار بعرض رسانیدند شکوه های گذشته در چنین
هنگام که دشمن در کمین است بر زبان آوردن مصلحت
کار نیست پس از تامل بسیار فرمان داد که مقابله
غنیم شده دمار از نهاد آنها بر آرند بمجرد اصغا
دلاوران ظفر نشان فوج فوج چون دریای پر
موج مانند باد از آب شتلدر در گذشتند و کمر
بکینه خواهی بر بستند و جنگ در پیوستند جانبین
بسیاری تلف شدند چند روز جنگ قایم بود در
مصر لعل سنگ که بهراولی قشون منسوب از زخم برداشتن
دل از دست داده ازینجهت مجاهدان دست از
کارزار باز داشته پای اقامت از میدان پس
پس کشیدند اینمعنی موجب دلبری آنها گردند در
همان اثنا سردار بیجا سنگ سر وقت حاضر شده بهر چه

دست یافت در کند و کوب معاندان رخ بر نتافت
دیگر کرپا نراین بچه ساون مل والی ملتان که بعد
وفات پدر بحکمرانی آن طرفات مامور بود بر لشکر
ثانی که بدانسو بشور انگیزی تکاپو داشتند تاخته
نحویکه میبایست در تدارک شان حرفه از دست
نداده منهزم گردانید بمشاهده اینحال از در صلح
در آمده بنامه و پیغام باین آیین ابواب مدعا
برگشادند چون پادشاه شما هنوز خورد سال است
شایان نیست که سالخوردان با خورد سالان بستیز
آویزند مصلحت کار اینکه بدستور عهد و پیمان ریخت سنگ
پادشاه راهرو صلح و صفا گردیده دست از جنگ
باز داریم آیین قدیم منظور بگذاریم خالصه ها را
این پیغام پسند طبع نیفتاده کرت ثانی بجنگ در آمدند
و در لودیانه بشر و شور پرداخته بسیار برا عرصه

تیغ آبدار

تیغ آبدار ساختند بهجوم و اجتماع سردار شام سنگ
وغیره بر آنها ریخته با تیغهای آهیخته مساوی سی
هزار تن از دشمنان حیله ساز از تیغ گذرانیدند
ازینطرف نیز بقدر بیست نفر سردار وغیره مردم قشونی
بسیار جاده نورد سر منزل ممات گردیدند در همان
اوان راجه گلاب سنگ نظر بر خیر اندیشی در لاهور
رفته بصلاح و مشوره رانی بنامه و پیغام راه صلح و
صفا صاف و مصفا ساخته بمرضی خالصه ها ابواب
دوستی وانمود ازین رو پشت قوت شان قوی گشته
پنجم ماه ساون از راه کسور بنابر مهم حاکم آنجا از دریای
شتلدر گذشته بجانب لاهور آمدند بمجرد ورود حاکم
کسور را بعلت اینکه با پادشاه خود چه وفا کرد که با ما
خواهد کرد بصدمه توپ بباد فنا در دادند که باعث

پند پذیری نمک حرامان دیگر شود نیز بسیاری از
مردم متوطن از جان درگذشتند زن و بچه
شان اسیر و دستگیر در افتاد و بعضی معاندان
شقاوت بنیان که از چندگاه خواهان چنین
فتنه ناشایان بودند معتمدان خود بیشتر روانه
بنای اخلاص و اطاعت مستحکم نمودند ظاهر است
در مملکتی که برق خصومت رخ برافروزد چه عجب که
خرمن آسایش خلقی بسوزد بهر گوشه که کمان کین
چله شود چه گمان که جانهای عزیز آنبوهی هدف
تیر بلا نگردد مختصر اینکه صاحبان را چون شکار
مرام بدام و باده مراد بجام در افتاد شهزاده
دلیپ سنگ را بنابر مصلحت وقت بر تخت سلطنت جا
داده بدست آویز عهدنامه رنجیت سنگ پادشاه

که سبق برین

که سبق برین از چندگاه بآنها باینمضمون در قلم
آورده بود از جانبین هر که اول از دریای شتلدر
گذر نموده بقصد عداوت و پرخاش تلاش نمایند
دو کرور روپیه بعنوان نذرانه ادا سازد ازین دعوی
[illegible]پردازان مملکت را مجال سوال نمانده ذمه داری
مبلغ مذکور واجب دانستند در عرض چند روز پنجاه
لک روپیه کارسازی نموده یکنیم کرور دیگر را راجه
گلاب سنگ ذمه دار گشته اطراف پهار را که از
قدیم در تصرف داشت بعلاوه خطه کشمیر متصرف
گردید از وقوع این فتنه انگیزی و معامله نافهمی
اکثر ظاهر آراستگان باطن خراب کامیاب و بعضی دولت
خواهان عبودیت انتساب در ورطه اضطراب
در افتادند تمام شد حقیقت سال گذشته وقایع
آغاز نوروز سنه الهی چهار هزار و نهصد و بیست و دو

سموت ۱۹۰۳ بکرد باقی سنه ۱۲۶۴ هجری مسته ۱۸۴۶
انگریزی یکهزار و هشتصد و چهل و شش که عبارت از
سنه عیسوی باشد بعد انقضای چهار روز مطابق
چهاردهم ماه چهتر مساوی بیست و ششم ربیع الاول
شیخ غلام محی الدین که حاکمی خیر اندیش و سخاوت
پیشه بود رخت عزیمت بدار البقا کشید آن روز علما
فضلا و فقرا و پیرزادگان و سادات و سوداگران و
اهل حرفه و همگی باشندگان شهر چه خورد و بزرگ چه
دانا و چه سترگ پیرامون کوه ماران گرد آمده درون
آستانه مبارک سلطان العارفین شیخ مخدوم حمزه
به تجهیز و تکفین و تدفینش پرداختند و فاتحه نجات و
رستگاری بالتجاج و زاری از درگاه باری ورد
زبان ساختند زیرا که این مرتبه بمضمون الثالث و
بالخیر باجرای احکام حکمرانی نسبت از مرتبه سابق

نیت خیر طویت

227

نیت خیر طویت برگماشته باقصی غایت مهربانی در
پا بجای خلایق مصروف داشت سموت سال رحلتش
اینچنین یافته شد تاریخ شیخ عالی غلام محی الدین
نیک کردار بود و پاک سرشت بود تا زنده داد
زر بسپر حاتمی کرد و تخم نیکی کشت رفت بدرود کرد
دنیا را جای در تخته ساخت تخت بهشت از سر
گفتگو گذشت و بگفت ملهم غیب شیخ شد به بهشت
تاریخ سنه هجری باین عنوان شیخ افضل غلام محی الدین
بود بی مثل در سخاوت و داد کرده بدرود دار دنیا را
سوی عقبی چو روی خویش نهاد ملهم غیب گفت تاریخش
سید المرسلین شفیعش باد ملخص کلام آنکه اظهار
رویداد صاحبان انگریز است چنین که چون علم
اقامت در لاهور برافراشتند شهزاده دلیپ سنگ را
بدستور تخت نشین و تصرف اطراف پهار و خطه کشمیر

بطور راجه گلاب سنگ واگذاشتند پس از
چند روز باتفاق بعضی صاحبان بصوب جمون
آمده برای امام الدین برنگاشت چون صاحبان را
هوس سیر و تماشای کشمیر مذکور خاطر است لازم
از منزل بانهال تا نقشه شهر تهانه داران و
زمینداران را حکم شود که راهها هموار نمایند و
در هر جا و هر مکان اقسام ضیافت شایان
موجود بگذارند نشود که دقیقه در مهمانداری و
خدمتگذاری تغافل و تکاسل بکار رود بورود این
ارشاد ارقسم انواع خوردنی اقسام فرش وغیره
اسباب در هر جا ارسال داشته فرستاده ها را حکم
شد بهر چه حکم صاحبان باشد راهرو راه انقیاد
شوند خود هم پانزدهم ماه بیشاکهه سنه ۱۹۰۳
از شهر روانه شده در قصبه انت ناگ منتظر وقت ماند

بعد یکهفته

بعد یکهفته مطابق بیست و دوم این ماه ورود
صاحبان که همگی پنج نفر و چند نفر ملازمان دیگر بودند
در قصبه مزبور واقع گردیده بملاقات هم در پیوستند
از آنجا کشتی سوار بسوی شهر روی ارادت آورده
در باغ بنا نهاده شیخ فرش اقامت گسترده چند روز
بملاحظه اطراف جوانب شهر و دوکاکین شالبافی
و تماشای قلعه کوه ماران و تالاب دل و تالاب
اولر وغیره مکانها بسر بردند

خاتمه در ذکر تعیین حدود قری و رساتیق و عجایب و غرایب کشمیر

بر رای ارباب خبرت و اصحاب بصیرت پوشیده نماند که کشمیر ولایتی است
معمور و مشحون بچشمهای خوشگوار بیرون از حیز تعداد و احصا در وسط
اقلیم چهارم و عرصه آن طولانی افتاده [illegible] تا جانب غربی چهل
فرسخ است و از جانب جنوبی تا حد شمالی بیست [illegible] و از جمیع جوانب
محفوف است بر وسایح جبال کوه جنوبیش بجانب هند واقع است و کوه شمالی
بصوب بدخشان و خراسان و جانب غربیش بصوب مواضعی است که محل
اقامت افاغنه است و طرف شرقیش منتهی میشود بمساوی اراضی تبت
الحال در نسخه پادشاهی پنجاه و پنج محل که حاصل آنهمه بیست و هشت کرور
دام است بقلم می آید از پرگنات کشمیر چهل و نه محال است و از ملک
هر دو تبت و غیره شش محال اما از پرگنات متعلقه دوازده محال بلا قید
مواضع است و از جمله دوازده حاصل هفت محال بواجبی ضبط نمیشود بکلی و
دارد و دومیال و دستور کاشیال کلماک کهل پنج محال دیگر
اگرچه تعیین مواضع ندارد لیکن حاصلش بضبط در می آید با نهال پنج

مرو آدون راجور نوشهره اما سی و هفت محال تعین مواضع دارد
و مجموعه آن سه هزار و دو صد و هفتاد و نه قریه است پرگنه بلده سری نگر
سوای محال میر بحری و نبل پانزده قریه پرگنه اسلام آباد یکصد و شش قریه
پرگنه اولر یکصد و بیست و شش قریه پرگنه راجه یکصد و چهار قریه پرگنه
آدون دویست و هشت قریه پرگنه پیروه یکصد و هشتاد و دو قریه پرگنه
برنگ هفتاد قریه پرگنه بانگل دویست و بیست و سه قریه پرگنه پهاک
شصت و چهار قریه پرگنه باتو شصت و سه قریه پرگنه پتن یک قریه
پرگنه پرسبور سی و سه قریه پرگنه تیله کام چهل و شش قریه پرگنه دوه سر
سیصد و شصت و دو قریه پرگنه دینسو یکصد و هشت قریه پرگنه دجهن باره
هشتاد قریه پرگنه دجهنه و کهاوره یکصد و دو قریه پرگنه زینه پور سی
قریه پرگنه زینه گیر نود و هشت قریه پرگنه سایر المواضع یکصد و نه قریه
پرگنه سیتره سمن بیست و یک قریه پرگنه شکروه نود و هفت قریه پرگنه
شاوره پنجاه و نه قریه پرگنه شاه آباد بیست و یک قریه پرگنه خهاور باره
پنجاه و شش قریه پرگنه کوتهار چهل و نه قریه پرگنه کروهن شصت و هشت قریه

پرگنه کوهامون

پرگنه کوهامون پنجاه و پنج قریه پرگنه کهوی چهارده قریه پرگنه کامراج
چهارصد و شصت و نه قریه پرگنه لار هفتاد و هفت قریه پرگنه ماجهامون
هشتاد و نه قریه پرگنه مارتند پانزده قریه پرگنه محمد آباد سی قریه پرگنه ناکام
دویست قریه پرگنه وهوسی قریه اما شش ملک بیرون از پرگنات کشمیر
تبت بزرگ تبت خورد کشتوار کلکت برشال سرشال اما عجایب و
غرایب کشمیر اگرچه بسیار است لیکن آنچه بصحت رسیده در تحریر آن
مبادرت مینماید در موضع کرمشور پرگنه اجهه چشمه ایست که در آغاز ماه
اردی بهشت که هنگام زراعت است مردم آنجا با اسباب و ساز و سرود بالای
چشمه رفته بمداحی چشمه می پردازند گوسفندی قربان نموده طعامی ترتیب
میدهند بعد فراغ از تناول طعام آب از آن چشمه طلب مینمایند در عین استدعا
آب از آن چشمه جریان می یابد هرگاه از آب مستغنی میشوند باز بهمان دستور
رفته میگویند که آب کافیست آب آن چشمه مخفی میگردد پیوسته حال بر همین منوال است
دیگر موضع بونه هامه متعلقه پرگنه دینسو گنگه براری نام مکانیست که
اطراف آن تا دو سه میل اصلا آب نیست پنجم شهریور از بغل کوهی پنج شش
اشیا آب جاری میشود و دیگر تمام سال در آنجا آب یافته نمیشود دیگر در پرگنه

در قریه شتور مصاف پرگنه ماجهامه چشمه ایست رزو نام باصطلاح
کشمیره بمعنی ضریره غیر از ریگ قطره آبی هم در تک ندارد و همه خشک است
هرگاه فریاد میکنند آب صافی از زیر ریگ بر می آید از فریاد که باز میمانند
آب ناپدید میشود همچنین دیگر چشمه در پرگنه لار هم هست در همین پرگنه
نواحی شهر تالابیست ناگره نام در میان آن تالاب جزیره چند واقع
شده که مرتع مواشی و ستور هواست هرگاه بادی بشدت بتحریک می آید
آن جزایر مانند سفاین متحرک میگردد از طرفی که باد می جنبد جزایر را
بطرف دیگر میکشد خداوندان چارپا بجانب جزایر رفته حیوانات خود را
از راه خشکی که دو میل مسافت دارد بر سانتیق خود می آرند دیگر در نواحی
پرگنه لار بالای کوتل ریگنو حجری بصورت گاوی افتاده است که چهار پستان
دارد در زیر آن حجر حوضی از سنگ تراشیده اند در هژدهم ماه فروردین
از هر چهار پستان آن حجر آب جاری میشود و حوض را پر میکند تا انقضای
بیست و چهار ساعت مقدار شب و روز آنروز پیوسته حال بدینمنوال است
هنوز بجهت غسل بدانمکان میروند هر قدر که مردم جمع میشوند آب
کفایت میکند در همان پرگنه بر قله کوه تالابیست کنگ نام اگر بچیزی

بنادانستگی

بنادانستگی گوشت گاو یا مرغ همراه بردارد و بان نواحی ببرد بر تقدیریکه
موسم جوزا و سرطان باشد آنقدر برف می آید که یک ناگاه بدانسمت
رفتگان همه نابود میگردند بالای همین تالاب کوهی است مرتفع هرنگ نام
هیچکس را عبور بران کوه نیست هر که قصد بالا بر آمدن نماید زنبور او را
هلاک میسازد غریب تر آنکه هر جا که قلعه آنکوه در نظر می آید مطلقا مار و
کژدم واقعی نمیباشد و آنجا که قلعه در نظر نیست افاعی و حیات بسیار است
در موضع تله موله پرگنه سایر المواضع واقع سمت لار در زمین خشک
صیادان ماهی چوبی بدرازی پنج شش گز که در زیر آن چوب پنجه از آهن
نصب میکنند اینچوب افزار متعارف است شکار ماهی شکاران این دیار
فرو میبرد از همانسوراخ پنج شش ماهی به پنجه آهنی چسپیده بیرون می آید
دیگر در پرگنه اولر چشمه ایست مسمی بنودل که در سال خشک متوطن آن پرگنه
بچشم اشکبار بالای آن چشمه باستسقای آب میروند بزبان خضوع و خشوع
آب از آن چشمه طلب مینمایند بمجرد وقوع اینحال در حال سحابی پدید می آید
و باران فضل ایزدی متقاطر میگردد مردم آن پرگنه اثر بارندگی از آن

ازان چشمه میدانند و در همین پرگنه از تنگه وفی گذشته متصل بوتیتی پور
چشمه ایست که بعین العفونت شهرت دارد زیرا که آبش منغص است
هستی باین اسم گردیده اگر صاحب جرب در میان آب آن چشمه نشیند از زحمت
جرب خلاص یابد مجرب است و صاحب قولنج را نیز نافع است در موضع
دول کام پرگنه بزنگ سنده براری نام حوضیست مربع در طرف شمالش
قدحیست سنگین از وسط اردی بهشت تا وسط خرداد روزی سه مرتبه صبح و شام
و نصف روز این حوض پر میشود و خالی میگردد بنهجی که در تک آن یک قطره
آب یافته نمیشود اول هفت جا ازین حوض آب میجوشد تا این قدح
سنگین پر نشود امکان ندارد که ازان هفت جا منبع دیگر تراوش کند
دیگر در همین پرگنه چشمه ایست واقع در لوکه بون مسمی بکانو باصطلاح کشامره
یعنی واحد العین وجه تسمیه اینست که هر قدر ماهی در آن عین است واحد العین است
در پرگنه شاه آباد چشمه ایست موسوم ببون که یکنفس آب بسیار ازان چشمه
میجوشد و انفجار می یابد و نفس دیگر آب منقطع میگردد چنانچه در نفس
فرو رفتن یک قطره آب در تک آن چشمه یافته نمیشود روز و شب و ماه و سال

پیوسته

پیوسته حال بدینمنوال است در همین پرگنه غاریست هر که درون غار
میرود لختهای یخ می یابد اگر در آنجا تناول مینمایند مضرتی نمیرساند بیرون
که میبرد لختهای یخ پارچه سنگهاست در ییلاق پرگنه دجهن پاره از
عمارت و زراعت دو سه روزه راه و در جانب سرحد تبت غاریست و
پیوسته از سقف آن غار آبی مترشح میشود و جسمی از یخ منعقد میگردد و آن
هیکل موسوم بامرناتهه است همچنان که نور ماه تا چهارده روز در تزاید
میباشد هر روز درین جسم می افزاید همچنانکه نور ماه بکم شدن می آید
این جسم نیز نقصان می پذیرد و در ایام تحت الشعاع ازان هیکل اثر نمیماند
هر سال و ماه بهمین دستور چنین واقع میشود هنود سکنه کشمیر و جوکیان و
سناسان از یک ساله راه بزیارت آن می آیند آخر سرطان بواسطه
گشاد شدن راه از برف و سهولت سرما بزیارت آن چشمه میروند
تا آنکه دران نواحی اثری از چرنده و پرنده و شجر نیست از میان
غار یک جفت کبوتر بال پرواز گشاده مشاهده مینمایند در قریه
کهرم همین پرگنه چشمه ایست مسمی بطهر اگر بالای چشمه فریاد و فغان شیوع

MUL 71
Luzac
(Sotheby)

یابد حباب از آنچشمه جوشیدن گیرد هر قدر که فریاد بیشتر حباب چشمه نیز بیشتر
در پرگنه پروه قریه کهاک چشمه ایست مسمی به نراین اگر خارج آهنگی بعد
می آید آب چشمه چنان متلاطم میشود که امواج از کناره گذشته بکنار میرسد در پرگنه
دیوه سر قریه زرلو چشمه ایست و در تنگ آنچشمه چند چوب بزرگ واقع شده
که هرگاه سانحه غریب واقع عجیب رو میدهد آب چشمه تلاطم می آید و آنچوبها بهم
میخورد متوطنین آن زمین از مشاهده حالتی چنین احتیاط وقوع حوادث و
آفات میکنند در همین پرگنه چشمه ایست مسمی بپهالو در هنگام بهار بجهت
امتحان قوت و ضعف طالع ممتحنان بالای چشمه میروند ظروف کوچک
از قسم چینه دان مرغان پر از برنج کرده و سر آنرا پوشیده و نام خود بر آن
نویسند در میان آنچشمه می اندازند بعد انقضای یک سال ظروف بهمان نوع
که این عمل واقع شده بیرون می آید طالع هر که قوت دارد برنجش
خوب می پزد دیگر در همین پرگنه در قریه اجه کام چشمه ایست مسمی واسک
هر وقت که مزارعان بجهت زراعت محتاج آب میشوند میخواست و استدعا
مقدار ده اسیا آب از آنچشمه میجوشد در صورت عدم ضرورت یک قطره
آب از آنچشمه یافت نمیشود تمت تمام

راجه ترنگ
تمام

VeryPDF Demo

VeryPDF Demo

P
17
VeryPDF Demo

Library Digitised Collections

Author/s:
Narayan Kul.

Title:
Trkh-i Kashmr

Date:
1262 [1846]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23258

File Description:
Part 4